بعونہٖ تعالےٰ

کتاب مستطاب

تعلیماتِ قلندریہ

مؤلفہٗ

حضرت مولانا شاہ محمد تقی حیدر قلندر علوی سجادہ نشین آستانۂ شریفیہ کاظمیہ

در سلطانیہ برقی پریس طبع شد
لکھنؤ

فہرست مضامین رسالہ تعلیمات قلندریہ

مکتوبات حضرت سید العرفاء شاہ مجا قلندر لاہرپوری

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی طیب لسنة العارفین ذوقا وقالا وطهر قلوب العاشقین
شوقا وحالا فسبحان من هو المذکور فی جمیع الاذکار جلالا والمحظور فی کل الافکار
جمالا والصلوة والسلام علی رسوله محمد سید المقربین والابرار تماما وکمالا وعلی اله
الواقفین عن الاسرار واصحابه المهاجرین والانصار اکراما وافضالا اما بعد بندهٔ عاجز
و مضطر تقی حیدر بر ضمائر ارباب بصائر که بصارت و بصیرت بکحل الجواهر عرفان مکحل و بجمال لایزال
شاهد حقیقی مشهود دیدهٔ دل دارند حالی میگرداند که درین زمان یعنی اواخر سنه یکهزار و سه صد و پنجاه هجری
که اکثر دوستان حق آگاه و یاران معارف دستگاه ازین دار فنا رخت اقامت بستند چون صدمه فراق
اوشان پریشان نمود لاجرم برای تسکین خاطر خود را بمطالعه کلام حضرات مرشدین مشغول ساختم
چه که برکت تحریر ایشان همچو صحبت زنده دلان میباشد بیان ایشان ترجمان کلام الهی بود و بنان
ایشان زبان خامه ید اللهی پس مکاتیب حضرت شاه مجا قلندر لاهرپوری و مفاوضات
یعنی مکتوبات حضرات شاه محمد کاظم قلندر و شاه تراب علی قلندر کاکوروی و فیوض العارفین یعنی
مکاتیب حضرات مشائخ قلندریه کثر الله امثالهم فی البریه و جواهر المعارف یعنی مکتوبات حضرت
مولانا حافظ شاه محمد علی انور قلندر مطالعه نمودم - هنگام مطالعه این خیال بجرات و مرات بخاطر فاتر خطور
کرد که ازین هر یک گنجینه نوادر و خزینه جواهر که برای تصفیه قلوب و تزکیه خواطر بلکه برای شریعت
و طریقت و معرفت و حقیقت بمنزله اربع عناصر اند مکتوباتیکه دران محض تعلیم و تلقین طالبان

وسالکان باشد انتخاب نمودہ مزاجے معتدل ازان اربعہ عناصر پیدا سازم تا باشد کہ گاہے طالبان اسرار وصادقان روزگار ازین نسخہ شفا بخش صحت روحانی یابند و ذریعہ ترقی درجات آنجہان و مونس روزگار این جہان پندارند لہذا ازان ہر چہار رسائل کہ مشتمل بر دو صد و ہفتاد و ہشت مکتوبات بودند یکصد سی و پنج انتخاب و نہ عدد مکاتیب دیگر اضافہ نمودہ موسوم بہ اسم تاریخی تعلیمات قلندریہ ساختم و در ابتدا فہرست مضامین مکتوبات ثبت نمودم پس این عجالہ مختصر اگرچہ رسالہ مختصر است اما بمعنے دریائیست زخار غواص طریقت گہرہاے بیشمار ازان استخراج خواہد نمود در نظر اولی الالباب ہر کلمہ اش کتاب است و ہر جملہ اش براے معانی کثیرہ فتح باب ؎

در دیدۂ معنی آشنایان	ہر حرف کتاب می نماید

دریغا وقتیکہ نقادان نقود معانی بعالم جاودانی شتافتند آن زمان این گنجینہ نقود معارف وخزینہ جواہر عوارف بہ روز بازار ظہور رسید و ہنگامیکہ موسم جوش و خروش و نوشانوش بآخر رسید این صہباے ہوشربا و میناے خروش افزا بجوش آمد۔

الٰہی بہ تصدق حضرات مرشدین این بندہ ناکارہ را بر ناکارگی او مگذار و اورا بہ او مسپار طفلی بنادانی گذشت و جوانی بہ پریشانی و پیری بہ ناتوانی طفلی بقصور و جوانی بغرور و پیری بفتور طفلی بہ پستی و جوانی بہ مستی و پیری بہ سستی خداوندا مالک الملک تو ہستی کارہ کار تست و اختیار اختیار تو الٰہی اگر رحمت و عفو تو عذر خواہ است پس چہ باک از گناہ است و اگر عدل و بے نیازی تو سد راہ است پس روے طاعت ہم سیاہ است ؎

گر نہ عفو تو عذر خواہ بود	طاعت ما ہمہ گناہ بود

من لم یکن للوصال اھل فکل حسناتہ ذنوب

بسم الله الرحمن الرحيم

مکتوبات حضرت سید العرفا شاه مجتبیٰ معروف بشاه مجا قلندر لاهرپوری

مکتوب بنام حضرت شیخ یٰسین برادر خورد خود

دربیان خدمت کردن درویشان و فوائد خدمت ایشان از بزرگان

اخوی شیخ یٰسین سلمه الله تعالیٰ من الآفات آز درویش مجتبیٰ بن مصطفےٰ معروف بمجا لاهرپوری دعاے خیر موصول بادس اے برادر خدمت درویشان هر که باشد بلباس ایشان بدل و جان بکن هر که خدمت کرد آخر مخدوم شد زیرا که رسول صلعم فرموده است من خدم خدم یعنے هر که خدمت کرد مخدوم کرده شود. جان من هر که بمقام مردان رسید از خدمت رسید و هر که یافت چه دنیا و چه دین از خدمت مردان یافت مگر قصهٔ شیخ ابواسحاق گازرونی نه شنیدهٔ اگر نه شنیدهٔ از من بشنو که شیخ ابواسحاق پسر جولاهه بود و در دهی مقام داشت بحکم پیر خود شیخ الاسلام ابوعبدالله خفیف خدمت درویشان و مسافران میکرد ناگاه سه درویش دران ده رسیدند و از پیش شیخ ابواسحاق بگذشتند

عـ نسب شریفش به بست و هشت واسطه بحضرت عبدالله بن عباسؓ میرسد ولادت ایشان در سنه یکهزار و بست و یک گردید از خلفاے کبار حضرت شاه عبدالقدوس قلندر جهنجهوری بودند حالات تفصیلی ایشان از اصول المقصود و نفحات العنبریه وغیره توان دریافت وفات ایشان بعمر شصت و سه سالگی به پانزده ربیع الآخر سنه یکهزار و هشتاد و چهار هجری گردید روضه منوره بقصبهٔ لاهرپور ضلع سیتاپور است ۱۲

عـہ ایشان برادر خورد حضرت سید العرفا لاهرپوری و والد حضرت شاه العهدیه احمد قلندر لاهرپوری و خلیفه و مرید حضرت شاه عبدالرسول گهندوی بودند و مزار ایشان در لاهرپور بیرون روضه حضرت سید العرفا جانب مشرق است ۱۲

سـ متوفی ماه ذیقعده سنه ۱۱۲۳ه و نزد بعض ۱۱۲۶ه ۱۲ للعـ متوفی سنه سه صد و چهل و یک هجری ۱۲

چون وے دید که درویشان مقام نه کردند با خود گفت که خدمتے باید کرد دران وقت سه نان موجود
داشت آنرا گرفته بعقب درویشان رفت تا که با ایشان ملاقات کرد و گفت طعام آورده ام درویشان
همان جا نشستند شیخ ابو اسحاق هر سه نان بیرون آورد و پیش هر سه کس یگان یگان نهاد درویشان
تناول کردند بعد از فراغ طعام با یکدیگر گفتند که این مرد کار خود کرد ما را کار خود باید کرد یکے گفت
دنیا بدهیم دیگرے گفت که بیچاره بسبب فتنهٔ دنیا هلاک خواهد شد عقبیٰ بدهیم سوم گفت که درویشان
جوانمرد باشند هر دو بدهیم چنانچه بدعاے درویشان بکمال مرتبهٔ ولایت رسید و تمام دولت نیز که
چندان اموال و اسباب جمع شد هر چند خرج کردند کم نشدے و آنوقت نوبت بر در شیخ نواختند و هنوز بعد
از نقل شیخ در مقبرهٔ او آنوقت نوبت میزنند و خرچ طعام چندانکه در حیات شیخ میشدے هم درینوقت میشود
و لک در لک اموال ز جهان بدرگاهش میرسد و هر جهاز که ازان طرف میگذرد نذر میکند که اگر بسلامت
گذرم اینقدر نقد و جنس بمقبرهٔ شیخ رسانم ازینوجه هر سال لک در لک اموال جمع میشوند پس اے برادر ببین
هرچه ایشانرا رسید از خدمت مردان رسید پس تو خدمت را بر خود همچو نماز و روزه فرض بدان که چون از
نماز و روزه چاره نیست از خدمت هم چاره نباشد هرچه این درویش را رسیده از خدمت رسیده است
روزے در ایام صغر سنی بخدمت شیخ ابو سعید قدس سره نشسته بودم که درویشے مع پسر در خانقاه رسید بندگی
شیخ ابو سعید بنور کرامت بر حالش مطلع شد که این درویش هیچ نخورده است شیخ بمن فرمود که چیزے بیار که
درویش مع پسر گرسنه است در خانه رفتم دیدم که طعام پخته موجود نیست برنج و دال و نمک را گرفته پیش شیخ
آوردم فرمود که بدرویش برسان باز فرمود که هیزم هم بیار آوردم و بدرویش رسانیدم چون درویش و
پسرش بسیار گرسنه بودند پخته بجمعیت تمام خوردند بعد فراغ دست برداشته گفتند که خدایا تو میدانی که
ما هر دو بسیار گرسنه بودیم این طفل ما را طعام رسانید و سیر گردانید این را بزرگ کن چون درویش دعا
کرد شیخ ابو سعید بسیار مسرور شد حالا آن همه عنایت حق که در باب ماست از نظر درویشان است

ع۵ ایشان خلیفه حضرت شاه عبدالقدس قلندر جونپوری بودند وفات ایشان بیست و دهم شعبان شب جمعه ۱۰۳۹ھ شد
مزار در دائره حضرت قطب جهان به لاهرپور است ۱۲

رحمت بر جانش باد که گفت ؎

بے عنایات حق و خاصان حق	گر ملک باشد سیہ ہستش ورق

مکتوبات بنام شیخ عبد الرسول کچھندوی خلیفۂ خود

مکتوب اول در تعریف حضرت شیخ اکبر و رجوع شیخ علاء الدولہ سمنانی از رد و انکار او

سلطان العاشقین برہان العارفین شیخ عبد الرسول ساکن کچھند و سلمہ اللہ تعالیٰ من الآفات از درویش مجتبیٰ ابن مصطفیٰ معروف بجالاہر پوری دعاے تحیت موصول باد جانمن شیخ رکن الدین علاء الدولہ قدس سرہٗ شیخ محی الدین ابن عربی را تکفیر کردہ در شان وے چیزہا نوشتہ کہ نہ باید و نشاید من حیران بودم کہ شیخ علاء الدولہ سالہا سال چلہ کشیدہ و خلوت گزیدہ ہیچ درے از حقیقت بروے نکشودہ کہ شیخ ابن عربی را تکفیر کردہ و چیزہاے نامناسب در شان وے گفتہ آخر با چنین رسیدہ کہ مولانا شمس الدین محمد اسد از خدمت زبدۃ الاخوان اخی حاجی حسین داد از خدمت شیخ شاہ علی مراغی کہ از کبار اصحاب شیخ رکن الدین علاء الدولہ بود بنقل صحیح چنین فرمودہ کہ شیخ در آخر حیات میفرمود کہ من ہر گونہ طعن غلیظ کہ نسبت شیخ محی الدین ظاہر گردانیدہ ام بالآخر از قصور فہم خود دانستہ ازان اعتقاد انصراف واجب دیدم اکنون از روے بصیرت و دانائی بہر موضعے کہ سخنے ازین نوع رقم قلم من بنظر شعور تو رسد از صفحات اوراق و اسطار مصنفات بجملہ حک نمائی اے برادر شیخ صدر الدین قونوی قدس سرہٗ میگوید کہ شیخ ما محی الملۃ والدین العربی بر چنان مرتبہ رفیع مشرف شدہ بود کہ نظر شریفش بر ہر کہ می افتاد میدانست کہ ویرا استعداد چہ چیز است دہم وے می گوید

۵ع ایشان خلیفۂ اعظم نیز استاد حضرت سید العرفا بودند مزار ایشان در راجگیر متصل روضہ حضرت مخدوم اخی جمشید است ۱۲

عہ۵ متولد سنہ شش صد و پنجاہ و نہ و متوفی سنہ ہفت صد و سی و شش ہجری شب جمعہ بست و دوم رجب بعمر ہفتاد و ہفت ۱۲

سہ۵ متولد ہفتدہ رمضان ۵۶۰ھ و متوفی دوازدہ ربیع الآخر ۶۳۸ھ عمر ہفتاد و ہفت سال مزار در صالحیہ دمشق ۱۲

للعہ۵ متوفی شب جمعہ غرہ رمضان سنہ ہشت صد و شصت و چہار و قبر وے درگاہ ذرگاہ است در پایان قبر شیخ الاسلام ۱۲

صہ۵ متولد ہفتدہم رمضان سنہ پنج صد و شصت و متوفی ہفتدہ رمضان سنہ شش صد و سی ہجری مزار در قونیہ ۱۲

که از شیخ قدس سره پرسیدم که اکثر مردم منکر حالات و کمالات شما اند فرمود که اصل قبول از
مناسبت میخیزد چون محض لطف و رحمت الٰہی مستدعی ست که آثار قبول ترقیات بعد از انقضاے
مدت حیات نیز شامل احوال ما گردد ابواب لعن وطعن این طایفہ بما کشادند فی الواقع زیادہ از
مدت دو سه صد سال از زمان وفات آن بزرگ گذشته مگر مردم زمانه در رد و انکارش موجود اند
ازین جہت انواع حسنات که سرمایۂ بقاے گرانمایه تواند بود در نامۂ اعمال او ثبت می گردانند
عاقبت وخاتمت آن برادر بخیر باد بالنون والصاد ـ

مکتوب دوم در بیان ارشاد و تلقین و فائدہ صحبت اولیاء اللہ و دیگر مضامین

جامع المعقول والمنقول عرفان پناہ حقائق و معارف آگاہ شیخ عبد الرسول ساکن گجهند و
متع اللہ المسلمین بطول بقائہ از درویش مجتبیٰ معروف بجا لاہوری دعاے تحیۃ موصول باد اے
برادر ہر طالب که پیش تو آید در تربیت او تقصیر مکن باقی سعادت وشقاوت بدست تونیست بید
قدرت وعنایت وابسته است پیغمبران نتوانستند که مردود ازلی را مقبول گردانند پیران کے توانند
که مہجور ازلی را واصل گردانند لیکن چون کسے را که دولت قبول در ازل رفته است بصحبت من و تو
ظاہر گردید من و تو نیکنام میشویم که فلان بصحبت فلان واصل گشت وبخدا رسید و خدا را شناخت
اے برادر صحبت را اثر ہاست که در خلوت نیست آنچه از صحبت یکساعت اولیا حاصل شود از خلوت
ہشتاد سال حاصل نتوان کرد من کان یجلس مع اللہ فلیجلس مع اہل التصوف رحمت بر جانش باد که گفت

ہر که خواہد ہمنشینی با خدا	گو نشیند در حضور اولیا

شیخ عبد اللہ انصاری میفرماید که خداوندا با دوستان خود چه فضل کردہ ہر که ایشانرا شناخت
ترا یافت و ہر که ترا یافت ایشانرا شناخت جاہلے بعضے از جہل گمان برند که اولیاء گذشتند
ہیچ یکے درین زمانه نمانده است سبحان اللہ درین ملک مختصر ہر روز ہزار در ہزار اولیاء اللہ موجود

ع ہر که ہمنشینی با خدا خواہد پس باید که ہمنشین صوفیه شود ۱۲ عه متولد دوم شعبان سنه سه صد و نود وشش و متوفی
نہم ربیع الآخر سنه چہار صد و ہشتاد و یک ہجری مدت عمر ہشتاد و پنج سال مزار در ہرات ۱۲

میشوند و هر روز هزار در هزار معدوم میگردند اگر ایشان موجود نباشند در یک ساعت عالم از ظلم ظالمان
و فساد مفسدان زیر و زبر شود وقتے در بغداد فسق بسیار پیدا گشت شبلیؒ[ع] گفت حالا بغداد لائق سوختن
است بجواب گفتند اگر تو نبودے اللہ تعالیٰ ہمہ بغداد را بسوختے لولا الصالحون لهلك الطالحون[ع]
صاحب[ع] کشف المحجوب میگوید که خداوند سبحانه تعالیٰ امروز برهان نبوت را باقی گردانیده است و اولیا
را سبب اظهار این کرده تا پیوسته آیات حق و حجت صدق محمد صلعم ظاهر باشد و مر ایشانرا والیان
عالم گردانیده از آسمان باران ببرکات اقدام ایشان آید و از زمین نباتات بقضاء احوال ایشان
روید و ایشان چهار هزار اند که مکتومان اند یکدیگر را نه شناسند و جمال حال خود ندانند و در همه حال
از خود و خلق مستور باشند و اخبار برین وارد است و سخن اولیا برین ناطق و مرا خود اندرین معنے
بحمد اللہ خبر عیان گشته آے برادر اولیاء اللہ که بجهت خدمت متعین اند و مر یکدیگر را می شناسند و
در کارها باذن محتاج یکدیگر اند سه صد تن اند که دلهاے ایشان همچو دل آدم علیه السلام است
و هفتاد تن اند که دلهاے ایشان همچو دل نوح علیه السلام است و چهل تن اند که دلهاے ایشان
همچو دل موسےٰ علیه السلام است و هفت تن اند که دلهاے ایشان همچو دل ابراهیم علیه السلام است
و پنج تن اند که دلهاے ایشان همچو دل جبرئیل علیه السلام است و سه تن اند که دلهاے ایشان همچو
دل میکائیل علیه السلام است و یک تن است که دل او همچو دل اسرافیل علیه السلام است و در اصطلاح
این طائفه سه صد را نقبا خوانند که ایشان نقیبان امت محمدیه علیه السلام اند و آن هفتاد را نجبا خوانند
که ایشان برگزیدگان حق اند و آن چهل را ابدال خوانند که ایشان بدل انبیا علیه السلام اند و آن
هفت را اخیار گویند که ایشان بهترین مخلوقات اند و آن پنج را عماد خوانند که ایشان ستون عالم اند
و آن سه تن را اوتاد خوانند که ایشان بجاے میخ اند در دار دنیا و آن یکے را غوث خوانند و قطب

سلہ اگر نیکوکاران نبودندے بدکاران ہلاک شدے ۱۲

عہ خلیفہ حضرت جنید بغدادی متولد ۲۴۷ھ و متوفی بست و هفت ذی الحجہ ۳۳۴ھ بعمر هشتاد و هشت سال مزار در بغداد ۱۲

عہ صاحب کشف المحجوب شیخ علی ہجویری است متوفی پانزده صفر روز یکشنبہ سنہ چهار صد و شصت و چهار ہجری مزار در لاہور ۱۲

وقطب الاقطاب چون در عالم حادثه میشود یکے ازین گروه بجهت دفع حادثه دعا میکند چون دعائ
آنها مستجاب نمیشود غوث دعا میکند دعاے او مستجاب میشود بهیچ وجه رد نمیشود بدین صفت غوث
وقطب در عالم یکے میباشد وجزآن در هر شهر وقصبه ودیهه قطب میباشد که آن شهر وقصبه ودیهه
از برکت آن قطب از حوادث وآفات مصئون میباشد. اے برادر آدمی را باید که بداند که ما را
از براے چه آفریده وچرا در عالم آورده است وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون ای لیعرفون[۵۱]
پس بهتر انیست که در پے معرفت شود که هیچ مرتبه بالاتر از معرفت نیست احمد بن حسین بن منصور حلاج
پدر خود را گفت که مرا وصیت کن گفت نفس خود را در شغل بدار پیش ازانکه وے ترا مشغول گرداند
احمد گفت اے پدر چیزے بیفزاے گفت وقتیکه همه عالم در خدمت تو کوشند تو در چیزے کوش
که ذرهٔ ازان متوازی عمل ثقلین بود پسر گفت آن چیست گفت معرفت جان من اگر انسان حقیقت
خود را بداند هر لمحه ولحظه جز انا الحق بر زبان نراند که الانسان سری وانا سره[۵۲] سبحان الله انسان
مظهریست که ملک وفلک وهر چه هست از براے آن آفرید چنانکه فرمود خلق لکم ما فی الارض
جمیعا[۵۳] ونبی را خاص گردانید چنانکه فرمود لولاک لما خلقت الافلاک[۵۴] وخود را از بهر آن ظاهر
ساخت چنانکه فرمود لولاک لما اظهرت الربوبیة[۵۵] اے برادر وحدت کشف نشود تا حجاب منی
از پیش برندارند ونقاب خودی از بصر وبصیرت بطرف نسازند زیرا که خودی حجاب اکبر است
از بهر آن نزد بزرگان خود پرست بدتر از بت پرست است هر که از خودی بیرون آمد جمال توحید
نقد حال وے گشت رحمت بر جانش باد که گفت ؎

خودی کفرست نفی خویش کن زود	که جز حق در حقیقت نیست موجود

اے برادر در ماه جمادی الاولی تاریخ بستم خواسته بودم که اسرار الٰهی را واضح در تحریر آرم چون در
واقعه عتاب کردند دانستم که حق تعالی باظهار آن راضی نیست ؎

[۵۱] نیافریدم جن وانس را مگر تا که عبادت کنند یعنے بشناسند ۱۲ [۵۲] انسان راز من است ومن راز وے ام ۱۲ [۵۳] پیدا نمود براے شما هر انچه که در زمین هست همه ۱۲ [۵۴] اگر تو نبودے نه پیدا کردمے افلاک را ۱۲ [۵۵] اگر تو نبودے نه ظاهر کردمے ربوبیت خود را ۱۲

هر کرا اسرار جان آموختند		مُهر کردند و دهانش دوختند

ابراهیم بن فاتک که از اصحاب جنید شاگرد حلاج بود شبے که حلاج را بردار کردند الله تعالے را بخواب دید گفت خداوندا این چه بود که با حسین بندهٔ خویش کردی که با هیچ بندهٔ خود نه کردی فرمود که بسرّ خود با وے آشکارا کردم با خلق باز گفت و دیرا عطا میدادم رعنا گشت خلق را با خود خوانم عبد الملک اسکاف که از مشائخ کرام و شاگرد حلاج بود گفت حلاج را گفتم که اے شیخ عارف که باشد گفت عارف آنکه روز سه شنبه شش روز مانده باشد از ماه ذیقعده در سنه تسع و ثلثمائه وے را به باب الطاق بغداد برند و دست و پاے وے ببرند و چشم وے برکنند و نگونسار بردار کنند و بسوزانند و خاکستر وے بر باد دهند عبد الملک گفت که چشم نهادم آنهمه که گفته بود در باب وے بکردند شاهها ز نظر سلطان ابو سعید بن ابو الخیر فرموده است که حسین بن منصور حلاج در عهد وے در شرق و مغرب کسے چون وے نبود ملکے برادر عارف کسی است که سر موے شریعت از وے فوت نشود و هرگز امرے در وجود نیاید که خلاف مرضی خدا و رسول باشد دوستان خدا هر چند در عالم سکر باشند از ایشان چیزے صادر نشود که خلاف شریعت باشد چه که ایشان محفوظ اند صاحب فتوحات می گوید وقتے مرا از من بستدند روز گارے بر من گذرانیدند که نماز می گذاردم بجماعت و امام بودم و جمیع ارکان نماز چنانکه می بایست بجامی آوردم و مرا بآن هیچ شعورے نه باین معنے که می گویم مرا بعد از افاقت خبر کردند هر چه از من واقع شد چون حرکات نائم بود که از وے صادر میشود و دمی از آن آگاه نه دانستم که حق سبحانه وقت را بر من محفوظ داشته بود و علامت بعد از کمال به عارفان اینست که بفقرا و مساکین طعام دهند و خدمت ایشان کنند که جز این مر ایشانرا کارے نه مانده است می آرند که شیخ ابو العباس آملی که غوث و قطب وقت خود بود در میان جمع اگر در نشستے بشب نماز افزون کردے گفتے که اے پسر تو بخسپ که این فقیر هر چه میکند برائے تو میکند اے برادر

---

۵ متوفی سنه سه صد و شصت و نه هجری ۱۲ عـه ۵ متوفی بست و ششم ذیحجه روز سه شنبه سنه سه صد و پنجاه و هشت ۱۲

سه ۵ متوفی شب جمعه وقت نماز عشا چهارم شعبان سنه چهار صد و چهل هجری مدت عمر هزار ماه ۱۲

توہم از ایشان هستی پس خود را از خدمت فقرا و مساکین معاف مدار و در طعام دادن ایشان تقصیر مکن و این را بخاطر راه مده که منکران بریا و شیخی نسبت خواهند کرد ؎

خدمتے میکن برائے کردگار
گرد و سه ابله ترا منکر شوند

با قبول ورد خلقانت چه کار
تلخ کے گردی که هستی کان قند

اے برادر بعض مردم را گمان انیست که تلقین ذکر از مبتدعات مشائخ است و نه چنان است بلکه بعضے صحابه از پیغمبر علیه السلام تلقین یافته اند و ایشان از طالبان صادق دریغ نمیداشتند چنانکه منقول است که علی ابن ابیطالب کرم الله وجهه از خدمت رسول علیه السلام سوال کرد که دلنی علی اقرب الطرق الی الله وافضلها عند الله واسهلها علی العباد پس رسول علیه السلام مربع نشست و چشم پوشید و سه بار لا اله الا الله گفت و فرمود اے علی همچنین کن و امیر المومنین علی کرم الله وجهه حسن بصری و کمیل بن زیاد را تلقین کرد و آن مبتدی را کم خوردن و کم گفتن و کم خفتن و کم با عوام نشستن باید تا باقصائے مقاصد صوفیان واصل گردد که سنت الله برین جاریست چون طالب را دولت صحبت دوستان خدا دست دهد غنیمت شمرده جان و دل را فدائے راه ایشان کند و در جمیع احوال موافقت ایشان کند هر چه فرمایند از ان انکار نیارد که ثمرهٔ انکار جز ندامت نخواهد بود حمی آرند که مولانا وجیه الدین پائلی که یکے از اصحاب شیخ نظام الدین اولیاء دہلوی بود همیشه روزه میداشت روزے بملازمت شیخ رکن الدین ابو الفتح رسید چون طعام حاضر شد شیخ رکن الدین پارهٔ طعام را بدست خود گرفته بوجیه الدین بداد که بخور او گفت که روزه دارم و نخورد و بمنزل خود رفت شیخ فرمود که وجیه الدین استعداد کمال داشت و برادرم نظام الدین بمقامش رسانید

عله راه نمار اقرب‌ترین راهها بسوے خدا و بزرگ‌تر نزد خدا و سهل‌تر بر بندگان ۱۲

عسه متولد سنه ۲۱ھ ومتوفی غره رجب روز سه‌شنبه سنه ۱۱۰ھ عمر هشتاد و نه سال مزار در بصره ۱۲

عسه متوفی نه شعبان روز دوشنبه سنه یک صد و یازده هجری مزار در مکه ۱۲

عسه متولد بست و هفت صفر روز چهارشنبه سنه ۶۳۴ھ ومتوفی هفتم ربیع الآخر روز چهارشنبه سنه ۷۲۵ھ عمر نود و یک نزد بعضے نود و چهار مزار در دہلی ۱۲

للعه متولد سنه ۶۴۹ھ ومتوفی نه جمادی الاولی روز پنجشنبه سنه ۷۳۵ھ عمر هشتاد و هشت سال مزار در ملتان ۱۲

که گذشتن ازان مقام موقوف بدین لقمه بود ابوالفتح خواست که ویرا ازان مقام ترقی شود چه کند
که نخورد چون این ماجرا مولانا شنید پشیمان شده بخدمت شیخ آمد شیخ فرمود که آن وقت گذشت
روزی آخر وقت بعد نماز عصر در باغچه نشسته بودم که سید حاتم صائم الدهر بود برای ملاقات ما
آمد و مصری بسیار هم آورد و پیش من نهاد مصری بدست خود گرفته بدهن سید انداختم بخورد و هیچ عذر
نیاورد که روزه دارم و وقت افطار نزدیک سید است زهی سعادتمند جانمن شیخ ما قطب العالم
شیخ عبدالقدوس قدس سره هر طالب که در خدمت ایشان میرفت میفرمودند که پیش مجتبی لاهر پوری
رو که من پیر شدم و وی جوان ست شیخ فیض الله که داماد و خادم آنحضرت بود بعد از وفات شیخ
قدس سره این درویش را نوشته بود که چون آنحضرت این فقیر را پیراهن خود مرحمت نموده بجای خود
نشاندند هر چند این فقیر لائق جاروب کشی آستانه عالیه هم نبود اما بحکم آنحضرت و اصرار جمیع بزرگان
شهر نشست باید که شما بوقت خاص از حق سبحانه دعا کنید که این فقیر را استقامت موافق مرضی حضرت
شاه جیو روزی شود چون فقیر شما را بجای شاه جیو می بیند بدین سبب چنانچه با آنحضرت گستاخی
میکرد در خدمت شما کرده شد و قصد آمدن این طرف نخواهند کرد که آنحضرت شما را وصیت باین
کرده بودند برای تسلی مایان توجه باطن شما کافی است و هیچ گاهی نبود که آنحضرت از شما غافل
بوده باشند هر وقت که این فقیر میرفت احوال شما می پرسیدند الله تعالی استقامت روزی کناد
ای برادر هر کرا مهمی پیش آید چه دینی و چه دنیوی باید که بعد از فراغ فرض فجر درود بخواند هر قدر یکه بتواند و
هفت بار شجرهٔ بزرگان را باعتقاد و اخلاص و بعجز و نیاز چهل روز بی ناغه بخواند و ایشانرا شفیع
کرده سر برهنه ساخته دبطریق سجده سر بر زمین انداخته نام هر یکی ازین بزرگان بگیرد و بگوید که الٰهی
بحرمت ایشان کار و مهم این عاجز و بیچاره را بانصرام رسان شجره. الٰهی بحرمت شاه عبدالقدوس[عه]
قلندر جونپوری قدس سره الٰهی بحرمت شاه عبدالسلام[عه] جونپوری قدس سره الٰهی بحرمت

عـه متولد ۹۴۲ھ ومتوفی ۱۰۵۲ھ دوازده شوال روز یکشنبه عمر یکصد ده سال مزار در جونپور قریب جیلخانه ۱۲ منه

عـه متولد ۸۶۱ھ ومتوفی پانزده ذیقعده روز دوشنبه ۹۷۶ھ عمر یکصد پانزده سال مزار در جونپور ۱۲

شاہ عبد السلام جونپوری قدس سرہ الٰہی بحرمت شاہ محمد قطب جونپوری قدس سرہ الٰہی بحرمت شاہ قطب الدین سرانداز غوثی قدس سرہ الٰہی بحرمت شاہ نجم الدین قلندر قدس سرہ الٰہی بحرمت حضرت میر سید خضر رومی قدس سرہ الٰہی بحرمت شیخ عبد العزیز مکی علمدار محمد مصطفٰے صلعم جا آمین اگر کسے خواہد کہ کار دین بکند پیر و مرشد را طلب کند کہ کسے خود را خود راست کردن نتواند در نہ راہ را گم کند و در بادیہ ہلاکت افتد و دین را برباد دہد چنانچہ بزرگے میفرماید

پیر باید راہ را تنہا مرو — وز سر عمیان درین صحرا مرو

پیر مالابد براہ آرد ترا — وز ہمہ کاری پناہ آید ترا

ہر کہ شد در ظل صاحب دولتے — نبودش در راہ ہرگز خجلتے

پیر را باید کہ اول مرید را توبہ کناند بعدہ راہ دین بنماید و توبہ بر سہ نوع است اصح و صحیح و فاسد اصح توبہ نصوح است و صحیح آنکہ گناہ کند و پیوستہ از ترس خدا تعالیٰ توبہ کند اگر باز در گناہ افتد و توبہ فاسد آنکہ از زبان توبہ کند و لذت معصیت در خاطر باشد مرید حقیقی آنست کہ قولاً و فعلاً و قلباً و قالباً متابعت پیر کند و مرید مجازی یعنے رسمی آنست کہ متابعت پیر کند قولاً و فعلاً اگرچہ قلباً و قالباً از دست وے نیاید جا آمین پیر شرط این راہ ہست کہ این راہ بے رہبرے بسر نتواند برد کہ این بادیہ پرخار بس پر آفت و خطر است رحمت بر جانش باد کہ گفتت

پیر را بگزین کہ بے پیر این سفر — ہست بس پر آفت و خوف و خطر

طالب را باید کہ ہر کس را دنیا رد و بہر دست دست ندہد کہ بسا کس درین عالم در ظاہر بایزید اند و در باطن یزید چنانچہ مولوی معنوی قدس سرہ می فرماید

عسہ متولد [illegible] متوفی نہ ذیقعدہ [illegible] عمر نود سال مزار در جونپور ۱۲

خسہ متولد [illegible] و متوفی بست و پنجم شعبان [illegible] عمر یک صد و چہل و نہ سال مزار در جونپور ۱۲

بسہ متولد [illegible] و متوفی بستم ذیحجہ روز چہارشنبہ [illegible] عمر دو صد سال مزار در مانڈو ملک مالوہ ۲

للعہ متولد آغاز صدی پنجم و متوفی ہیژدہ رجب [illegible] عمر سہ صد و پنجاہ سال مزار در دہلی ۱۲

ہمسہ متوفی دوازدہم ذیحجہ عمر شش صد سال مزار ایشان در پاک پٹن است ۱۲

چون بسے ابلیس آدم روے هست	بس بهر دستے نشاید داد دست
دست ناقص دست شیطان است و دیو	زانکه اندر دام تکلیف است و ریو
گر ترا عقل ست هوشے در نهان	کامل العقلی بجو اندر جهان

و مرید را باید که هرچه از زبان پیر شنود آنرا یاد دارد و بنویسد چندان ثواب یابد که در حساب نیاید
و ثواب آن در دار آخرت ظاهر شود شیخ نظام الدین دهلوی قدس سرهٗ از پیر خود نقل کرده است
که میفرمود زهے سعادت آن مرید که هرچه از پیر بشنود بهوش و گوش او بدان متعلق شود وآے برادر
صوفیان بعد از تلقین ذکر مرید را خرقه می پوشانند که مرید همیشه در حمایت آن خرقه میباشد پیغمبر را
در شب معراج خرقه مرحمت کردند آنرا خرقهٔ فقر گویند بعده سوال و جواب آنرا تعلیم کردند که هرکه
از یاران تو این جواب گوید خرقه را بوے مرحمت کنی مصطفے صلعم اول از امیر المومنین ابی بکر رضی الله
عنه پرسید که اگر این خرقه بتو دهم چه کنی گفت صدق و صفا ورزم بعده از امیر المومنین عمر رضی الله
عنه پرسید که اگر این خرقه بتو دهم چه کنی گفت عدل و انصاف ورزم بعده از امیر المومنین عثمان
رضی الله عنه پرسید که اگر این خرقه بتو دهم چه کنی گفت سخا و عطا ورزم بعده از امیر المومنین علی کرم
الله وجهه پرسید که اگر این خرقه بتو دهم چه کنی گفت بدین عیب پوش خلق باشم آنسرور آن خرقه
از بدن مبارک برکشید و بعلی کرم الله وجهه بخشید و فرمود که مرا حکم بود که هرکه این جواب بگوید خرقه
بوے مرحمت بکن جانمن چند کتب که باقیمانده اند آنرا مقید شده بخوان که [1] العلم حسن و الجهل قبیح
و هر طالب که پیش تو آید تعلیم زیاده کن اگر علم زیاده داشته باشد وگرنه رسائل ضروری بیاموز تاکه
از جهل بیرون آید زیراکه درویش جاهل را مسخرهٔ شیطان گفته اند می آرند که میان دانشمند و درویش
جاهل مودت بسیار بود دیگر زمان جدا نمی شدند وقتے دانشمند را کارے پیش آمد که بملازمت بادشاه
رفت بعد از مدتے دانشمند بخانه آمد درویش را طلب کرد گفتند در صحرا عزلت گرفته است خلق
بسیار بروے رجوع آورده اند و میگوید که بر من جبرئیل علیه السلام می آید دانشمند با خود گفت که درویش

[1] علم بهتر است و نادانی بدتر ۱۲

جاہل است شیطان او را از راہ بردہ باشد دانشمند بر درویش رفت و پرسید چہ حال داری گفت خدا تعالیٰ از فضل خویش جبرئیل علیہ السلام را بمن فرستاد کہ درویش را بگو کہ بعبادت بسیار و مجاہدہ بیشمار مرا خوشنود ساختی اکنون رنج را بگذار و از عبادت دست بدار کہ نماز و روزہ و تکالیف دیگر از تو ساقط گردانیدم وقت اشتہا طعام ہر روزہ از بہشت بتو خواہد رسید چون دانشمند این را شنید گفت امروز من با تو یکجا باشم و احوال معائنہ کنم چون وقت طعام رسید شیطان مع طبق بر در درویش آمد از ہیبت دانشمند کہ بذکر خدا مشغول بود اندرون آمدن نتوانست چون دانشمند ساکت شد شیطان بتعظیم تمام مع طبق در آمد باز دانشمند بذکر و فکر مشغول گشت از برکت ذکر اللہ طبق از دست وے افتاد جملہ نجس بود کہ در نظر جاہل طعام میشد و شیطان غائب گشت اے برادر اگر کسے خواہد کہ عمر خود را بعبادت صرف کند گو صحبت دوستان خدائے عزوجل اختیار کند یک ساعت صحبت دوستان شرف دارد از عبادت ہفتاد سالہ آنچہ از صحبت یک ساعت ایشان حاصل شود از عبادت و ریاضت و مجاہدہ ہفتاد سال حاصل نتوان کرد می آرند کہ شیخ نظام الدین اولیا دہلوی قدس سرہ وقتے بر حوض شمسی گذشت اتفاقاً حسن[ع] شاعر بر کنارہ حوض مع یاران شراب میخورد ناگاہ نظر حسن بر شیخ افتاد و صحبت قدیم یاد آمد گفت ؎

سالہا باشد کہ ما ہم صحبتیم	گر ز صحبتہا اثر باشد کجا است
زہد تان این فسق از ما کم نہ کرد	فسق ما محکم تر از زہد شما است

چون شیخ این ابیات شنید فرمود در صحبت اثرہا است آین سخن در دل حسن چنان اثر کردہ کہ بیخود شد و بر پائے شیخ افتادہ توبہ کرد و خدمت را لازم گرفت تا کہ منظور نظر ایشان گردید جاننا اہل فضل و صاحب طبیعت از کتب محققان علم حقائق اخذ میکنند از بہر نفس و ہوا پیش ہر کس بیان میکنند و جز خود در عالم محقق و موحد نمیدانند و حسد و بغض و کینہ و نفاق و غیبت و شکایت را از ارکان اعظم معرفت تصور کردہ پیش میگیرند و ہر کرا از اہل عبادت و ریاضت و مجاہدت و ذکر و فکر

ع متوفی سنہ ہفت صد و سی و شش ہجری مزار در دیو گر ۱۲

وتلاوت قرآن کہ طریقہ اولیاء است بایند ناقص میدانند و بگویند کہ از معرفت خبر ندارند ہرزہ گو
ویاوہ گو و بدگو و بدخو را عارف خوانند سبحان اللہ عجب روزگاریست ازابوالحسن صوفی از مشائخ کبار
بود آوردہ وے پرسیدند کہ تصوف چیست گفت اسم لاحقیقۃ وقد کان قبلہ حقیقۃ ولا اسم
یعنی تصوف اکنون وجود ندارد مگر لفظی و پیش ازین وجود میداشت حقیقی اے برادر درین وقت
اکثر اہل فضل طالب اصطلاحات صوفیہ از بہر مجلس اغنیا میشوند کہ باین وسیلہ در مجلس ایشان جاے
یابند و ایشانرا مسخر گردانند روزے این درویش سیر کنان بقصبہ گذشت طالبعلمے بجہت ملاقات
آمدہ و طعام تیار کنانید و گفت کہ طعام را برائے شما تیار کنانیدہ ام کہ بدین سبب در منزل من تشریف
آرند و از معارف سخنان مرا بیاموزند کہ دنیاداران از شنیدن سخنان حقائق و معارف خوش میشوند
چون طالبعلم بدین نیت طعام پختہ بود نہ رفتم و نہ خوردم ابوبکر وراق فرمود عارف نبود آنکہ علم
معرفت گوید پیش ابنائے دنیا اے برادر انسان چنان جوہر قابل است کہ بہر چہ رو آرد ہمان میشود
بل ازو ترقی کند چنانچہ اگر بخباثت و شقاوت رو آرد از عزازیل ترقی کند و اگر بعبادت و طاعت
رو آرد از جبرئیل بگذرد کہ ملک بدان پاکی محتاج دعاے وے میشود می آرند کہ روزے مسافرے
از راہ دور بخدمت خواجہ عبدالخالق غجدوانی آمدہ بود ناگاہ جوانے خوبصورت نزدیک خواجہ آمد و
التماس دعا کرد خواجہ دعا فرمود آن جوان بامید رسید آن مسافر پرسید کہ این جوان چہ کس بود خواجہ
فرمود کہ ملک بود کہ مقام وے در آسمان چہارم بود بسبب تقصیرے از مقام خود در افتاد بآسمان دنیا
آمدہ از فرشتگان آنجا پرسید کہ چہ کار کنم تا حقتعالی مرا بہمان مقام رساند فرشتگان ویرا اینجا نشان
دادند آمد و درخواست دعا کرد دعا کردیم قبول شد و او بمقام خود رسید جاے آمدن انسان شدن محال است
درین ہزاران یک انسان میشود اگر دریا سیاہی و ہفت طبق زمین و آسمان کاغذ و اشجار عالم قلم
شوند حقیقت انسان در تحریر نتوان آمد کہ الانسان سری و انا سرہ اے برادر دوستان حق را
انسان راز من است و من راز اویم ۱۲

عـہ متوفی چہاردہم شوال روز پنجشنبہ سنہ سہ صد و پنجاہ ہجری ۱۲ عـہ متوفی سنہ دو صد و چہل و شش ہجری ۱۲

عـہ متوفی دوازدہ ربیع الاول روز دوشنبہ ۵۷۵ مزار در غجدوان ۱۲

از زبان خلق خلاص نبود و مدح و ذم از غلبهٔ محبت و عشق در نظر ایشان یکی بنماید تو نیز از خدا
خواه که حق تعالی ترا باین مرتبه رساند روزی شخصی بمن نوشت که فلان شیخ در مذمت تو بود
که من انرا بسیدم حضور من چیزی نا ملائم گفتن گرفت که نباید و نه شاید در جواب و نوشتم که زهی
سعادت این درویش مردم صلحا بدین سبب یاد میکنند و نام مرا بر زبان میرانند صاحب فتوحات
میگوید که ابو اسحاق بن طریف قدس سره که از بزرگترین مشائخ است میگفت کسانیکه مرا میشناسند
همه اولیاء الله اند گفتند چرا گفت زیرا که هر یکی از ایشان از دو حال بیرون نیستند یا در حق من گمان
نیک میدارند یا نه اگر مرا بخیر یاد میکنند مرا صفت نمی کنند مگر آنچه صفت ایشان شده است اگر
خوش صوف بآن صفت نبودندی مرا موصوف نکردندی پس نزد من از اولیاء الله اند و اگر
در حق من بد میگویند صاحب فراست و کشف اند که خدای تعالی بر حال من ایشان را مطلع کرده
پس آنها هم اولیاء الله اند ای برادر اگر کسی هفتاد هزار بار کلمه لا اله الا الله بگوید و ثواب
آنرا بمیت بخشد اگر میت اهل عذاب باشد نجات یابد و اگر از اهل نجات باشد درجات یابد شیخ
ابو الربیع مالقی که از کبار وقت خود بود گفت که من هفتاد هزار بار کلمه خوانده بودم لیکن بنام کسی
معین نکرده بودم روزی بر مائده طعام حاضر شدم با جماعتی و با ایشان کودکی صاحب کشف
بود چون دست بطعام برد کودک بگریست گفتند چرا گریستی گفت اینک دوزخ مشاهده میکنم
و مادر خود را دروی بعذاب می بینم شیخ ابو الربیع گفت در باطن با خود گفتم خداوندا تو میدانی
که هفتاد هزار کلمه برای جهت آزادی مادر این کودک از دوزخ معین کردم چون این نیت در باطن
خود تمام کردم آن کودک بخندید گفت مادر خود را از آتش دوزخ خلاص یافته می بینم الحمد لله
پس بطعام خوردن مشغول شد شیخ ابو الربیع میگوید که مرا صحت خبر نبوی علیه السلام در باب ثواب
کلمه بکشف کودک و صحت کشف کودک بخبر نبوی صلعم معلوم شد جانمن چون براجگیر بروی و آنجا
چند روز گذرانی باید که یک دو بار بزیارت مخدوم العالم بندگی اخی جمشید قدس سره خود را برسانی

عه از مشائخ حضرت شیخ اکبر بن عربی است ۱۲ عه از مریدان ابو العباس بن عریف است ۱۲

ودر روضہ منورہ ایشان مشغول شوی کہ در روضۂ اولیاء فوائد بسیار است آین درویش را قطب العالم شیخ عبد القدوس قدس سرہ بجاروب کشی آستانہ عالیہ شیخ الاسلام شاہ عبد الرحمن جانباز قلندر نور اللہ مرقدہ فرمودہ بودند ونیز گفتہ فرستادند کہ عجبے نزدیک آستانہ ایشان باشد کہ در روز دو مرتبہ بزیارت ایشان رسد بحکم شیخ قبل ازین اکثر اوقات بزیارت میرفتم ومراقبہ میکردم وذوق می یافتم درویشے از شیخ رکن الدین علاء الدولہ قدس سرہ پرسید کہ چون این بدن را درخاک ادراک نیست پس چہ احتیاج است بسر خاک رفتن وفائدہ چیست در ہر مقامے کہ توجہ کند روح آن بزرگ متوجہ خواہد شد شیخ فرمود فائدہ بسیار است یکے آنکہ چون بزیارت کسے میرود چندانکہ میرود توجہ او زیادہ میشود چون بر سر خاک میرسد وبحس مشاہدہ میکند خاک او را حس او نیز مشغول او شود وبکلی متوجہ میشود ودیگر آنکہ ہرچند کہ ارواح را حجاب نیست اما در ہر جائیکہ ہفتاد سال صحبت بامے داشتہ باشد آنجا باشد بآن موضع نظر وتعلق او بیشتر بود از مواضع دیگر پس حکایت کرد کہ یک نوبت درخلوت جنید قدس سرہ بودم واز خلوت وے ذوق تمام میرسید بسبب جنید کہ دران خلوت کردہ بود چون بیرون آمدم وبر سر خاک وے رفتم آنجا ذوق نیافتم این معنی را بخدمت شیخ قدس سرہ گفتم فرمود کہ آن ذوق بسبب جنید یافتی یا نہ گفتم بلے گفت درجائیکہ او بعمر خود چند نوبت بودہ باشد ذوقے حاصل شود در بدنے کہ دائما با او صحبت داشتہ بود اولی باشد کہ ذوق بیشتر حاصل شود اما شاید کہ بسبب مشغولی حس بر سر خاک ... توجہ تقصیرے افتادہ باشد وفوائد زیارت بسیار است کسے اینجا توجہ کند بروحانیت مصطفی علیہ السلام فائدہ یابد اما اگر بمدینہ رود در روحانیت آنحضرت صلعم از رفتن او ورنج راہ او باخبر باشد چون آنجا رسد بحس بیند روضہ پاک آنحضرت صلعم را وبکلی متوجہ شود فائدہ آنرا با فائدہ این چہ نسبت واہل مشاہدہ را این معنی تحقیق باشد اے برادر منتہی را ہیچ چیز زیان

ع۵ متولد سنہ ہشت صد وشصت ویک ومتوفی دوازدہ ذیحجہ سنہ نہصد وہفتاد وشش عمر یک صد وپانزدہ سال مزار او در لاہور بود ۱۲

ندارد چه ملک و چه زن و چه فرزند چنانچه بزرگے میفرماید ع

چیست دنیا از خدا غافل شدن	نے قماش و نقره و فرزند و زن

و مبتدی را طعام لذیذ و آب سرد زیان دارد تا بملک و مال و فرزند چه رسد حکی آرند که مریدے مبتدی را در سفر همراهی شیخ اتفاق شد هر دو بجاے رسیدند که وادی پُر خطر پیدا شد مرید چون زر پنهان داشت از شیخ پُرسید که بکدام راه رویم شیخ فرمود زر را بینداز و از هر راه که خواهی برو خوش گفت آنکه گفت ع

حب دنیا ذوق ایمانت برد	آرزوے آن ز تو جانت برد
چیست دنیا آشیان حرص و آز	ماند از فرعون و از نمرود باز
تا نگردانی ز ملک و مال روے	یک نفس ننمایدت این حال روے
روے یکساعت بگردان از همه	تا شوی فارغ چو مردان از همه

جامنن از صاحب دیده هر چه بینی انکار نیاری هر چند خلاف در نظر نماید بعضے از ایشان از خلق می گریزند و بعضے می آویزند و بعضے شب و روز در گفتگو میباشند و بعضے خاموش و بعضے در شب خواب همی کنند و بعضے همه شب بیدار میباشند و بعضے از خلق چیزے میگیرند و بعضے نمی گیرند و بعضے دریوزه میکنند و بعضے نمی کنند و بعضے بر معلوم نشسته اند و بعضے بر توکل غرضکه هر چه از صاحبدلان آید راست و درست است و هر که از ایشان نباشد بصورت و لباس خود را نمود را میکند هر چه کند برو وبال است تا کسے را بینائی کمال نباشد که عارف را از ناقص جدا تواند کرد از خدمت ایشان روے نگرداند شاید که از ایشان کسے عارف و صاحبدل باشد و هر که را بینائی کمال باشد بتواند که عارف را از ناقص جدا کند آنکس را میرسد هر چه داند بکند که او دیده کار خواهد کرد نقل است که شیخ الاسلام شیخ عبدالرحمن جانباز لاهرپوری در آستانه عالی خود با مریدان نشسته بود که درویشے عریان رسید و در خانقاه نهاد شیخ فرمودند که وے را بیرون کنند مریدان بیرون کردند اما بانکار تمام که این درویش مسکین و غریب و نامراد می نماید

و شیخ از خانقاه بیرون میکنند آن درویش از انجا رفت و در خانقاه شخصے دیگر فرود آمده شکایت
کرد چون آن شخص در خدمت شیخ قدس سرہٗ اخلاص نمیداشت بسبب شکایت درویش را خوش
ساخت و بتواضع و مدارات پیش آمد درویش شب بعزت گذرانید چون صبح شد با صد جوش و
خروش و حیله و مکر فریاد برآورد که اے مسلمانان گواه باشید که این صاحب خانقاه اشرفی از ما
دزدیده است و بخانه برده مارا خراب کرد و تاراج ساخته است و نزدیک بود که این قصه را پیش
حاکم برد که صاحب خانقاه عزیزے را بخدمت شیخ فرستاد که ماجرا را بعرض رساند پیش از
رسیدن آن شخص شیخ قدس سره بمریدان فرمودند درویش عریان که بوقت شام اینجا آمده بود
ویرا بیرون کردیم در خانقاه فلان شخص است آنرا به تهمت دزدی گرفتار ساخته نزدیک است
که بحاکم برد بروید و صلح کنانید مریدان رفتند و آن شخص را از راه گردانیده همراه بردند که شیخ
مارا در پے این مهم فرستاده است اے برادر لازم است که اولیا را اولیا را بشناسند و اگر نشناسند
چه باک خضر علیه السلام که نقیب اولیا است همه را نمی تواند شناخت او نقیب اولیا عاشقان
است نه معشوقان و معشوقان را جز حق سبحانه دیگر نداند و نه شناسد اولیائی تحت قبائی لا
یعرفهم غیری در باب ایشان است قطب العالم شیخ عبد القدوس نور الله مرقده از ایشان
بودند ابراهیم خواص قدس سره فرمودند که در بغداد بودم بر کنارهٔ دجله وضو می ساختم کسے را دیدم
که از انجانب دجله بر روے آب می آمد روے بر زمین نهادم و گفتم بعزت و جلال تو که روے
برندارم تا این مرد را ندانم ابراهیم بن عیسے را دیدم که بیامد و مرا بجنبانید و گفت هرگاه که خواهی
که کسے را از اولیا حق بشناسی این بگوے هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن و هو بکل
شیٔ علیم حمد مر خدا ے را که این ضعیف و نحیف را براحوال اکثر اولیا خویش اطلاع داد و حقیقت

له دوستان من زیر قبلے من اند نشناسد آنرا کسے جز من ۱۲ سه همون اول و آخر و ظاهر و باطن و همون بهر چیز دانا است ۱۲

سه متوفی سنه دو صد و نود و یک هجری مزار زیر حصار ترک در صفاهان ۱۲

سه صاحب حضرت معروف کرخی متوفی سنه دو صد و چهل و هفت هجری مزار در اصفهان ۱۲

ایشان کشف گردانید وبمقام ایشان رسانید اللہ تعالےٰ آن برادر وجمیع طالبان را برجادہ شریعت استقامت کرامت کناد۔ فقط

مکتوب سوم دربیان فریفتہ ومغرور شدن بعض طالبان بکمالات غیر ونرسیدن بمعرفت حق کہ مراد اصلی وعلت غائی سلوک است

بحر الحقائق والمعارف معدن شریعت نبوی متابع سنت مصطفوی شیخ عبدالرسول گھندوی سلمہ اللہ تعالیٰ من الآفات آز درویش مجتبیٰ بن مصطفےٰ معروف بجاد عاے تحیت موصول باد جانم ازبرادران بعضے از غیب چیزہاے عجائب غرائب دیدہ فریفتہ شدند ومقام کردند ازان نگذشتند وبعضے درعالم ارواح افتادہ وازان نگذشتہ وبعضے از ہر ذرہ ذکر بلغات مختلفہ شنیدند وآنرا مقصود اصلی پنداشتہ مقام کردند وبعضے از درختان وگیاہ ہا شنیدند کہ من فلان علت برا نفع میرسانم وفلان ضرر را دفع میگردانم وازمن طلا ونقرہ میشود آنرا کمال دانستہ وخود را کامل شمردہ مقام کردند وبعضے در تصور اسماء الٰہی چنان مستغرق شدند ولذت گرفتند کہ ازان گذشتن نتوانستند کہ بمسمے رسند ؎

اسم خواندی رو مسمی را بجو		مہ ببالا دان نہ اندر آبجو

وبعضے باطلاع دل بر حقیقت مردم شاد شدند از غرور درجامہ نگنجیدند وخود را جنید وبایزید وقت فہمیدہ مقام کردند وازان نگذشتند کہ بخدا رسند وخدا را شناسند کہ از بہر آن حق سبحانہ ایشانرا آفریدہ الست چنانکہ فرمود ومَا خلقت الجن والانس الا لیعبدون[۱] ؀ جانمن اطلاع بردلہا کافران رانیز میشود واین ثمرہ ریاضت است چون آئینہ دل از ریاضت صاف شد ہر چہ در دلہاے مردم است بر آئینہ دل آن ہویدا میگردد روزے یکے بمن گفت کہ در جونپور درویشے از ہندوان بود چون تعریف وے شنیدہ بودم رفتم ہر خطرہ وخیال کہ

[۱] نیافریدم جن وانس را مگر اینکہ عبادت کنند ۱۲

دردلم سرزد فوراً گفت حیران شدم بخاطر رسید که اینچنین مرد اگر مسلمان شود بهتر است گفت که مسلمان خواهم شد جانمن همچنین چیزها طالبان و سالکان را از مقصود اصلی بازمی دارند نباید که باین چیزها فریفته شود و دل بربندد و همچو شما طالب حق بلند همت باید که این چنین چیزها را پشت پا زده بمقصود اصلی بهره مند شود عاقبت و خاتمت بخیر باد۔

مکتوب چهارم درباب اخفاے راز از نامحرمان

مکتوب مرغوب محبت اسلوب معدن الحقائق والمعارف اخوی شیخ عبدالرسول سلمه الله تعالیٰ من الآفات در عین نگرانی رسید بمطالعه آن مسرور گردید آرزو و شوق محبتی معروف بجا آورده دعاے مشتاقانه موصول باد اے برادر ذوالنون گفت که سه سفر کردیم و سه علم آوردیم در سفر اول علمے که خاص و عام پذیرفت و از سفر دوم علمے که خاص پذیرفتند نه عام و از سفر سوم علمے که نه خاص پذیرفت نه عام فبقیت جریداً وحیداً[۱] شیخ الاسلام گفت که آن اول علم توبه بود که آنرا خاص و عام قبول کردند دوم علم توکل بود و معامله محبت که خاص قبول کردند نه عام سوم علم حقیقت بود که نه بطاقت علم و عقل بود خلق وے را نیافتند وے را مهجور کردند و به وے بانکار برخاستند تا آنگاه که از دنیا برفت معلوم آن برادر باد که علم حقیقت با هرکس گفتن روا نیست جز به اهل اگر با نا اهل گوید وے را بکفر و زندقه نسبت کنند اے برادر در مکتوب بود که بعد عرس[۲] مخدوم العالم روانه بلاهرپور شود شما را هیچ احتیاج نمانده که تشریف بیارند بحکم المرء مع من احب من و شما یکجا ام آخر شنودی من و مفتی زمانه قاضی جیو چنانست که کتب چند که باقیمانده اند براے نفع دیگران مفید شده بخوانند و این فقیر همیشه قصد داشت که بزیارت مخدوم العالم شیخ اخی جمشید قدس سره برسد چون موقوف بر وقت

---

[۱] پس باقی ماندم تنها و بے مریده ۱۲ [۲] مرد همراه کسے است که دوست میدارد دیده ۱۲

[۳] متوفی سنه دوصد و بست و چهار و نزد بعضے دوصد و چهل و چهار ۱۲

قصد ما ہیچ است عاقبت و خاتمت آن برادر بخیر باد۔

مکتوب پنجم در باب مقید بودن بشرع و معترف عجز و قصور ماندن خود در عبادت و معرفت

مکتوب مرغوب اخوی حقائق و معارف آگاہ شیخ عبد الرسول متع اللہ المسلمین بطول بقاءہ رسید بمطالعہ آن خوشوقت گردید الحمد للہ کہ این طرف خیر است و خیریت ایشان ہمہ مطلوب تا ادراک ملاقات صوری بخط و کتابت مسرور میگردہ باشند اے برادر صدیق کسے است کہ سرموا از متابعت آن سرور صلعم تخلف نورزد ہر کہ متابع تر مرتبہ او عالی تر و ہر چند کہ زاہد و متقی باشد تا کہ بخود است از خدا دور است و از لذت عبادت محروم و از دانستن شریعت معذور ہر کہ بحقیقت رسید شریعت را عین حقیقت دانست این معنی بقیل و قال نتوان یافت و این حقیقت را بگفتگو نتوان شناخت مگر بکشف و این محض بفضل حق سبحانہ است بہر کہ خواست کشف گردانید و بہر کہ خواہد کشف گرداند و علامت دانستن شریعت عین حقیقت بکشف انست کہ لمحۂ و لحظۂ از ریاضت و عبادت و مجاہدہ خالی نباشد و عمدًا سرموا از شریعت تجاوز نہ کند و عمر عزیز در عبادت و عبودیت صرف کند کہ مرضی و سنت رسول است و ہر درویش کہ دعوائے معرفت کند و از معانی مذکور خالی باشد محض مدعی و کذاب است اے برادر ہر کرا معرفت بیشتر عجز و نیاز افزون تر است کہ آن سرور انبیا علیہ السلام باآن کمال و جمال کہ ہیچ ملک مقرب و نبی مرسل را نبود بعد از فرائض بعجز و نیاز گفتی کہ ما عبدناک حق عبادتک و ما عرفناک حق معرفتک[1] اے ہیچکس را بکمال کنہ ایزد بیچون راہ نہ و ہیچ یکے از حقیقت وے آگاہ نہ ہر کہ شناخت مجمل نہ مفصل خوش گفت آنکہ گفت ؎

سوئے کنہش ہیچکس را راہ نیست	ذرہ از ذرہ آگاہ نیست

[1] نہ عبادت کردیم ترا حق عبادت تو و نہ شناختیم ترا حق شناخت تو ۱۲

آگه انداز روے این دریا بسے	لیکہ آگہ نیست از قعرش کسے

جانمن خودشناسی خداشناسی است من عرف نفسه فقد عرف ربه[1] خوش گفت آنکہ گفت

انچہ دانی انچہ گوئی آن توئی	خویش رابشناس صدچندان توئی
گرتوہستی مرد کلی کل ببین	کل طلب کل باش کل شو کل گزین

اے برادر مقصود و مطلوب جملہ سالکان و طالبان معرفت خداوند عزوجل است چون این حاصل شد کشف و کرامت و مواجید اگر ظاہر نشود گو مباش خدا را بشناس بکشف و کرامات چہ احتیاج کہ خود وے عین کرامات است بلکہ بہ از کرامات اللہ تعالی آن برادر را برجادۂ شریعت استقامت کراست کناد ہیچ مرتبہ بالاتر ازین نیست کہ متابعت حبیب حق میسر آید جانمن آخر شب اذکار میکردہ باش و ازان مترس کہ بریا و سمعہ نسبت خواہند کرد ؎

خدمتے میکن براے کردگار	با قبول و رد خلقانت چہ کار
گر دو سہ ابلہ ترا منکر شوند	تلخ کے گردی چو ہستی کان قند
پیر و پیغمبر استی نہ سپر	طعنۂ خلقان ہمین بادے شمر
آن خداوندان کہ لفظے گفتہ اند	گوش بربانگ سگان کے بردہ اند
بانگ سگ ہرگز رسد در گوش ماہ	خاصہ ماہی کو بود خاص الٰہ

اے برادر اگر کسے گوید کہ من در واقعہ چنین و چنان دیدہ ام و مرا چنین حکم شد اگر زود ہم در آن حاصل شود بدانکہ عطا است ورنہ خیال بود کہ ویرا نمودار شدہ است عاقبت و خاتمت بخیر باد۔

مکتوب ششم در باب حقائق و اقسام توحید و دیگر معارف و نصائح در باب سلوک

اخوی حقائق و معارف آگاہ سلطان العاشقین شیخ عبدالرسول را حق تعالے از لمحات و تاسفات مصئون داشتہ حقیقت مبدا کشف گرداناد آن برادر قول سید الطائفہ طا حظہ

[1] ہر کہ شناخت نفس خود را پس شناخت پروردگار خود را ۱۲

نماید که التوحید یضمحل فیہ الرسوم ویندرج فیہ العلوم ویکون اللہ کما لم یزل
تا که سالک بکشف مبدار نداند مقلد است نه موحد ای برادر کسیکه بمطالعه کتب محققان خود را محقق
داند محقق نیست مقلد است نه موحد و در توحید رسمی افتاده نه در توحید علمی تا بحالی چه رسد
برادر من عارف هرگز محتاج دلیل نباشد اگر بود برائے فهمانیدن دیگران که در توحید علمی افتاده اند
و محتاج دلیل گشته اند و از معارف عارفان صاحب کشف محروم شده اند س

پاے استدلالیان چوبین بود		پاے چوبین سخت بے تمکین بود	

در معرفت توحید علمی هم نادر است تا بتوحید حالی چه رسد اکثر مردم بظن توحید علمی بلکه توحید حالی در
توحید رسمی افتاده اند و گمان برده اند که بکمال رسیده و شهد مشاهده چشیده اند پس میباید که آن برادر طالب
معارف عارفان بکشف شود نه بمطالعه فصوص و فتوحات زیرا چه بمطالعه کتب محققان معلوم گردد محض
خیال است نه کشف بعضے مردم که از راه باطن خبر ندارند این را کشف دانسته اند و ندانسته اند که
کشف اولیاء نامدار و عارفان صاحب اسرار دیگر است که بعد ریاضت شاقه بتوجهات مرشدان
در ایشان ظاهر گشته که بدان نور کشف حقائق اشیا کما هی بر ایشان ظاهر شده و اثنینیت اصلا در
بصیرت نمانده ای برادر عارفان که بمبدار رسیده اند و در ان دریا مستغرق شده اند و محو شده از
اشیا گذشته اند و بے نام و نشان شده اند چون باخود آمده اند از ان بے نشان نشان یافته
و فصوص و فتوحات را حال خود دانسته اند و زبان خود فهمیده اند پس ای برادر ماهیت عالم بر
صاحب کشف مخفی نخواهد بود خاتمه و عاقبت بخیر باد۔

مکتوب هفتم در باب آنکه اولیاء اللہ را اکثر مردم زمانه بد میگویند و هیچ کس از زبان خلق محفوظ نمانده است

اللہ تعالے حقائق و معارف آگاه شیخ عبدالرسول را سلامت دارد ای برادر شاه قلندر

سله در توحید چه مرده میشوند رسوم و داخل میشوند دران علوم و میماند اللہ تعالے چنانکه بود دائما همیشه ۱۲

بجرد رسیدن پرسیدند کہ بعضے مردم میان محمد یوسف را چنان وچنین میگویند راست است یا دروغ گفتم از زبان کسے این سخن نہ شنیدہ ام و ہرگز پیش من ہیچکس چنین نہ گفتہ مگر از شما می شنوم شما قلندر حیران شدند کہ ہمچنین مردم مفتری و یاوہ گو در عالم موجود ہستند کہ در حق پاکی و صالحی و خداشناسی افترا و بہتان میکنند اے برادر شما میدانید کہ ہیچکس از ام المومنین عائشہؓ بہتر نیست در حق او منافقان چہ بہتان عظیم کردہ اند و چیزہا گفتہ اند کہ نباید و نشاید اگر بر من و تو و بر میان یوسف کسے بہتان کند چہ باک ست اے برادر درویشی را از حسد حاسدان و از نفاق منافقان گریز نہ گویند تا کسے بزرگ نشود ہیچکس حسد بروے نکند تا کہ در خانہ متاع نباشد دزد نیاید چون در خانہ متاع شد از ہر طرف دزدان پیدا شدند خواہ متاع بہ دست آید یا نہ البتہ دزدان قصد میکنند ہمچنین چون کسے صاحب نعمت شد از ہر طرف حاسدان و منکران پیدا آیند می باید کہ درویش شکر گوید محسود شدن کار بزرگ ست چنانچہ آن سرور صلعم فرمود اللھم اجعلنی محسودا ولا تجعلنی حاسدا خوش می فرماید مولوی معنوی ؎

خود حسد نقصان و عیب دیگر است	بلکہ از جملہ بدیہا بدتر است
آن ابوجہل از محمد ننگ داشت	از حسد خود را ببالا میفراشت
بوالحکم نامش بدہ بوجہل شد	اے بسے اہل حسد نااہل شد

مکتوب ہشتم در باب اظہار اسرار الٰہی کہ برخود وارد میشوند بمقتضائے آیہ کریمہ

از درویش محجتبے معروف بجالاہرپوری بخدمت حقائق و معارف آگاہ شیخ عبدالرسول دعاے مشتاقانہ موصول باد بر ضمیر آن معارف آگاہ ہویدا باد کہ چندان اسرار الٰہی برین فقیر ظاہر شدہ اند و میشوند کہ در عالم گوش نیست کہ آنرا بشنود و طاقت شنیدن آن دارد و باکہ گویم در جہان یک گوش نیست۔ اے برادر عالمان بسیار و عاقلان بسیار و زاہدان بسیار

سلہ یارب بکن مرا حسد کردہ شدہ و نہ کن مرا حسد کنندہ ۱۲

وعابدان بسیار و عاشقان و معشوقان بسیار و صاحب کرامات بسیار اما عارف اسرار نادر است نادرست نادر است الله تعالےٰ آن برادر را بدین درجہ رساند کہ کلام محققان را کلام خود داند اے برادر این فقیر ہرچہ نوشتہ بحکم آیہ کریمہ واما بنعمة ربك فحدث نوشتہ دیگر آنکہ اشتیاق ملاقات بسیار است الله تعالےٰ بوجہ احسن میسر آرد آن برادر را می باید کہ سعی بلیغ کنند کہ زود از تحصیل علم فارغ شوند عاقبت بخیر باد۔

مکتوب نہم در بیان آنکہ ہر کسے را با حق وصالی است بقدر قابلیت خود

اخوی اعزی بحر الحقائق شیخ عبد الرسول کہندوی بمرضیات ایزدی بودہ خوش وقت باشند از درویش مجتبے عرف مجا لاہرپوری بیتے چند مطالعہ نمایند ؎

ہر یکے را دان وصالے ہر زمان	آن بداند یا نداند اے جوان
ہر کہ داند او کمال آرد بدست	تو یقین دان کو محال آرد بدست
این سخن در خور محقق گفتہ شد	دُرِّ معنی بہر وے خود سفتہ شد

جانئن عارف محقق برتر است از تصرف و کرامت ؎

گر ترا باشد تصرف در جہان	کے تو باشی چون محقق اے جوان
پس محقق را بدان اے دلبرا	ہست برتر از تصرف دوسرا
کے شناسد مر محقق را کسے	گرچہ گردد کس درین عالم بسے
آن ہما راست آن ہما است آن ہما	تو طلب کن آن ہما رخوش لقا
گر بیند از د ہمائے سایۂ	شاہ گردد مفلسی بے مایۂ

جانئن بعضے اسرار تعلق بحضور دارد وقتیکہ اشارہ خواہد شد شما تشریف خواہند آورد کلام زبدۃ المحققین شیخ محی الدین ابن عربی دیدہ باشند کہ از وہیچکس بہتر نگفتہ و نہ نوشتہ

؎ وبیکن بس بیان کن نعمت پروردگار خود را ۱۲

حقیقت کما ینبغی از ملاقات ظاہر خواہد شد

	در حقیقت آن ولی پیغمبر است		ہر ولی کو بر دلے آن سرورست

معنی این بیت بس مشکل است تبفکر ظاہر خواہد شد متابعت رسول اللہ صلعم بہمہ حال میباید ہر کہ متابع تر مرتبہ او عالی تر دولت معرفت مزید باد والسلام والاکرام ۔

مکتوبات بنام شیخ ابونجیب عثمانی امیٹھوی

مکتوب اول درباب آنکہ اکثر اہل زمانہ حاسد اولیاء اللہ میباشند

عاشق سبحانی شیخ ابونجیب عثمانی ساکن قصبہ امیٹھی سلمہ اللہ من الآفات از درویش مجتبیٰ بن مصطفےٰ معروف بجالاہر پوری دعاے تحیۃ موصول باد مکتوب مرغوب آن برادر درعین اشتیاق رسید بمطالعہ آن مسرور گردید مندرج بود کہ حاسدان نمی خواہند کہ ما را استقامت شود ہرگاہ کہ بسیار چیز ہا را انبیا علیہم السلام کہ اشرف المخلوقات بودند خواستند کہ شود نہ شد و بسیار چیز ہا خواستند کہ نشود شد پس خواست من و تو خصوصاً خواست حاسدان و بدخواہان چہ طور خواہد شد لیکن در طاعت و عبادت و ذکر و فکر باش و دل را قوی دار تا از غیب چہ ظاہر شود بر آن برادر واضح باد کہ ہر کرا حق سبحانہ تعالےٰ مقبول گر[دانیدہ] او ہرگز مردود نخواہد شد و ہر کرا مردود گردانیدہ او ہرگز مقبول نخواہد شد و ہر چہ درباب کسے در ازل رفتہ ہرگز بحسد حاسدان و بدخواہان درے قصورے و فتورے نہ شود و اگر درباب کسے پریشانی و بے جمعیتی رفتہ ہرگز بامداد دوستان و خیرخواہان وے را جمعیت نشود

ع۔ ایشان از خلفاے کبار حضرت سید العرفا لاہرپوری بودند در علوم عالیہ صوفیہ عموماً و در بیان حقائق و معارف خصوصاً مشہور بودند وفات ایشان بہ بست و ہشتم جمادی الآخر و بقولے بست و ہشتم ذیقعدہ سنہ یک ہزار و یکصد و ہشت گردید مزار در قصبہ امیٹھی ضلع لکھنؤ است حال تفصیلی ایشان بہ نفحات العنبریہ توان دید ۔

هرگاه که چنین شد پس آن برادر خاطر را جمع کرده و دل را قوی داشته همیشه با حق باشند که
من کان الله المولی فله الکل واقع ست سه

هر کرا او هست کل او را بود		هفت دریا زیر پل او را بود	

دیگر آن برادر را معلوم باد که محسود شدن کارے بزرگ و نعمتے عظیم است لهذا آنحضرت
صلعم فرمود اللهم اجعلنی محسودا و لا تجعلنی حاسدا چون آن برادر صاحب نعمت
شد محسود گشت و هر که صاحب نعمت شود البته محسود خلق گردد و میباید که آن برادر این نعمت
عظیم القدر را شکر بجا آرد جانمن اولیاء را در حین حیات از دو جماعه چاره نه یکے منکران و
دیگر معتقدان معتقدان بسبب اعتقاد دوستان حق ثواب میرسند و همه حسنات در نامه
اعمال ایشان درج میکنند و در قیامت حشر ایشان با دوستان حق خواهد شد و بسبب انکار
منکران و بدگویان و حاسدان اولیاء الله را ثواب میرسد و همیشه حسنات در نامه اعمال ایشان
درج میشود و سیئات در نامه اعمال منکران و بدگویان و حاسدان و این جماعه داخل
عاصیان میشود و حشر ایشان بعاصیان خواهد شد زہے کمال و بزرگی آن مشائخ که بعد
از وفات اوشان یک جماعت منکر اوشان باشد و بدگویند و بدان سبب ثواب آن
بر ارواح مشائخ رسیده باشد و فرشته حسنات را همیشه در نامه اعمال اوشان نوشته باشد
چنانچه از متقدمین شیخ محی الدین بن عربی و از متاخرین شیخ عبدالرحمن جاناباز لاهرپوری
قدس سرهما بودند عاقبت و خاتمت آن برادر بخیر باد

مکتوب دوم در اینکه تلاش معاش برائے متعلقان جائز است تا بفراغ خاطر بیاد حق مشغولی دست دهد و بدیں توجه دوستی اغنیا مضائقه ندارد

جامع المعقول و المنقول شیخ ابو نجیب ساکن امیٹھی سلمه الله تعالی من الآفات از درویش

سله هر که برائے مولی است پس برائے وے همه است ۱۲ سله اے خدا مرا محسود دیگران دان حاسد نگردان ۱۲

مجتبے لاہرپوری دعاے تحیت موصول باد بعضے درویشان بصحبت وابستگان و متعلقان که خدمت ایشان من حیث الشرع فرض است بملوک و اغنیا رجوع آورده وجه معیشت از صحبت این جماعت که عین جمعیت خود است حاصل کردند و بفراغ خاطر در طاعت و عبادت مشغول شدند بدین نیت تلاش معیشت داخل طاعت است در حدیث نبوی است که نیة المؤمن خیر من عمله[1] در واقع همین نیت است و اگر بدین نیت درویش بر اغنیا ورود و ویرا دوست دارد باک نیست شیخ الاسلام شاه عبدالرحمن جانباز نوشته که اگر زاهد تونگر را دوست دارد بسبب آنکه او را نفع میدهد و او بفراغ خاطر در طاعت مشغول میباشد این دوستی هم برای خدا باشد جانان الله تعالی محبت را به محنت مقرون گردانیده و گنج را در کنج نهاده تا هر سفله دعواے محبت نکند و هر بوالهوس هوس گنج نه کند شیخ الاسلام شاه عبدالرحمن جانباز نوشته که در شمس المجالس آورده که آن دوازده هزار کرم که همه گوشت اندام ایوب علیه السلام خوردند چون گوشت بآخر رسید هم یکدیگر را خوردند تا سه کرم ماندند چون ایوب پا بر زمین زد سه کرم از وجدا شدند یکے در هوا شد نحل انگبین گشته که دروے شفا بود و دیگرے در خاک افتاد کرم ابریشم گشت که اصل لباس دنیا بود و یکے در آب افتاد علقه گشت که سبب راحت علتها بود پس ابر سفید ملخ زرین ببارید جبرئیل آمد و حلهٔ بهشتی او را پوشانید و تاجے مرصع بر سر او نهاد و نعلین ذهب در پاے کرد و گفت یا ایوب ملک می گوید که اگرچه بسے محنت کشیدی آخر به صبر به نعمت رسیدی به جلال قدرت ما هر کس که در محنت همچو تو صبر کند من با او چنین لطف کنم ع

اے برادر چند روزے جهد کن

---

[1] نیت مومن بهتر است از عمل وے ۱۲

مکتوبات بنام حضرت شیخ یوسف عثمانی امیٹھوی

مکتوب اول در آنکہ بعد ہر رنج راحت است و بعد ہر گریہ خندہ و فوائد پیر پرستی

آن صاحب کمال جعلہ اللہ تعالیٰ من الواصلین از ذرۂ بمقدار مجتبےٰ معروف بجالا ہر پوری
بدعا و سلام معزز باد اے برادر بعد ہر رنج راحت است و بعد از ہر گریہ خندہ و خندہ بعد از گریہ
افضل است و احب عند اللہ چنانچہ حضرت غوث الاعظم میفرمایند قلت[۵] یارب ای ضحک
افضل عندک قال ضحک الباکین اے برادر نہ بینی کہ مہتر یوسف علیہ السلام بعد از رنج
بسیار و محنت بیشمار بپادشاہی مصر رسید و عزیز عالم گردید و پدر او در غمش چندان گریست کہ بہ بینائے
چشم خلل رسید چون شربت وصلت چشید کوری چشم بہ بینائی مبدل گشت پس اے عزیز ہر کہ
خود را در شکنجۂ ریاضت و مجاہدہ کشید عاقبت شربت وصل چشید کہ بدان سعادت ازل
دانچہ حاصل گردید اے عزیز در سنہ یک ہزار و چہل و نہ در عشرہ اخیرہ ماہ ذیحجہ شب بود کہ روح
پر فتوح حضرت شیخ ابوسعید برین فقیر تجلی کرد و فرمود کہ مریدے داشتم افغان کہ قرار دادہ بود
کہ حتی المقدور آب نخورم چون مدت مدید گذشت از قلق و اضطراب نفس دہان فراکرد در
دہان وے آب نداختند چون در دہن وے آب رسید در ہمین غم و الم جان داد اے عزیز ببین کہ
سلف چہ قدر مخالفت نفس اماره کردہ بمطالب رسیدہ اند و نفس را از راہ برداشتن ہمین جہاد
اکبر است حضرت بایزید بسطامی[۵] بدرگاہ ایزد متعال عرض کرد کہ الٰہی کیف اطرق الیک حکم شد

---

[۵] پس گفتم اے پروردگار کدام خندہ بہتر است نزد تو پس فرمود کہ خندہ گریہ کنندگان ۱۲ [۵۲] بار خدایا چگونہ راہ یابم سوے تو ۱۲
[۵] ایشان نیز از خلفاے کبار و منظور نظر حضرت سید العرفا لاہر پوری بودند وفات ایشان بسیزدہم و بقولے ہشتم ذیقعدہ روز
چہارشنبہ سنہ یک ہزار و یک صد و شش و بقولے پنج گردید مزار در قصبہ امیٹھی ضلع لکھنؤ محلہ قضیانہ است ۱۲ نفحات العنبریہ
[۵] متولد سنہ یک صد و سی و شش و متوفے پانزدہ شعبان روز جمعہ سنہ دو صد و شصت و یک عمر
یک صد و بست و پنج سال مزار در بسطام ۱۲

دع نفسك و تعال بر سالک مخالفت نفس فرض است از شیخ حامد جونپوری سلطان جہانگیر
پرسید کہ پیر پرستی بہ از خدا پرستی چہ معنی دارد شیخ گفت کہ این فقیر از خانہ بیرون آمد کہ بے وسیلہ
بخدمت شاہ برسد و مقصود حاصل کند تا یک مدت محنت کشید و ہر چہ از خانہ آوردہ بود خرچ شد
وہم قرضدار شد نہ بحضرت شاہ ملاقات شد نہ بمطالب رسید و بدولت پیر معرفت خدا رسید و
بمطالب بہرہ ور شد پس پیر پرستی بہ از خدا پرستی ست عاقبت و خاتمت آن برادر و این
درویش و جملہ مسلمانان بخیر باد بحرمۃ النبی و آلہ الامجاد۔

مکتوب دوم در بیان آنکہ علم ورثۂ انبیا باولیا میرسد تا علم شریعت نداند وارث نیست بلکہ مسخرۂ شیطانست چنانچہ درین معنی ست قصۂ زاہد و دانشمند ہنود

در دریاے معانی شیخ یوسف عثمانی بعلوم ظاہر و باطن بہرہ مند باد جانمن آنحضرت صلعم
فرمود العلماء ورثۃ الانبیاء علم ورثہ انبیا باولیا نرسد مادام کہ علم فقہ و اصول و کلام حاصل
نکنند زیرا کہ علم طریقت و حقیقت موقوف است بعلم شریعت چون آن شریعت نداند طریقت
و حقیقت کہ ازان برتر است کے داند بلکہ ہرگز نداند چون علوم مذکور دانست بعلم انبیا رسید
اے برادر مردم چہار نوع اند بعضے ظاہر و باطن خراب دارند و بعضے ظاہر آراستہ و باطن خراب
دارند و بعضے ظاہر خراب باطن آراستہ دارند و بعضے ظاہر و باطن آراستہ دارند طائفہ کہ ظاہر و
باطن ایشان خراب است عوام اند و طائفہ کہ ظاہر آراستہ و باطن ایشان خراب است متعبدان
اند کہ در ظاہر بایزید و در باطن یزید و طائفہ کہ ظاہر ایشان خراب و باطن آراستہ است مجانین
اند و طائفہ کہ ظاہر و باطن ایشان آراستہ و پیراستہ است مشائخ اند و ایشان را صوفیہ نیز میگویند
کہ ایشان بکمال علم و عمل وارث انبیا شدہ اند پس اے برادر بر سالکان این راہ فرض است
آن علم مدرسہ کہ بوسیلہ آن بعلم وراثت انبیا واصل شوند حاصل کنند و ہیچکس از مشائخ کبار و صوفیان

سلہ بگذار نفس خود را و بیا ۱۲ سلہ علما وارث انبیا اند ۱۲

نامدار بے علم ظاہر نبود و بعضے کہ بغلبہ عشق الٰہی از تحصیل علم باز ماندند بعنایت الٰہی حقیقت علم ظاہر بر ایشان کشف شدہ بود پس ہیچکس از مشائخ بے علم نبود برائے ہمین پیغمبر متعبد بے علم را بخر خراس مانند کرد و فرمود المتعبد بلا فقہ کالحمار فی الطاحونۃ[1] و برائے ہمین بزرگان زاہدان بے علم را مسخرہ شیطان گفتہ اند چونکہ ایشان را استقامت نیست کہ عنان ایشان بدست شیطان است ہر جانب کہ میخواہد می برد جانمن قصہ زاہد بے علم نشنیدۂ از من بشنو زاہدے در زمین صومعہ گوشہ گرفتہ بعبادت حق سبحانہ مشغول شد وقتے دانشمند آن گروہ گمراہان بر در صومعہ زاہد رفت و وے را از معارف چیزے پرسید زاہد بقدر فہم خود جواب داد آن دانشمند برائے الزام زاہد چیزہا پیش می آورد کہ از عہدۂ جوابش زاہد بے علم بیرون آمدن نتوانست و ساکت گشت ہمدران زمین عارفہ بود از اہل اسلام وے را ازین حال آگاہ کردند بغایت محزون و مغموم شد کہ آن دانشمند زاہد را از راہ خواہد گردانید از ترس این معنے عارفہ از موم کژدم ساخت و بکاغذ پیچیدہ در آستین کرد و زنار در گردن انداختہ بر در آن دانشمند رفت چون آن اندرون خانہ بود کس را فرستاد کہ بدانشمند گو کہ زنے ہم مذہب تو آمدہ است بر وے مسلہ دین مشکل شدہ است زود بیرون آئی و جواب بگو ورنہ زنار خواہد شکست چون آن دانشمند شنید بیرون آمد و پرسید کدام مسلہ مشکل داری عارفہ کژدم از آستین بر آوردہ پرسید کہ کژدم را کہ آفریدہ گفت اہرمن باز پرسید کہ زہر در دہنش کہ نہاد گفت اہرمن باز پرسید چون اہرمن آفرید و زہر در دہنش نہاد یزدان بران عالم بود یا نہ زود جواب این بگو ورنہ زنار بشکنم دانشمند درین مسئلہ درماند اگر گوید کہ عالم بود پس چرا خبر نگردانید و اگر گوید کہ عالم نبود جہل لازم آید و جہل الوہیت را نہ شاید چون درین معنے درماندہ شد گفت زمانے صبر کن اول من زنار بشکنم بعدہ تو در حال دانشمند توبہ کرد و ایمان آورد و زنار بشکست پس زن عارفہ بہ از صد زاہد و عابد بے علم و معرفت جانمن مرید را صحبت بہتر از تنہا بودن کہ در تنہائی آفات است و در صحبت

---

[1] عبادت کنندہ ناواقف مثل خر آسیابان است ۱۲

احوالات ویک ساعت صحبت پیر بہتر از خلوات چہ خوش گفت آنکہ گفت ؎

یار خندان باغ را خندان کند	صحبت مردانت از مردان کند

اے برادر مرید را باید کہ صحبت پیر را از اہم مطالب شمردہ مداومت نماید تا از حالات وے بروے فرود آید آنگاہ خلوت گزیند کہ صحبت و خلوت ویرا یکے و برابر شدہ است اگر مرید باین مرتبہ نرسد و طالب خلوت شود پس خلوت وے آفت است چنانچہ نقل است کہ سید الطائفہ جنید را مریدے بود در دل وے قرار گرفت کہ من بدرجہ کمال رسیدم و خلوت گزیدن ما بہتر از صحبت پس خود را از صحبت کشید و بگوشہ خزید چون شب در آمدی شترے بیاوردندے و ویرا گفتندے کہ ترا بہشت باید شد وے بران نشستے و میرفتے تا جائیگاہ پدید آمدے خرم و دلکش و گروہے خوبصورت و طعامہاے خوش و آبہاے روان تا سحرگاہ آنجا ماندے آنگاہ بخواب رفتے چون بیدار شدے خود را در صومعہ خویش یافتے پس نخوت و رعونت اندر دل وے سر زدن گرفت و زبان بدعوے کشاد کہ مرا چنین میباشد خبر بجنید رسید وے بدر صومعہ آن مرید رفت و ویرا در کبر و عجب یافت حال از وے پرسید انچہ بود گفت شیخ فرمود چون امشب بدانجا رسی سہ بار لاحول ولا قوۃ الا باللہ العلی العظیم گوئی چون شب رسید بطریق معہود ویرا بردندے برسلے تجربہ نہ کہ از رہ وے اعتقاد سہ بار لاحول گفت آنجملہ بخروشیدند و برفتند مرید خود را بر در صومعہ خود یافت و استخوانہاے مردار گرد خود دید بر خطا خود واقف شدہ توبہ کرد و بصحبت پیوست پس جانمن مرید را باید کہ صحبت را ہمچو دیگر فرائض فرض داندے اے برادر نہ بینی کہ حیوان از صحبت خوے و بوے او میگیرد طوطی بہ تعلیم آدمی ناطق میشود و باز از صحبت پیر شکار ہمہ اشارات را اخذ میکند ہمچنین مرید را باید کہ باشارہ پیر کار کند اگر امر بصحبت شود صحبت اختیار کند و اگر حکم خلوت شود خلوت گزیند چونکہ پیر طبیب است و مرید بیمار پس چنانکہ طبیب در پے شفا بیمار است پیر نیز

سلہ نیست قوت و طاقت مگر بخداے بزرگ و برتر ۱۲

درپے صفائی مرید است درانچہ بہبود مرید است آن میفرماید پیررا نظرے خاص میباشد کہ بدان براحوال مریدان مطلع شدہ ہر یکے راموافق ایشان کار میفرماید کہ عاقبت ایشان را بکار آید عاقبت وخاتمت آن برادر واین درویش وجملہ مسلمانان بخیر باد۔

مکتوب سوم دربیان ذکر کردن بسختی وشدّت تمام ورغبت بکثرت ذکر از قول نبوی علیہ السلام وآداب ذکر

دُرِ دریاے معانی شیخ یوسف عثمانی ساکن اٹیھی سلمہ اللہ تعالی من الآفات از درویش مجتبٰی عرف مجالاہرپوری دعاے تحیۃ موصول بادے اے برادر چندان اذکار سخت باید کرد کہ از کثرت حرارت ذکر از بدن ذاکر رطوبا تیکہ در گوشت وپوست وخون ورگ مقام کردہ است بیرون آید تا حالت خود روے نماید آن زمان معنی الآن کما کان درفہم آید رحمت برجانش باد کہ گفت ؎

ہرچہ بینی یار ہست اغیار نیست	غیر او جز وہم وجز پندار نیست

اے برادر ذاکر را باید کہ چنان ذکر بکند کہ در مردم مشہور بدیوانہ شود کما قال علیہ السلام[۱] اکثروا ذکر اللہ حتی یقال انکم مجانین وسالک را باید کہ قبل از ذکر وضو تازہ بکند بعدہ بتضرع وزاری ہر قدر کہ تواند استغفار گوید بعدہ بحضور دل اذکار شروع کند چون از ذکر فارغ شود این دعا بخواند اللھم[۲] انا ذکرناک علی قدر قلۃ عقلنا وعلمنا وفہمنا فاذکرنا علی سعۃ رحمتک وفضلک یا خیر الذاکرین ویا ارحم الراحمین باید کہ ذکر بحضور دل بکند تا زود بمقصود رسد وہر کہ ذکر بکند ودل او غافل باشد در حق او وعید سخت است در اخبار است کہ حق سبحانہ میفرماید ہر کس کہ یاد من بغفلت میکند منک

[۱] اکنون ہم چنان است چنانکہ بود ۱۲ [۲] فرمود آنحضرت صلعم بسیار کنید ذکر الٰہی چندانکہ دیوانہ گفتہ شوید ۱۲

[۳] بار خدایا یاد کردیم ترا بقدر کمی علم وعقل وفہم خود پس یاد کن ما را بوسعت رحمت وفضل خود اے بہترین ذاکران ورحم کنندگان ۱۲

خداوندام یاد او به لعنت میکنم رحمت بر جانش باد که گفت ؎

هر آنکو غافل از حق یک زمان ست	در آن دم کافر ست اما نهان است
اگر غفلت بردے پیوستہ بودے	درِ اسلام بروے بستہ بودے

اے برادر مرشد را باید که اول طالبان را باکل حلال و صدق مقال امر فرماید بعد ازان اذکار و افکار تعلیم نماید که زود ثمره بخشد اگرچه حق ارشاد ازین هم برتر است اگر کسے درین زمانہ این قدر بکند که مردم را از بدعت حرام خوردن توبه دهد و مفسدان را براه آرد از نیکان عالم است در چهل مجلس مذکور است که اخی علی مصری حکایت شیخ صفی الدین اردبیلی بخدمت شیخ علاء الدوله سمنانی آغاز کرد گفت که او پیوسته در طلب طالبان است و بکثرت مریدان تفاخر میکند و میگوید که غیر از من مرشد نیست و همه خلق را اینجا میباید آمد تا بایشان ارشاد کنم شیخ فرمود که روزگار ما عجب روزگاریست من پیوسته خبر اومی پرسیدم میگویند که مریدان را بلقمۂ حلال خوردن میفرماید و بذکر خداے تعالے کردن باین وجه او را دوست داشتم و گفتم که او درعهد خویش مردیست که جماعتے بدعتی را از حرام خوردن توبه میدهد و بذکر کردن مشغول میدارد اگرچه حق ارشاد کما حقه بجانمی آرد مگر نیک است اگر مردمان را از و منفعت باشد و ببدعتے و حرام خوردن مشغول نیست اگر باطن او را غرض دنیوی و میلے بجاه باشد امید دارم که خدا آن را عفو کند که بسیار مفسدان بسبب او ترک فساد میکنند اگرچه ارشاد کردن و طالبان را برقانون طریقت بمقصود رسانیدن کار دیگر است اما این ساعت که جهان از بدعت و حرام خوردن پر گشته و بسیار مبتدع خود را بلباس مردان پوشیده فریب اظهار کرده اند و ضلال را ارشاد نام نهاده اند اگر کسے اینقدر میکند که مسلمان را از ارادت شیطان نگاه میدارد و بذکر حق و اکل حلال میفرماید ازین چه بهتر باشد خدایش توفیق خیر دهد و دیگر اخی علی مصری از خدمت شیخ سوال کرد که سیر عارفان بے طی و خرق و التیام چون است فرمود که همه هست

عـ۵ متوفی دوم ذیقعده سنه هفت صد و هشتاد و پنج مزار در اردبیل ۱۲ دفیات

و ما را تحقیق شده است که بعضے از ایشان از دیوار بیرون می آیند و باز درون میروند بے خرق و التیام و کسے باشد که توجه کند بکعبه و کعبه را بیند نزدیک خود و همچنین اگر نزدیک شود در زمان بغروب حق تعالے آن ساعت را برائے او ممتد گرداند تا نماز آن وقت گذارد بے آنکه در گردش افلاک تغیرے پدید آید و ما در غیب مشاهده کردیم که گاه بوده است که هزار سال سیر در دریا میکردیم چنانچه شب و روز را شمردیم و رمضانها را روزه میداشتیم و نماز عید میگذاردیم تا هزار سال میشد و چون از غیب باز آمدیم همانقدر پیش نبود که بعد از نماز بامداد پیش از بر آمدن آفتاب و در غیب ازین نوع بسیار است تمت عبارته آن برادر درویشے بود سیاح همراه این فقیر چند گاه بوده است که از دیوار بیرون می آمد بے خرق و التیام و شیخ ما قطب العالم شیخ عبد القدوس قلندر جونپوری در یک ساعت بخرق عادت بکعبه رفته و حج گذارده است و حاجیان ایشان را مبارکباد گفته اند و همدران ساعت بخانه رسید بے آنکه یک دو قدم بر زمین نهد و یا در گردش افلاک تغیرے پدید آید عاقبت و خاتمت آن برادر بخیر باد۔

مکتوب چهارم در وصف صوفیان و سیرت طریقه ایشان و فائده دوام وضو

دُرِ دریاے معانی شیخ یوسف عثمانی سلمه الله تعالیٰ من الآفات از درویش مجتبیٰ ابن مصطفیٰ معروف بجالاهرپوری دعائے و تحیة موصول باد آن برادر را معلوم باد که صوفی آن بود که خود نبود در هر کجا این بود صوفی بود و بو روش شریعت صوفی شود و هر که صوفی است از دائره متابعت نبوی صلعم قدم بیرون نخواهد نهاد

کند با خواجگی کار غلامی		بود هر دا آنکه در حال تمامی	

و صوفی را باید که همیشه با وضو باشد و هر وقت که وضوے تازه بکند دو گانه نفل گذارد که اهل تصوف این را هست گفته از ارکان عظم این را تصور میکنند می آرند که در وقت شیخ الاسلام بهاء الدین زکریا مریدے

ع۵ تولد شیخ جمعه ماه رمضان سن پنج صد و شصت و شش یا هفتاد و هشت و متوفی هفتم صفر روز پنجشنبه سنه شش صد و شصت و شش عمر صد سال یا هشتاد و هشت مزار در ملتان ۱۲

اُمی بود و پراہمین دوگانہ گذاردن فرمودہ بود یک روز مریدے پیش آمد و گفت کہ متعلمان مرا میرنجانند و میگویند کہ تو براحکام ہیچ اطلاع نداری کہ این چنین نماز میگذاری ایشان را چہ جواب دہم شیخ فرمود کہ از ایشان بگو کہ این نماز عاشقان ست شمارا با این چہ کار جانمن اگر بعذرے بعد از وضوے تازہ دوگانہ خواندن نتواند پس این کلمات راسہ بار بگوید سبحان اللہ والحمد للہ ولا الہ الا اللہ واللہ اکبر ولا حول ولا قوۃ الا باللہ العلی العظیم[1] آنچہ مقصود از دوگانہ بود ازین کلمات نیز حاصل میشود عاقبت و خاتمت آن برادر بخیر باد بحرمت النبی وآلہ الامجاد۔

مکتوبات بنام حضرت شاہ فتح قلندر قدس سرہٗ

مکتوب اول در تعریف حضرت شیخ عبدالرسول کچھندوی

مکتوب مرغوب محبت اسلوب شاہ فتح قلندر جونپوری[2] فتح اللہ علیہ ابواب الحقائق والمعارف رسید بمطالعہ آن عشق نامہ خوشوقت گردید لیکن چونکہ خط خوب نبود ہمگین مقصود را بطریق خوب نفہمیدہ بعدہ درویش مجاکہ نعمت خاندان شما دارد دعا را بصد نیاز بخدمت شما میرساند جانمن مندرج بود کہ شیخ عبدالرسول مہربانی بسیار میفرمایند و از ان روز کہ در کچھندو آمدہ است مقید شدہ میخوانند امیدوار است کہ بوجہ احسن جمعیت شود اما کسب علم الٰہی گاہ گاہ میسر میشود درجاے خوب نیست کہ کسب کند جانمن اگر جاے بہتر ہم رسد البتہ کسب میباید کرد اگر در ظاہر کسب میسر نیاید چہ باک است کہ بباطن ہمیشہ باحق میباشی ۔

[1] پاک است خدا و تعریف است براے خدا و نیست معبودے مگر اللہ و اللہ بزرگ است و نیست قوت و طاقت مگر بخداے بزرگ

[2] ایشان برادر زادہ حضرت شاہ عبدالقدوس قلندر جونپوری خلیفہ اعظم حضرت سید العرفا لاہرپوری بودند ذات ایشان بہ بست و دوم شعبان بگزارید مکیصد و ہیجدہ گردید مزار شریف در موضع قلندرپور تحصیل نظام آباد ضلع اعظم گڈھ است حالات تفصیلی ایشان در نفحات العنبریہ باید دید ۱۲

از درون شو آشنا و از برون بیگانه وش	این چنین زیبا روش کم میبود اندر جهان

دیگر آنکه در مکتوب مندرج بود که وقت ذکر تصور نیست هیچ شے موجود مستکره مینماید چونکه سوای
الله موجود نیست پس کرا انکار کند جانمن مبتدی که بوهم سوای دانسته وآن وهم وے را
احول ساخته که یک را دو می بیند پس بجهت دفع کردن همین وهم وقت ذکر در تصور نیست موجود
هیچ چیز مگر الله گوید تا وهم نماند جانمن اگر در اذکار و اکساب سهوے پیش آید پس انفس العاشقین
را مطالعه کن ازان حل خواهد شد هیچ اذکار و افکار و مراقبه در سلسله ما نیست که درو مذکور نه شده
باشد و اگر در حقائق و معارف چیزے مشکل شود از شیخ عبد الرسول رجوع کن که از و حل خواهد شد
و اورا همچو من دان بلکه از من بهتر تصور کن درین هیچ مبالغه نیست حق است حق است حق است

مکتوب دوم در تعلیم نفی خودی و دیگر حقائق و معارف توحید

قلندر رفیع القدر شاه فتح قلندر جونپوری فتح الله علیه ابواب الحقائق والمعارف از
درویش مجتبیٰ لاهرپوری دعاے خیر موصول باد جانم خودی را که حجاب اکبر و بزرگ ترا نه
زمین و آسمان است از قوت عشق بردارد در محل معرفت درآ و میوهٔ باغ توحید را تناول نماد
گلزار اسرار را نظاره کن ؎

صد هزاران خلق گم گردد تمام	تا یکے اسرار بین گردد مدام

جانم چون در محل معرفت درآمدی و میوهٔ باغ توحید را تناول کردی و گلزار اسرار را نظاره کردی
بتحقیق مبدأ و معاد رسیدی و مضمون بیت جامی[۲] را فهمیدی که ؎

جامی معاد و مبدأ ما وحدت است و بس	من در میان کثرت موهوم والسلام

[۱] این رساله از تصنیف حضرت ایشان است در بیان اذکار و اشغال قلندریه ۱۲

[۲] مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی متولد بست و سه شعبان سنه هشت صد و هفده و متوفی ۱۸ ذو الحجه ربیع الآخر سنه هشت صد
نود و هشت عمر هشتاد و یک سال مزار در هرات ۱۲

پس تراست این مژده ؎

هرکه مست عالم عرفان بود	برهمه خلق جهان سلطان بود

الله تعالی آن برادر را و جمیع یاران را بمطالعه این مکتوب موفق گرداند۔

مکتوب سوم در تعریف حضرت شبلی و تعریف حضرت شاه محمد یوسف خلیفه خود

عرفان پناه شاه فتح قلندر در حمایت ایزدی بوده خوشوقت باشند و این ابیات مطالعه نمایند

من ندارم طاقت دیگر سخن	لیس فی الدارین الا ذوالمنن
از جنون اسرار را بیرون دهم	این ندانم بر رهم یا بے رهم
نے خبر دارم ز اندوه و خوشی	نے خبر دارم ز هوش و بیهشی
این چنین بُد حال شبلی سالها	گرد بر وے عشق بس اقبالها
گاه گفتی حرفهاے بیخودان	گاه گفتے او سخن از عابدان
گاه با هفتاد و دو ملت یکے	گاه ازان هم او منفرد بیشکے
گاه دیوانه گهے او هوشیار	عقل کل بود است آن شیخ کبار
کارهاے عارفان ذو فنون	در جهان دان اینچنین اے رهنمون

جانمن هر که گفته شبلی از توحید خبر نداشت او بے خبر از حال شبلی است شبلی تاج این قوم بود چنانچه جنید فرمود لکل قوم تاج و تاج هذا القوم شبلی برادرم احوال شبلی برین مکشوف شده است عین ابوسعید خراز در دیم و برتر از دیگران لهذا شاه محمد یوسف را شبلی زمانه نوشته ام و شما میدانید که شاه محمد یوسف بر قلب محمد مصطفی صلعم واقع است عزیز من مردان خدا از همه گذشتند و باز بهمه پیوستند که از همه گذشتن محض بواسطه پیوستن است که آن بے همه است

سله نیست در هر دو جهان بجز خدا ۱۲ — سله برلے هر قوم تاج است و تاج این قوم شبلی است ۱۲

عسه متوفی سنه دو صد و هشتاد و شش مزاره در بغداد ۱۲ — عسه متوفی دوازدهم شوال سنه سه صد و سه هجری ۱۲

دبا ہمہ داند کسیکہ با ہمہ دبے ہمہ ہر کہ بتکلف گویاے اسرار ربانی است نہ عارف سبحانی است سخن ربانی زندگانی است و زندگانی عیانی است باید کہ سخن بزندگانی بگوے و از متابعت بزرگان بحسب طاقت تجاوز نہ نماہر کہ متابع تر مرتبہ او عالی تر ہر کہ دعوے معرفت کند و قدم از دائرۂ متابعت بزرگان بیرون نہد آنکس جاہل است نہ عارف ریاء العارفین[1] خیر من اخلاص المریدین قول ابو سعید خراز است دریافتن عارف نہ کار ہر کس است عارف را یک اشارت بس است جانمن قلندر کسے است کہ از حال و مقام و کرامات گذشتہ باشد چون عبد العزیز مکی بدان درجہ رسید حضرت محمد مصطفیٰ صلعم ویرا بخطاب قلندر ممتاز ساخت ؎

چونکہ او از مصطفیٰ این نام یافت	درجہان معرفت آرام یافت

مکتوب چہارم در بعض ابیات دافع بسے شبہات

حقائق و معارف آگاہ شاہ فتح قلندر در حفظ الٰہی باشند دیگر از اشتیاق ہرچہ نگارد کم است ہر گاہ کہ اشارت از غیب بیابند بملاقات شتابند ورنہ از جانہ جنبند قصد کلی دارم کہ با یاران بزیارت قطب العارفین شاہ عبد القدوس مشرف شوم و شمارا ہمراہ بیارم جانم بعض ابیات مطالعہ نمایند کہ این ابیات دافع بسے شبہات اند ؎

حسن خود را خود بہ بیند آن نگار	خویش را در خویش بیند آشکار
خود ہمون خسرو و شیرین ہیچو شیر	خود ہمون وامق و عذرا دلپذیر
خود ہمون لیلےٰ و خود مجنون زار	خود ہمون آئینہ و آئینہ دار
صد ہزاران رنگ از بیرنگ خواست	از رہ دانش ہمہ چون و چرا است
ہر زمان دیگر نماید روے دوست	گر ہزاران رنگ بنماید ہمہ اوست

[1] نمود عارفین بہتر است از خلوص مریدین ۱۲

رنگها در رنگها چون غرق شد	در جهان از یک هزاران فرق شد
آن خلاف و جنگها زان شد پدید	جنگ و صلحش بر نیامد بر مرید
جنگهاے خرفروشان یاد کن	از فنون شان تو خود را شاد کن

عرفان پناہا اقوال این طائفه غامض اند فهم هر کس بمطلوب و مقصود این طائفه نمی رسد از ان بعضے این قوم را کافر و زندیق گفتند ذو النون مصری که سر این طائفه بود در ان وقت او را کافر و زندیق می گفتند و حسین بن منصور حلاج و ابن عطا را آشکارا کشتند زیاده چه نویسد۔

مکتوبات بنام حاجی عبد الرسول بنارسی

مکتوب اول در بیان آنکه در وقت عهد بلیٰ ارواح بچهار قسم شده بودند

محبوب القلوب حاجی عبد الرسول ساکن بنارس سلمه الله تعالیٰ من الآفات از درویش مجتبیٰ بن مصطفےٰ معروف بجالاهر پوری دعاے مشتاقانه موصول بادکے برادر چون حق سبحانه ندا ے الست بربکم در داد جمله ارواح چهار صنف شدند صنف اول هم بدل و هم بزبان گفتند بلیٰ و سجدهٔ عبودیت کردند صنف دوم بدل گفتند و بزبان نه گفتند و سجدهٔ عبودیت بجا آوردند و صنف سوم بزبان گفتند و بدل نه گفتند و سجده کردند صنف چهارم نه بلی گفتند و نه سجده کردند پس ارواح صنف اول انبیاء و اولیا و صدیقان و صالحان بودند و ارواح صنف دوم کافران اند که اول کافر باشند آخر وقت بدولت اسلام مشرف شوند و ارواح صنف سوم مسلمانان هستند که آخر ازین جهان کافر بروند و ارواح صنف چهارم اول و آخر بیگانه میمانند اے برادر هر کرا حق سبحانه تعالیٰ صدیق آفریده زندیق نمیشود و هر کرا زندیق آفریده صدیق نمیشود اگرچه ارواح صنف اول من جمیع الوجوه اول اند اما ارواح صنف دوم هم بهتر اند که اعتبار به خاتمت است اگر کسے صدسال مسلمان باشد و آخر وقت ازین

سلہ ایشان نیز از خلفاے کبار حضرت سید نصر اللہ لاہرپوری بودند ۱۲ سلہ آیا نیستم پروردگار شما ۱۲ سلہ متوفی سنہ دو صد و نہ ہجری ۱۲

جهان کافر رود چه فائده چنانچه ابن سقا[5] را اکثر عمر در اسلام گذشت آخر وقت نصرانی شد ایمان را برباد داد ازین اسلام چه سود و اگر صد سال در کفر بگذرد و آخر وقت بدولت اسلام مشرف شود از همه بهتر که اعتبار عاقبت و خاتمت است چنانچه نقل است که در زیر خانه حسن بصری گبرے خانه داشت روزے آن گبر بیمار شد حسن گفت اگرچه بیگانه است لیکن برما حق مجاورت دارد بعیادت او رفت و بر بالین او نشست و گفت اے سرگشته قدمے در راه موافقت نه گفت تا او معاونت نکند موافقت نتوانم کرد نظر حسن بر تغارے پر آب که نزدیک بالین گبر بود افتاد پرسید که این بهر چیست گفت این بسر ما وضوگاه تست هر گاه وضو میکنی آب زیر می آید من تغارے ساخته ام بیرون می ریزم گفت این چند سال گفت سی سال است گفت چرا نه گفتی تا آنجا عمارت میکردند که این رنج بتو نرسیدے گفت برای آن نه گفتم که در خاطر شما چه رسد و همسایه باید که بارکشنده بود نه بارنهنده حسن گفت این عجب سخن آشنایان میگوئی و قدم در راه بیگانگان می نهی زود قدم در راه موافقت نه و بگرد که وقت تنگ است گفت اے حسن تو نیز طریقه داری و سیرت اولیا می شمری تا نه گرداند چون گردم تا در نه کشاید چون درآیم حسن از ایمان او نومید گشت برخاست تا بدرآید چون پا بیرون نهاد مرد آواز داد که اے حسن باز گرد که درین ساعت سوزے و عشقے در دل من پدید آمده مگر قفل بند ما را کلید آمد حسن باز گشت خواست که ایمان بر وی عرض کند گبر گفت اے حسن دم درکش که بے واسطه تلقین در درگاه معرفت کشادند و مرا بدان درگاه راه داده آین گفت و رو بقبله شده کلمه شهادت بخواند و جان بداد حسن چون این بدید در حال زود بیرون آمد و جامه درید و خاک بر سر کرد گفتند اے حسن ترا چه افتاده است چرا شکر بجا نمی آری که حق تعالی بیگانه را برکت تو معرفت خود نصیب کرد گفت انتم[1] فی واد وانا فی واد این گبر هشتاد سال بیگانه ماند در آخر نفس در باز کشادند و معرفت را در دلش نهادند و بدولت

---

[1] شما در وادی اید و ما در وادی دیگر ۱۲ [5] متوفی سنه سه صد و بست و شش ۱۲

بے وسیلت مشرف ساختند حسن ہشتاد سال است کہ آشنائی می ورزد می ترسد کہ در نفس آخر بیگانہ کند و آشنائی ہشتاد سالہ را برباد دہد سبحان اللہ مثل حسن بصری کہ اکثر اصحاب را دیدہ بود و جمیع غوث و قطب و زہاد و عباد سلسلہ را بوے درست میکنند از خوف خاتمت حالش این بود جانمن در خبر است چون بندہ بیمار میشود اللہ تعالیٰ فرشتہ را گوید کہ رنگ از روے او بستان و دیگرے را فرماید کہ قوت از اعضاے او بستان و دیگرے را حکم کند کہ لذت از کام او بگیرد گناہ از نامۂ اعمال او بگیر کہ بندہ با این چنین علت و بیماری تن بصبر میدہد کہ اگر کسے پرسدش کہ چونی گوید کہ جاے شکر است چون وقت صحت میرسد فرشتگان را حکم میشود کہ رنگ رویش و قوت اعضایش و لذت کامش باز دہید فرشتہ کہ گناہش از دیوانش محو کردہ بود می گوید کہ بادشاہا گناہ باز دہم حق سبحانہ میگوید کہ من آن را از دیوان او محو کردم و بکرم خویش از دور گذشتہ عفو کردم فرشتگان گویند بارخدایا از گناہان عمر بہ بیماری یک ہفتہ در گذشتی حق سبحانہ فرماید آرے اعتراض مکنید کہ چون بروجود بندہ بلاے گماشتم کہ تن وے را زیان داشت ہرگز شکایت نکرد بلکہ شکر گفت من نیز بہ گناہان کہ مرا زیان نداشت وے را در حشر رسوا نکنم۔ عاقبت و خاتمت آن برادر و این درویش بخیر باد۔

مکتوب دوم در بیان شرف طواف کعبۂ دل بر کعبۂ گِل و دیگر معارف

حاج الحرمین الشریفین شیخ عبدالرسول ساکن بنارس سلمہ اللہ تعالےٰ من الآفات از درویش مجتبےٰ بن مصطفےٰ عرف مجا لاہرپوری دعاے تحیۃ موصول باد سے حاجی راہ معرفت عجب دارم ازان طالبان کہ چندین مسافت راہ قطع کردہ بسنگ و گِل میرسند و حق تعالےٰ را در وے طلبند چرا نہ در دل طلبند کہ قلب[1] المومن بیت اللہ واقع است سبحان اللہ کہ زیارت سنگے کہ در سالے بود نظرے باشد فریضہ بود و دل کہ ہر روز بروے سہ صد و شصت نظر بود

[1] دل مومن خانہ الٰہی است ۱۲

زیارت اوادلی تر نباشد پس اے برادر طالب دل شو نہ طالب گل اگر ہزار سال حق را
در گل جوئی نیابی اگر ساعتے در دل طلبی زود یابی اے برادر بدان کعبہ بقطع ہزار کردہ و بدن
لعبہ بقطع شہوات نیک و بد برسی چون بدان رسی حاجی شوی و چون بدین رسی غازی
شوی آن جہاد اصغر است و این جہاد اکبر ع آن رہ بسوے کعبہ برد این بسوے دوست۔
جانئن اگر کسے قصد کعبہ کند بقدم مردان روان شود یعنے جمیع مرادات را ترک کند تا بہ مقام
مردان رسد و بحقیقت کعبہ مشرف شود در و دیوار و سنگ و اشجار و گل و خار جز حق نہ بیند
چون کسے از توفیق رفیق بکعبہ معرفت رسید حاجی حقیقی شد نقل است کہ روزے حضرت سید الطائفہ
جنید نشستہ بود یکے نزدیک جنید آمد پرسید از کجا می آئی گفت بحج بودم جنید گفت حج کردی
گفت بلے گفت اولا کہ از خانہ برون آمدی و از وطن رحلت کردی از ہمہ معاصی رحلت
کردی گفت نہ گفت پس رحلت نہ کردی باز پرسید چون از خانہ برفتی و اندر ہر منزلے
ہر شب دران مقام کردی مقامے از طریق حق اندران مقام قطع کردی گفتا نہ گفت
پس منازل نہ سپردی باز پرسید چون محرم شدی بمیقات از صفات بشریت جدا شدی چنانکہ
از جامہ و عادات گفتا نہ گفت پس محرم نہ شدی باز پرسید چون بعرفات واقف شدی
اندر کشف و مشاہدہ وقت پدید آمد گفتا نہ گفت پس بعرفات نہ ایستادی باز پرسید چون
بمزدلفہ شدی و مرادت حاصل شد ہمہ مرادہا را ترک کردی گفتا نہ گفت پس بمزدلفہ نشدی
باز پرسید چون طواف کردی خانہ سر را اندر محل تنزیہ لطائف جمال حق دیدی گفتا نہ گفت
پس طواف نہ کردی باز پرسید چون سعی کردی میان صفا و مروہ مقام صفا و درجہ مروہ
ادراک کردی گفتا نہ گفت ہنوز سعی نہ کردی باز پرسید چون بمنا آمدی آرزدے توانا
تو ساقط شد یا نہ گفتا نہ گفت ہنوز بمنا نہ رفتی باز پرسید چون وقت قربانی رسید قربان کردی
خواہشہاے نفسانی خود را گفتا نہ گفت پس قربانی نہ کردی باز پرسید چون رمی جمار کردی
ہر چہ با تو بود از معانی نفسانی ہمہ را بیند اختی گفتا نہ گفت ہنوز رمی نہ کردی و حج نہ کردی

باز گرد و بدین صفت حج کن تا بمقام ابراہیم رسی مقام ابراہیم دو بود ندیکے مکہ دوم دل یکے صوری ویکے معنوی ہر کہ خواہد کہ بہر دو مقام رسد گو بقول جنید عمل کن تا بہر دو رسی اے برادر این سرے از اسرار الٰہی است ہیچ زاہدے و عابدے و عالمے بر سر این اسرار مطلع نہ زیرا کہ ہر یکے از ایشان طالب بہشت اند و ہر کہ طالب بہشت است مقصودش بہشت است کہ عبادت وے براے بہشت است پس طالب مولیٰ را می باید کہ در اول قدم خود را در راہ جانان بازد تا بر اسرار جانان اطلاع یابد ہر کہ بر اسرار مطلع گشت خود را از گفت و شنود گنگ ساخت چہ خوش گفت آنکہ گفت ؎

سر غیب آن را سزد آموختن		کہ ز گفتن لب تواند دوختن	

اے حق سبحانہ اسرار خود را ہر کس نمی نماید مگر بر کسے کشف کند کہ طاقت نہفتن و پوشیدن دارد سبحان اللہ بزرگان دریاہا فرو بردند و سیر نشدند و نعرہ ہل من مزید میزدند رحمت بر وباد کہ گفت ؎

مردان ہزار دریا خوردند و تشنہ رفتند		تو از چہ مست گشتی چون جرعۂ نخوردی	

جانمن ہر کہ بکمال متابعت نبوی صلعم و مرشد وصول یافت و توحید مطلق بر وکشف شد و اسرار را بیرون نداد عند اللہ و عند الناس صدیق است و ہر کہ بمتابعت کمال بمرتبہ مردان رسید اما از غلبۂ حال اسرار را ظاہر کرد عند اللہ صدیق و عند الناس زندیق است اے برادر ریاضت و مجاہدہ براے آنست کہ حق حقیقت بر سالک کشف شود چون حقیقت اشیا کماہی کشف گشت کثرت را عین وحدت یافت ماسوی اللہ از بصر و بصیرت برخواست این ابیات در دجان سالک شد ؎

کثرت چو نیک در نگری عین وحدت است در ہر عدد ز روے حقیقت چہ بنگری		ما را شکے نماند درین گر ترا شک است در صورتش دو بینی و در مادہ یک است	

اے برادر مرے بخدمت خواجہ شقیق بلخی آمد و گفت یا شیخ بیان توحید کن خواجہ پارۂ شکم

عہ متوفی سنہ یک صد و نود و چہار ہجری ۱۲

طلبید آورد و پیش ایشان نہاد خواجہ پرسید این چیست مرد گفت شکر است پس گفت کہ ازین
شکر صورت اسپ و ستور و آدمی بساز آن مرد بساخت خواجہ یک یک را پرسید کہ این چیست
گفت این اسپ و این ستور و این آدمی است خواجہ فرمود کہ این ہمہ بشکن و یکے کن مرد آن
ہمہ بشکست و یکے کرد پس خواجہ پرسید اکنون چیست مرد گفت کہ شکر است خواجہ گفت بر وے
بیان توحید تمام کردم تا کسے بکمال ریاضت و مجاہدہ واصل بروح نشود حقیقت وحدت وجود
بر وے مکشوف نشود حق حقیقت بر اکثر اولیاء اللہ مکشوف شدہ بود بعضے صرف در تحریر
آوردند و بعضے ہم در تحریر و ہم در تقریر آوردند چنانچہ شیخ فرید الدین عطار[عہ] و عین القضات[عہ]
ہمدانی و شیخ محی الدین بن عربی چیزہا نوشتہ کہ کم ازان طائفہ ظاہر شدہ نقل است کہ شیخ
محی الدین بن عربی را با شیخ شہاب الدین[سہ] سہروردی اتفاق ملاقات و اجتماع افتاد و ہر
یک از ایشان در دیگرے نظر کرد آنگاہ از یک دیگر مفارقت کردند بے آنکہ میان ایشان
کلامے واقع شود بعد ازان وے را از حال شیخ شہاب الدین سہروردی پرسیدند گفت
رجل[لہ] مملو من فرقہ الی قدمہ من السنۃ و از شیخ شہاب الدین حال وے پرسیدند گفت
ہو[ٹہ] بحر الحقائق و نسبت خرقہ وے بیک واسطہ بشیخ محی الدین عبد القادر[للعہ] گیلانی میرسد و
بے واسطہ نیز عاقبت و خاتمت بخیر باد۔

لہ مرد یست سرتا پا پُر از سنت ۱۲ ٹہ وے دریاے حقائق است ۱۲

عہ ولادت در سنہ پنج صد و سیزدہ و وفات در سنہ شش صد و بست و ہفت عمر یک صد و چاردہ مزار در نیشاپور ۱۲

عہ ولادت در سنہ پنج صد و یازدہ و وفات در سنہ پنج صد و سی و شش عمر بست و پنج سال مزار در ہرات ۱۲

سہ ولادت در ماہ رجب سنہ پنج صد و سی و نہ و وفات در غرہ محرم سنہ شش صد و سی و دو مدت عمر نود و سہ سال مزار در بغداد

للعہ ولادت در غرہ رمضان سنہ چہار صد و ہفتاد و وفات یازدہم ربیع الآخر سنہ پنج صد و شصت و یک عمر نود سال مزار در بغداد ۱۲

مکتوب بنام شیخ مظفر اودھی در باب فوائد ریاضت و مجاہدات و اقسام مرشد و مرید و آداب مرید و خرقہ فقر

مشیخت پناہ مقبول الٰہ شیخ مظفر ساکن اودھ سلمہ اللہ تعالیٰ من الآفات از درویش
نجیب بن مصطفیٰ المعروف بجالاہرپوری دعاے مشتاقانہ موصول باد اے برادر ہر کہ جوشن
شریعت در برکند و اسلحہ ریاضت و مجاہدہ بر میان بندد و نیزہ راستی بدست گیرد و با نفس
کافر نبرد کند بعنایت حق سبحانہ زود ظفر یابد جانمن مرید دو قسم است حقیقی و مجازی یعنے
رسمی مرید حقیقی آنست کہ متابعت پیر کند قولاً و فعلاً و قلبیاً و قالبیاً۔ قولاً یعنے سخن مرید ہمچو سخن
پیر باشد در اصول و فروع دین و فعلاً یعنے ہرچہ کند باشارت پیر کند اگرچہ طاعت بودہ
باشد و قالبیاً ہمچو پیر باشد یعنے حواس و جوارح خود را از لوث معصیت پاک گرداند چنانچہ
وے پاک گردانیدہ است و مرید مجازی یعنے رسمی آنست کہ قولاً و فعلاً متابعت کند اگرچہ
قلبیاً و قالبیاً میسر نشود و محبت پیر در دل دارد و بدان امید وار رحمت حق شود محبت من پیر
نمی تواند کہ مہجور ازلی را موصول گرداند نمی بینی کہ مصطفیٰ صلعم نتوانست کہ ابی طالب را براہ
آرد ہمچنین اگر کسے را دولت قبول و وصول در ازل رفتہ است بخدمت و صحبت پیران
ظاہر شود کہ جریان سنت الٰہی بر انیست بر پیران ہمین مقدار بس کہ مریدان را راہ نمایند در ریاضت
و مجاہدہ فرمایند و از آفات راہ نیز خبردار کنند و بر مریدان واجب است کہ ہرچہ پیر فرماید
ہمچو جان نگاہدارند و در عمل آرند چنانچہ نقل است خواجہ شبلی پسر وزیر بود چون عنایت ازلی
دامنگیر وے شد توفیق توبہ یافت بخدمت سید الطائفہ جنید رفت و گفت میخواہم کہ با تو ارادت
آرم جنید گفت تو وزیر بچہ این شہری فرماندہی کردی ہرچہ من ترا بفرمایم نتوانی کرد شبلی گفت
ہرچہ بفرمائی بکنم خواجہ جنید سہ بار فرمود ہرچہ بفرمایم توانی کرد گفت آرے بکنم ہمدران وقت

ع‍ ایشان نیز از خلفاے حضرت سید العرفا لاہرپوری بودند ۱۲

فرماندہی بر باد دادہ موے سر بتراشید و ژند پوشید خواجہ جنید فرمود اکنون زنبیل بدست گیرد
ہر جا کہ حکومت کردی و خلق ترا بزرگ داشتہ اند برو و گدائی کن خواجہ شبلی زنبیل گرفت ہر درے
کہ کوفت جز طلا و نقرہ چیزے نیافت چند روز ہر کس بداد ہر روز ہرچہ یافتے پیش خواجہ جنید
آوردے رفتہ رفتہ بجاے رسید کہ کسے چیتل میداد و کسے دانگ و بعضے ہیچ نمیدادند آخر وے
را منسوب بدیوانگی کردند تا روزے چنان شد کہ ہیچکس چیزے نداد زنبیل تہی پیش خواجہ نہاد
خواجہ فرمود کہ امروز زنبیل چرا خالی است گفت امروز مرا ہیچکس نخرید خوش گفت کسے ع

عقل مردیست خواجگی آموز　　عشق دردیست بادشاہی سوز

جانمن ہرچہ پیر فرماید مرید را می باید کہ بعمل آرد تا کہ پیر بہ ازان چیزے دیگر فرماید و الّا
میگوید کہ ہرگاہ تختہ اول را یاد نہ کردی و در ضبط نیاوردی تختہ دوم چون یاد خواہی کرد
چنانچہ نقل است کہ مردے بخدمت خواجہ احمد ابدل تبریزی بیعت کرد و منتظر فرمان خواجہ
می بود تا اوراد از نماز و روزہ و اوراد چیزے بفرماید خواجہ فرمود ہرچہ خود نہ پسندی بر دیگرے
مپسند آن مرد برفت بعد مدت بخدمت خواجہ آمد و عرضداشت کہ دران روز کہ در بندگی مخدوم
در آمدم منتظر تعلیم بودم و خواجہ ہیچ نہ فرمود امروز متمنی آن تربیتم خواجہ گفت چون تختہ اول
را یاد نکردی تختہ دوم را چگونہ دہم مرید این را نہ فہمید گفت تختہ اول کدام است خواجہ تبسم
کرد و فرمود کہ روز اول ترا نہ گفتم کہ ہرچہ بر خود نہ پسندی بر دیگرے مپسند دیگران را ہمان خواہ
کہ خود را خواہی سبحان اللہ زہے تختہ اول کہ جملہ احکام را درین دو کلمہ تمام کرد اے برادر مرید را
باید کہ ہرچہ بکند بفرمان پیر بکند اگرچہ عبادت بود چون تطوعات و اوراد زیرا کہ او ہنوز از تلبیسات
نفس واقف نشدہ است و میان باعثہ رحمانی و شیطانی واقف نتواند کرد پس ہرچہ باجازت
و اشارت پیران و بزرگان کند عبادت و طاعت است و ہرچہ بے اجازت و اشارت است
ضلالت و خسارت است در معدن المعانی مسطور است ترک و فعل در ہر چیز است و ہرچہ بفرمان
نفس کند کردن و ناکردن یکے است چہ سود کند تا کہ بفرمان نہ کند بجدے کہ گفتند مرید مبتدی

تطوعات ہم بے فرمان پیر بجا نیارد اگرچہ طاعت بود و برین اعتراض وارد گردید کہ
چون تطوعات عبادت است و ہرچہ عبادتست کردنی است پس بفرمان پیر چہ
حاجت است جواب دادند کہ پیش از تصفیہ وتزکیہ مریدان میان باعثہ رحمانی
وشیطانی تمیز نمی توانند کرد و بر دقایق وخفایای کار عمل مطلع نیند ہرچہ خواہند کرد
بخوشی نفس بر حسب عادت خواہند کرد پس پیش پیر برای آن بگویند کہ او بر دقایق
وخفایاے عمل مطلع شدہ است باعثہ رحمانی وشیطانی میداند در حال نظر بر باعث
کند کہ کدام باعث است کہ این را درین کار می آرد بعد دیدن آن او را بفرماید تا
ہیچکارے ازان بے مشرب نرود و اصل درین باب آنست کہ حق تعالیٰ فرمودہ است
یا ایہا الذین آمنوا لا تقدموا بین یدی اللہ و رسولہ[۱] ای
لا تسبقوا رسول اللہ صلعم لا بقول ولا بفعل حتی یامر بہ
و این ادب مرید انست کہ با پیر باید کرد کہ مسلوب الاختیار بود او را ہیچ تصرفے نبود در
نفس و نہ در قلب انچہ کند باشارہ و امر شیخ کند تمت عبارتہ آری مبتدی قبل از تزکیہ
و تصفیہ نفس چہ داند کہ درین کار مارا کہ می آرد و برین کار کہ میدارد نفس یا شیطان
یا روح پس ہرچہ بکند باشارہ پیر کند نقل است کہ مردی بخدمت خواجہ ابراہیم ادہم
آمدہ مرید شد و چندان در عبادت افزود کہ ابراہیم شرمندہ شد و در دل اندیشید کہ
باعث چیست کہ شب را زندہ میدارد و عبادت میکند بعد از فکر آن حقیقت کشف
شد مرید را گفت طعام خود بگذار و افطار ہمراہ من بکن و طعام من بخور چون مرید
طعام خود گذاشت و بطعام خواجہ افطار کردن گرفت در عبادت و حلاوت وی فرق
شد اندک اندک ہر روز میگذاشت حتی کہ نماز فرض خواندن مشکل شد چون خواجہ

---

[۱] ای ایمان داران پیش قدمی نکنید روبروی خدا و رسول وی یعنی سبقت نکنید بہ رسول صلعم نہ بقول خود و نہ
بفعل خود تا اینکہ او حکم کند شمارا یہ او ۱۲ ۵۲ ولادت غرہ شوال سنہ یکصد و پنجاہ و نہ و وفات بست و ششم جمادی الاول
سنہ دو صد و شصت و دو عمر یکصد و سہ سال مزار در قلعہ سوقین نزد بعض در ملک شام قریب مزار حضرت لوط علیہ السلام ۱۲

دانست که ثمرہ لقمہ حرام بود که شب را زندہ داشت و در عبادت می افزود و ہیچ وقت
از نوافل نمی آسود ویرا از طعام وی باز داشت و در طعام خود ہمراہ ساخت از برکت
لقمۂ حلال خواجہ مرید در کار دین استقامت یافت و بمقام مردان رسید پس پیر آنست
راہ می داند و ہر چہ کہ بہبود مرید است آن می فرماید جائمن پیر سہ اند اول آنکہ در خدمت
وی ارادت می آرد و کلاہ و شجرہ می ستاند دوم آنکہ در خدمت وے خدا شناسد سوم
آنکہ از دست وے خرقہ پوشد و در اصل پیر آنست کہ در خدمت وے خدا شناسد چنانچہ
مشہور است مردی در خدمت بزرگے نشستہ بود آن بزرگ پرسید العزیز تو پیر خود را
بہتر میدانی یا امام اعظم[۱] را آن مرد گفت کہ پیر خود را آن بزرگ خشمگین شد پرسید بچہ دلیل
گفت از بہر آنکہ سالہا است کہ در مذہب امام اعظم ام ہیچ صفات از من برطرف
نشد و ہیچ وقت دل ما از نا مرضیات برنگشت درین روز ہا کہ پیر گرفتم بحسن تربیت
وے بجاے رسیدم کہ ہیچ ذمیمہ در خود ندیدم و ہمگین خود را در مرضیات حق سبحانہ مایل
دیدم پس این بہتر یا آن چون این شنید شرمندہ گشت و عذر خواست و گفت کہ حق
میگوئی پس اے برادر پیر آنست کہ در خدمت وے راہ حق یافت کہ بسلوک آن راہ
حق را یافت و بر ہمہ پیران اعتقاد دارد چہ پیر بیعت وچہ پیر نعمت وچہ پیر خرقہ اما حق
پیر نعمت زیادہ است از ہمہ چونکہ دل مردہ و طبیعت افسردہ از نفس وے زندہ گشت
آری علماء امت محمدیہ صلعم عیسیٰ وقت اند زیرا کہ عیسیٰ مردہ تن را زندہ می کرد و علماے
امت محمدیہ صلعم مردہ دلانرا زندہ می کنند کہ ہرگز نمیرند خوش گفت آنکہ گفت ؎

ہرگز نمیرد آنکہ دلش زندہ شد بعشق	ثبت است بر جریدۂ عالم دوام ما

اے برادر خرقہ نیز سہ نوع است یکے تبرکا دوم تشبیہا سوم خرقہ ارادت و خلافت خرقہ

[۱] ابو حنیفہ کوفی متولد سنہ ہشتاد یا ہشتاد و دو متوفی چہار دہم رجب و بقولے چہارم شعبان روز سہ شنبہ سنہ یکصد و پنجاہ ہجری مدت عمر ہفتاد سال مزار در بغداد ۱۲

بترک ہر کہ خواہند بدہند وخرقہ تشبہہ جز بصالح ندہند من تشبہ بقوم فھو منھم کہ ادب این عباس جز از صالح کسی بجا نیارد وخرقہ خلافت جز بمرید کامل ندہند جانن حقیقت مقراض وخرقہ شنو کہ از کیست واز کجا است ور معدن المعانی مسطور است کہ ہر فرزندیکہ در خانہ آدم علیہ السلام متولد می شد آدمؑ می اندیشید کہ بکدام حرفہ لایق است پس بدان حرفہ اورا امر می کرد چون شیث علیہ السلام متولد شد آدمؑ برای او در فکر شد ہمدران فکر جبرئیل بیاید و گفت الشیث صوفی چنانچہ شیث خلوت اختیار کرد خلق از وے تعلق گرفت جبرئیل مقراض بشیث آورد و گفت ہر کہ با تو تعلق کند موے از سر وے ستان تا بیان تو وآنکس تعلق حاصل آید و اصل مقراض راندن از ینجا گرفتند وخرقہ از مہتر ابراہیم علیہ السلام است چون نمرود حضرت ابراہیمؑ را برہنہ ساختہ و در منجنیق نہادہ در آتش افگند جبرئیل پیراہن از بہشت آورد واو شانزا پوشانید از برکت آن آتش بر خلیل اللہ بوستان گشت عاقبت وخاتمت آن برادر واین درویش وجملہ مسلمانان بخیر باد۔

مکتوب بنام شیخ عبداللطیف اکبرآبادی در بیان تربیت وتعلیم پیران حسب حال مریدان وبیان فوائد نماز وکیفیت نماز ومذہب صوفیہ کہ نزد بعضی نماز آلہ غیب است ونزد بعضی آلہ حضور ودیگر معارف

مشیخت پناہ شیخ عبداللطیف اکبرآبادی سلمہ اللہ تعالیٰ من الآفات اے برادر مرشد را باید کہ جوہر شناس باطن طالبان باشد کہ بداند کدام ذکر گنجینہ اسرار ادرا خواہد کشود و کدام زنگ آئینہ باطن ویرا خواہد زدود ہر کہ مناسب حال وے باشد فرماید اے برادر نماز پنجگانہ محو می کند بدیہا را حضرت رسالت پناہ صلعم از عمرؓ پرسید کہ نماز دیگر یا ما گذاردی وے گفت آرے گفت ھی کفارۃ این نماز کفارہ گناہ است گفتند یا رسول اللہ مرا دراست

---

۵۱ ہر کہ مشابہت کرد بقومی پس او از او شان است ۱۲

خاصۂ کفت نے بلکہ برائے عموم مردم است و مؤید این قول در حدیث آمدہ کہ از
نماز تا نماز دیگر کفارت گناہان است کہ میان این واقع است چون از کبایر اجتناب
نماید واسطی[۵۱] قدس سرہ فرمود کہ انوار طاعت دو و معاصی را محو می سازد و در تحریر آوردہ
کہ انوار ذکر و مراقبہ در طرفی النہار و زلفی اللیل ظلمات اوقاتے کہ بحوائج نفسانی صرف
شدہ دفع می کند و بعضی برین اند کہ گفتن کلمات اربعہ حسنات است یعنی سبحان اللہ
والحمد للہ ولا الہ الا اللہ واللہ اکبر اے برادر بعضے اولیاء کبار در شبہا سہ صد
و بعضے پانصد و بعضے ہزار رکعت نماز می گذاردند و بدان مقرب گشتند چنانکہ
رسول صلعم خبر داد از جبرئیل داد از حق سبحانہ تعالیٰ کہ لا یزال العبد یتقرب
الی بالنوافل حتی احبہ فاذا احببت کنت لہ سمعا و بصرا
و یدا و لسانا فبی یسمع و بی یبصر و بی ینطق و بی یبطش نقل است کہ چون رسول صلعم نماز
گذارد اندرونش جوشی بودی چون جوش دیگ کہ در زیر آن آتش افروختہ باشد
و چون امیر المومنین علی قصد نماز کردی مویہای او از جامہ سر بیرون کردی و لرزہ بروی
افتادے و گفتی آمد وقت گذاردن امانتے کہ آسمانہا و زمین از حمل آن عاجز شدند سہل
بن عبد اللہ تستری[۵۲] گوید علامۃ الصدق ان یکون باعثا من الحق اذا دخل وقت
الصلوۃ یبعثہ علیہا و ینبہہ ان کان نائما بر صادقان حق سبحانہ فرشتہ معین
می کند کہ چون وقت نماز در آید بر گذاردن آن آمادہ کند و اگر خفتہ باشد بیدار کند
صاحب کشف المحجوب گوید گروہی گوید کہ نماز آلہ حضور است و گروہی گوید کہ آلہ غیب
است گروہی کہ غائب بودہ اند حاضر شدہ اند و گروہی کہ حاضر بودند اندر نماز غائب

---

۵۱ ابوبکر واسطی از اصحاب جنید بغدادی متوفی سنہ سہ صد و بست و ہشت ہجری ۱۲ ۵۲ ہمیشہ قرب میجوید بندہ بسوی من بذریعہ نوافل تا اینکہ دوست میدارم او را پس ہرگاہ کہ دوست می گیرم او را می شوم برائے او گوش و چشم و دست و زبان پس از من می شنود و از من میگوید و از من می پوید ۱۲ ۵۳ متوفی سنہ دو صد و ہشتاد و دو یا سہ ہجری ۱۲

شدند چنانکه اندران جهان اندر محل رویت گروهی که خدا را نه بینند غائب باشند حاضر شوند
وگروهی که حاضر باشند غائب شوند و من می گویم که علی ابن عثمان جلابی ام که نماز امر
است نه آلۀ حضور است و نه آلۀ غیب از آنچه که امر هیچ چیز را آله نگردد که علت حضور
عین حضور بود و علت غیبت عین غیبت است امر خداوند تعالی را هیچ چیز سبب
و تعلق نیست که اگر نماز علت حضور بودی بایستے که فاجر نکردی و اگر علت غیبت
بودی بایستے که غائب بترک آن حاضر شدی و چون غائب و حاضر را بترک آن عذر
نیست پس نماز در نفس خود سلطانی است اندر غیبة و حضور نه بسته است پس نماز
اہل مجاہده و استقامت بیشتر کنند و فرمانید چنانچه مشایخ مرید از اندر شبانروزی
چہار صد رکعت نماز فرمانید و مستقیمان نیز نماز بسیار کنند اینجا ارباب احوال بر دو گونه
بوده اند گروهی آنانکه نماز ہاے شان بجاے مقام تفرقه بود بدان متفرق شوند و
گروهی که نماز ہائے ایشان بجاے مقام جمع شود بدان مجتمع شوند آنانکه اندر نماز جمع
باشند روز و شب اندر نماز باشند و آنانکه متفرق باشند بجز فرض و سنت نماز کمتر کنند
اے برادر درویش را باید که ہر وقت که وضو تازه کند دوگانه بگذارد و اگر بسببے نتواند
آیة الکرسی بخواند و اگر اینهم نتواند چہار بار سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله
و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم بگوید تا مقصود دوگانه حاصل شود
نقل است از امام اعظم که چہل سال نماز بامداد بوضوے نماز خفتن گذارده است
و حسین بن منصور چہار صد رکعت نوافل در شب و روز بر خود لازم کرده بود گفتند که
درین درجه که توی اینهمه رنج چرا است گفت رنج و راحت براے شما است نه براے
دوستان که فانی الصفت باشند نه رنج در ایشان اثر کند نه راحت و جنید پیری ہم
ہیچ وردی از اوراد جوانی فرو نگذاشت گفتند اے شیخ پیر گشتی از بعضی این نوافل دست
بدار گفت این چیز ہاے است که در بدایت انچه یافتم بدین یافتم محال باشد که در نہایت

ازان دست باز دارم سبحان اللہ امام اعظم و بایزید و جنید و شبلی چندین صد سال گذشتہ اند کہ ازین عالم نقل کردہ چنان معلوم می شود کہ ہمدرین وقت ازین عالم رحلت فرمودہ اے برادر این ثمرۂ حسن معاملت است کہ عبارت از حیات معنویست وچندین ہزار علما بودند مگر کسے نداند کہ بودہ اند عزیز من انسان کامل مظہر کامل حق است و ہمہ فرع اوست حق تعالیٰ انسانرا بنور خود آفرید و ملائکہ را بنور انسان اگر انسان منزلت خود را بداند لمن الملک الیوم برزبان راند و بران شاہد ہست سوال غوث الاعظم بایزد تعالیٰ کہ سالت یا رب من ای شئی خلقت الملائکۃ قال خلقت الملائکۃ من نور الانسان وخلقت الانسان من نوری شاہد دیگر اینست یا غوث الاعظم الانسان سری وانا سرہ ولو علم الانسان منزلتہ عندی لقال فی کل نفس من الانفاس لمن الملک الیوم عاقبت ما و شما جملہ مسلمانان بخیر باد بحرمۃ النبی وآلہ الامجاد۔

مکتوب بنام سید قاسم ساکن آگرہ در بیان فوائد صحبت اولیاء اللہ و ثمرہ مجاہدات و بیان وجد و سماع

بآن طالب صادق و عاشق خاص بنی ہاشم سید قاسم ساکن آگرہ جعلہ اللہ تعالیٰ من العارفین از ذرۂ بمقدار مجلتی معروف بجالاہر پوری دعا و سلام معزز باد عزیز من

لہ پرسیدم کہ اے پروردگار از کدام چیز پیدا نمودی فرشتگانرا فرمود پیدا نمودم اوشانرا از نور انسان و پیدا کردم انسان را از نور خود ۱۲ ﷺ اے غوث بزرگ انسان راز من است و من راز اویم و اگر بداند انسان مرتبہ خود را نزد من البتہ بگوید کہ برائے کیست ملک امروز ۱۲ ﷺ ایشان از یاران خاص حضرت سید العرفا بودند چنانچہ اوشان در مکتوبے بشیخ عبد الرسول کجھتدوی درباره ایشان نوشتہ اند کہ میر سید قاسم عجب یاری بود و عجب حالتی داشت در اوائل بسیار ریاضت کشیدہ بود و جمیع مقامات و منازل طی کردہ بمقصود رسیدہ بود در انوقت ہیچ او یارے نداشتم۔ باقی حال ایشان بدریافت نرسید ۱۲ عسہ متوفی روز عاشورا سن ششصد و ہشتاد و شش ۱۲

بر سالکان این راہ صحبت اولیاء اللہ فرض است کہ ایشان را با مشاہدہ غرض است
در صحبت فوائد و اثرہا است چنانچہ نقل است از نفحات کہ شیخ عبداللہ بلیانی گفتہ
است کہ در اوائل از خلق انفراد جستم و یازدہ سال در کوہ بسر کردم چون از کوہ باز
آمدم بصحبت زاہد ابوبکر ہمدانی پیوستم و وی صاحب حال و کرامت بود و فراستی
صادق داشت و وِرد وی آن بود کہ ہر شب برخاستے و عصائے آہنی داشتی آنرا
زیر زنخدان گرفتی و تا روز بر پاے ایستادی من نیز بموافقت وے عقب وے
می ایستادم وے بمن گفتی برو و جای بخسپ من بر زمین نشستم تا وی باز مشغول کار
خود می شد بار دیگر بر می خواستم و موافقت وے می کردم تا آنگاہ کہ حال وے بمن
فرود آمد آنگاہ تنہای گزیدم حق تعالیٰ می فرماید یا غوث الاعظم المجاھدۃ

بحر من المشاھدۃ لمن اراد الدخول فی بحر المشاھدۃ فعلیہ باختیار المجاھدۃ

لان المجاھدۃ بذر المشاھدۃ ومن اختار المجاھدۃ لی فلہ المشاھدۃ
اے غوث بزرگ مجاہدہ دریائیست از مشاہدہ پس ہر کہ خواہد کہ در آید در دریاے
مشاہدہ پس برو باید اختیار مجاہدہ زیرا کہ مجاہدہ تخم مشاہدہ است ہر کہ اختیار کند
مجاہدہ از براے من پس او را است مشاہدہ عزیز من ہر چند مجاہدہ و ریاضت
بیشتر موہبت و فضل الٰہی افزونتر چنانکہ نقل است از نفحات کہ از حضرت
شیخ الاسلام احمد پرسیدند کہ ما مقامات مشایخ شنیدہ ام و کیفیت ایشان دیدہ ام
از ہیچکس مثل این حالات کہ از شما ظاہر می شود ظاہر نشدہ است فرمود کہ ما در وقت
ریاضت ہر ریاضتیکہ اولیاء خدا کردہ بودند بجا آوردم و بران مزید نیز کردم حق سبحانہ
بفضل خود ہر چہ پراگندہ با ایشان دادہ بود بیک بار بہ احمد داد اے برادر اہل دلانرا

ل۵ متوفی روز عاشورا سن شش صد ہشتاد و شش ۱۲ ل۵۲ متولد سنہ چار صد و چہل و یک و متوفی پانزدہ
شوال سنہ پنجصد و سی و شش عمر نود و پنج سال مزار در جام ۱۲

باستماع سرود و نغمه در باطن ذوقی و وجدی پدید می آید که موجب قربت حق است نقل است که رسول صلعم باستماع این رباعی که ؎

لقد لسعت حیة الهوی کبدی	فلا طبیب لها ولا راقی
الا الحبیب الذی قد شغفت به	فان عنده رقیتی و تریاقی

در تواجد آمد رداے مبارک از کتف افتاد معاویه گفت ما احسن لعبکم یا رسول الله فرمود ؎ یا معاویة لیس بکریم من لم یهتز بذکر الحبیب حضرت شیخ روزبهان در کتاب الانوار فی کشف الاسرار آورده است که قوال خوبرو باید که عارفان در مجمع سماع بجهت ترویح قلوب بسه چیز رغبت می کنند روائح طیبه و وجه صبیح و صوت ملیح گفته اند که ازچنین قوال اجتناب بهتر است زیراکه این چنین کار عارفی را مسلم آید که طهارت قلب او بکمال رسیده باشد و چشم او از دیدن غیر حق پوشیده اے برادر در بعضے علامات اصحاب بقا حق تعالی می فرماید یا غوث الاعظم ان منهم من علاماتهم فی الدنیا اجسامهم محترقة من قلة الطعام والشراب ونفوسهم محترقة عن الشهوات وقلوبهم محترقة عن الخطرات وارواحهم محترقة عن اللذات وهم اصحاب البقاء والمحترقین بنور اللقاء یعنی الغوث بزرگ تو از ایشانی یعنی از اصحاب بقا و بعضی از علامات ایشان در دنیا آنکه جسمهاے ایشان سوخته از قلت طعام و شراب و نفس هاے ایشان سوخته از شهوات و دلهاے ایشان سوخته از خطرات در روح هاے ایشان سوخته از لذات و ایشان اصحاب بقا اند و سوخته بنور لقاے رب العزت عاقبة العزیز و جمله مسلمانان بخیر باد۔

لے بگزید مار عشقت جگر کباب ما را نه طبیب می شناسد فسونگرے دوا را اگر آن حبیب دلکش که ربود دل ز دستم بفسونگری در آید بکند علاج ما را ۱۲ ؎ چه خوب بازی شما است یا رسول الله ۱۲ ؎ خبردار اے معاویه نیست بهتر کسیکه از ذکر دوست خوشنود نشود ۱۲ ؎ گازرونی الاصل بود اما در مصر قیام نمود از مریدان شیخ ابوالنجیب سهروردی است در سنه پانصد و هشتاد و چهار وفات یافت ۱۲

مکتوب بنام مولانا علی خوشنویس در بیان آنکه نبوت بکسب بندہ نیست و بیان معراج انبیاء و اولیاء وغیرہ

مولانا علی خوشنویس سلمہ اللہ تعالیٰ من الآفات از درویش مجتبیٰ عرف مجا لاہرپوری دعاے مشتاقانہ موصول باد اے برادر نبوت بکسب بندہ نیست محض بفضل خاص حق است اگر بکسب در یاضت بودے لقمان را نیز بودے مگر قصہ لقمان نشنیدہ از من بشنو کہ حق سبحانہ از لقمان پرسید کہ چہ می خواہی نبوت یا حکمت ہر چہ ازین دو خواہی بدہم لقمان حکمت اختیار کرد بوالفضولے پرسید کہ باوجود نبوت حکمت چرا اختیار کردی گفت اے نادان چندین ہزار کس را کہ نبوت داد کرا مخیر گردانید اگر مرا ہم دادے مخیر نگردانیدے مخیر گردانیدن دلیل نادادن بود اے برادر بمقدار درجہ ہر کس را معراج شدہ است معراج موسیٰ علیہ السلام برطور بود و معراج خلیل اللہ در آتش بود و معراج یوسف بچاہ بود و معراج یونس شکم ماہی بود و معراج ادریس بہشت بود و معراج عیسیٰ چہارم آسمان و معراج محمد صلعم قاب قوسین او ادنیٰ بود ہمچنین بمقدار درجہ اولیاء را ہم معراج شدہ است و می شود و خواہد شد لیکن انبیاء را بہ اجساد و اشخاص و اولیاء را بہمت و اسرار انبیاء را در بیداری و اولیاء را در خواب و مراقبہ محب من معراج عبارت از قرب است و دوستان حق لامحالہ مقرب اند اگرچہ در نبوت مسدود است اما در ولایت مفتوح تا قیامت است ہر کہ ولی مقرب است صاحب معراج است اے برادر اگر معراج اولیا نشنیدہ از من بشنو کہ سلطان العارفین خواجہ بایزید بسطامی در معراج خود می فرماید کہ سر مارا با آسمانہا بردند و بہشت و دوزخ و چیزہا نمودند ہیچ نگاہ نکردم و از مکنونات بگذشتم فصرت طیرا مرغی گشتم و در دریاے ہویت می پریدم تا بہ میدان احدیت

لہ ایشان نیز خلیفہ حضرت سید العرفا بودند ۱۲

مشرف شدم و درجه از لیست را اندر ان بدیدم چون بنگاه کردم آنهمه من بودم گفتم خدایا با منی من بنو راه نیست و از خودی خود مرا گذر نه چه باید کرد فرمان آمد که بایزید خلاصی تو از توئے تو وابستہ متابعت دوست ماست بر متابعت او مداومت کن و معراج حضرت غوث الثقلین سید محی الدین جیلانی آن بود که بر منبر آمد و گفت قدمی

هٰذہٖ علیٰ رقبۃ کل ولی اللّٰه[۱] و معراج شیخ حسین[۲] بن منصور حلاج آن بود که بر دار کردند و معراج شیخ نجم الدین[۳] کبری آن بود که از سر حال برخاست و بر در خانقاه ایستاد نظر مبارکش بر سگ افتاد در حال بخشش یافت و معراج شیخ فرید الدین عطار آن بود که شهید شد و سر خود را در بغل کرده چیزها از اسرار الٰهی نوشته و معراج مجد الدین[۴] بغدادی آن بود که سلطان وی را در دجله انداخت و معراج شیخ بهاء الدین زکریا آن بود که پسر او شیخ صدر[۵] الدین عارف نامه بدست شیخ داد وقت خواندن نامه جسم فانی را گذاشت خوش گفت آنکه گفت ؎

چیست ازین خوبتر در همه آفاق کار	دوست رسد نزد دوست یار رسد نزد یار

و معراج حضرت[۶] خواجه قطب الدین بختیار کاکی آن بود که بشنیدن این بیت ؎

کشتگان خنجر تسلیم را	هر زمان از غیب جانے دیگر است

جان را فدائے دوست کرد و معراج شیخ فرید الدین گنجشکر آن بود که در معدن المعانی مسطور است که در ملفوظ شیخ نظام الدین نوشته است که مولانای فرید علیه الرحمة

۱ه این قدم بر گردنهاے تمامی اولیاء الله است ۱۲ ۲ه متولد سنه دو صد و دوازده و متوفی بست و هشت ذیحجه سنه سه صد و نه و نزد بعضی سه سد و هفت عمر نود و هفت سال مزار در بغداد ۱۲ ۳ه متوفی دهم جمادی الاولی سنه ششصد و هیجده مزار در خوارزم ۴ه متولد سنه پنجصد و پنجاه و شش و متوفی بست و نه محرم سنه ششصد و هفتده عمر شصت و یک سال مزار در بغداد ۱۲ ۵ه متولد سنه ششصد و یازده و متوفی بست و سه ذیحجه روز سه شنبه سنه ششصد و هشتاد و چهار عمر هفتاد و سه سال مزار در ملتان ۱۲ ۶ه متولد سنه پنجصد و هشتاد و دو و متوفی چهارده ربیع الاول سنه ششصد و سی و چهار عمر پنجاه و دو سال مزار در دهلی ۱۲ ۷ه متولد غره رمضان سنه پنجصد و هشتاد و پنج و متوفی پنجم محرم سنه ششصد و پنجاه و نه و نزد بعضی هشتاد و هشت مزار در پاک پٹن ۱۲

جاے بہ نشستند مریدان ہمہ برابر از عقب ایشان بہ نشستند ناگاہ مریدے نعرہ بزد
و بیہوش شدہ افتاد و غوغا و شور در مسجد افتاد قاضی شہر معہ پسر در مسجد حاضر بودند
ایشانرا خوش نیامد پیادہ را گفتند کہ پاے بگیر و کشان کشان بیرون ببر چون شیخ
بدید ناخوش شدہ چیزے نگفت بعد آنکہ آن مرید بہوش آمد مولانا فرید در دے
مبارک بدان مرید آورد و گفت کہ الحمد للہ بارے ترا نصیب از معراج من شد
آنزمان کہ تو نعرہ زدی مرا معراج بود قاضی و پسر قاضی کار خود کردند شمارا ہم کار خود
باید کرد بعد چند روز پسر قاضی را زحمت شد قاضی بہ یقین دانست کہ این از شامت
آنست کہ با مرید شیخ ماجرا گذشت و آن ناخوشی شیخ است چون زحمت زیادہ شد
قاضی بدل گفت کہ برویم و شیخ را خوشنود گردانیم پس بخدمت شیخ آمد و گفت کہ
عرصہ است کہ گناہی از ما بوجود آمدہ و از شامت آن پسر مار از حمت شدہ است
مخدوم عفو نمودہ دعاء شفا بکنند و الحاح بسیار نمود تا شفا شود شیخ قبول نکرد و گفت
چنانکہ تو کار خود کردی ایشان نیز کار خود کردند باز الحاح بسیار کرد و ہر کسے را شفیع
می آورد آخر شیخ فرمود کہ دعا بدین شرط کنم کہ میان من و تو مصحف منصف شود مصحف
بکشائید تا کدام آیت آید اگر آیۂ رحمت آید دعا بکنم ورنہ نہ قاضی قبول کرد و
مصحف بکشاد قضارا آیۂ عذاب برآمد شیخ گفت اکنون جاے آشتی نماندہ قاضی
بازگشت آخر پسر آن قاضی نقل کرد و خود او ہم با جان و مال بر افتاد و معراج
سلطان المشایخ شیخ نظام الدین دہلوی آن بود کہ وقت نقل ازین عالم ہر بار
می پرسید کہ نماز کردم حاضران می گفتند کہ کردۂ و ہر بار نماز می خواند در انوقت ہر
نماز وے معراج بود و معراج شیخ قطب الدین سر انداز غوثی جونپوری در انوقت
بود کہ شیخ قطب الدین و شیخ عبد اللہ شطار با یکدیگر ملاقات کردہ ہر دو مراقب

---

۵۱ متوفی سنہ ہشت صد و نود و نزد بعض ہشت صد و سی و دو مزارہ در ماندو ۱۲

شدند بعد یکساعت شیخ قطب الدین برخاسته بخانه روان گشت یکی از مریدان
شیخ شطار نیز همراه شیخ برخاست و عرض کرد که ما مردم منتظر کلام فیض بخش شما بودیم
و هیچ سخن درمیان نشد اما در عالم باطن چه گذشت شیخ فرمود که از پیر خود بپرس هرچه
دیده است خواهد گفت آنمرید از پیر خود بپرسید فرمود که شیخ قطب الدین پهلوان
درگاه آله است ازین عالم روح من و او عروج کردند در فلک اول در آمدند و
از انجا گذشته بفلک دوم همچنین تا فلک سادس چون درود در آمدند شیخ قطب الدین
از یک هزار شد و هر قطب الدین بیک لباس ظاهر گشت همه درین حیرت بافاقت
آمدم نمیدانم که قطب الدین چه شد و معراج شیخ الاسلام شیخ عبد الرحمن جانباز آن
بود که در نماز عشا بمشاهدهٔ حق رفتند چنانچه قاضی صدر الدین از پدر خود نقل کرده است
که شیخ عبد الرحمن جانباز امام بودند و جماعت کثیر مقتدی در رکعت اول بعد الحمد سوره
والضحی تا آخر رسانیده بودند که از خود بگذشتند چون عرصه گذشت بعضے بخانه رفتند
و بعضے بیرون مسجد و بعضے در مسجد چون شیخ در افاقت آمدند فرمودند قاضی اسمعیل دوات
و قلم بیار سخن آوردم انچه که بر شیخ گذشته بود نوشتند میر سید عنایت الله بهرایچی آن
نوشته دیده بودند پیش این درویش آن احوال دقیق را بیان می کردند و یک دو حدیث
که در آن واقعه دقیق مندرج بود نیز می خواندند و معراج قدوة السلف شاه عاشقان
شیخ عبد القدوس جونپوری بلا تفاوت عین معراج عبد الرحمن جانباز بود خود بزبان مبارک
همچنین فرموده بودند اے برادر هر که با درویشان آن کند که نباید البته آن بیند که نباید
دید چنانچه نقل است که از شیخ عبد الرحمن جانباز شیخ عبد الصمد عداوت پیدا کرد و
همیشه بدی گفت و بدی می خواست بد گفتن سهل است و بد خواستن ازان بدتر تا بحدیکه
محضر قتل شیخ تحریر آورد و خواست که چون محضر تیار شود پیش شیر شاه افغان برد که
شنیده بود که میان حضرت شیخ و شیر شاه ناخوشی واقع است البته شیخ را زنده نخواهد

گذاشت و سبب ناخوشی آن بود که ہمایون بادشاہ از حضرت شیخ اعتقاد و اخلاص تمام میداشت بواسطہ آن شیرشاہ از ایشان خوش نبود عند الملاقات از شیخ پرسید کہ ہنوز مغلان ہستند شیخ فرمود کہ مالک الملک خدا است ہر کرا خواہد بدہد یا مغلان بود بشما داد و عنقریب بمغلان باز خواہد داد ہر چند شیرشاہ خواست کہ مضرت رساند دو شیر ہولناک از چپ و راست حضرت شیخ ظاہر شدند از ینمعنی ترسید و بمعذرت پیش آمد چون بدخواستن عبد الصمد بدین درجہ رسید حضرت شیخ فرمود کہ عبد الرحمن بحضرت حق سبحانہ خواستہ کہ عبد الصمد با جان و مال برانداختہ شود و تا قیامت بر سینہ او آمد و رفت خلق شود حق سبحانہ قبول کرد یک مدت نگذشتہ بود کہ ہر یک در بلا گرفتار شدہ مردند و خانہ ایشان خاک سیاہ شد ہیچ فردے از اولاد ایشان نماندہ و بعضے کہ ماندند شہر را گذاشتہ در دہہ متوطن شدند یا جاے دیگر و قبرہاے اولاد ایشان زیر آستانہ شیخ واقع اند و آمد و رفت خلق اللہ بر سینہ ہاے ایشانست ؎

بہ پروانہ ازان سوخت کہ با شمع در افتاد	با سوختگان ہر کہ در افتاد بر افتاد

عاقبت و خاتمت آن برادر و این درویش و جملہ مسلمانان بخیر باد بحرمۃ النبی و آلہ الامجاد۔

مکتوب بنام میر سید حسین[1] بہرائچی درباب استقامت و سعی کردن

سیادت پناہ مقبول آلہ میر سید حسین ساکن بہرائچ جعلہ اللہ سبحانہ من المقبولین از فقیر مجتبیٰ معروف بجالا لاہر پوری دعا و سلام برسد عزیز من اصل در ہمہ کار استقامت است خواہ در کار دین بود یا دنیا اگر کسے در کارہاے دین یا دنیا قدم استوار کردہ و جمیع کارہا را بحق سبحانہ سپردہ خود را از سعی و تلاش باز ندارد و حق تعالیٰ جمیع کار ہاے او بلطف کمال و بکرم لایزال بر آرد کہ السعی منی والاتمام من اللہ

[1] خلیفہ حضرت سید العرفا و از فرزندان حضرت شاہ محمد ماہ بہرائچی بودند ۱۲ ۱۲۵۰ھ کوشش از من ہست و تمام کردن او از خدا ۱۲

عزیز من فرمان رب العزت است کہ انی انا اللہ لا الہ الا انا من لم یرض بقضائی
ولم یشکر علی نعمائی ولم یصبر علی بلائی فلیطلب ربا سوای یعنی من
خدایم نیست ہیچ خدا جز من ہر کہ رضا ندہد بقضاے من و شکر نکند بر نعمتہاے من و
صبر نکند بر بلاے من پس طلب کند پروردگارے سواے من پس بر بندہ فرض است
کہ ہر چہ نیک و بد بدو رسد ہمچو شیر و شکر فرو برد کہ این علامت سلامتی ایمان است
الایمان نصفان نصفہ شکر ونصفہ صبر چون نعمتے وفتوحی رسد شکر کند وچون بلائے
ومکروہی رسد صبر کند و اگر کسے در نعمت شکر کند حق تعالی برو مزید گرداند لئن شکرتم
لازیدنکم واگر در بلا صبر کند ایزد بیچون در راحت ومسرت مفتوح گرداند کہ الصبر
مفتاح الفرج عزیز من ہمہ جا و در ہمہ کار چشم را نہفتہ با حق دار وخودی از خود
بردار کہ آن حجاب در حجاب است وہیچ دمی بے یاد او مگذار ؎

میدار نہان دیدہ دل جانب یار	دایم ہمہ جا با ہمہ کس در ہمہ کار

نقل است از بزرگے کہ در بازار سرافی می کرد وہیچ دمی بے یاد او نزد دست بکار و
دل بیار بودن محبوب ومحمود است عزیز من اگر کسے در مرقع وژندہ کار دنیا کند وصحبت
اہل دنیا اختیار کند مردود است چرا کہ الدنیا ملعونۃ وملعون ما فیہا واگر اغنیا کار
درویشان کنند وصحبت ایشان اختیار کنند مقبول اند وبرآن شاہد است گفتار ؎

صورت خواجگی وسیرت درویشانست	بندۂ آصف عہدیم کہ در سلطنتش

نقل است از مولوی معنوی کہ فرمود مرغے کہ از زمین ببالا پرد وبآسمان نرسد تا اینقدر
باشد کہ از زمرۂ خلق ممتاز باشد واز زحمت ہاے دنیا برہد وسبکسار گردد کہ نجا المخففون

سلہ ۵۱ ایمان دو پارہ است پارۂ ازان شکر است وپارۂ دیگر صبر ۱۲ سلہ ۵۲ اگر شکر کنید شما البتہ زیادہ
کند براے شما ۱۲ سلہ ۵۳ صبر کلید کشادگی است ۱۲ سلہ ۵۴ دنیا مردود است وہر چہ در و است آن ہم مردود است
۱۲ سلہ ۵۵ نجات یافتند سبکباران وہلاک گشتند گرانباران ۱۲

وهلك المتعلقون عزیزمن عمراندک است وفرصت غنیمت است در ہمہ جا وہمہ کار باحق حاضر باش ؎

کہ یک لحظہ از دووری نشاید	کہ از دوری خرابیہا فزاید
ہر جائیکہ باشی پیش حق باش	کہ در نزدیک بودن مہر زاید

عاقبت وخاتمت آن عزیز وجملہ مسلمانان بخیر باد بحرمۃ النبی وآلہ الامجاد۔

مکتوب بنام شاہ طالب اللہ دربیان محافظت نفس ودیگر حقایق

عارف باللہ شاہ طالب اللہ ساکن آگرہ سلمہ اللہ من الآفات از درویش مجتبیٰ ابن مصطفےٰ معروف بجا لاہر پوری دعاے تحیۃ موصول باد اے برادر سالک را باید کہ ہمیشہ در کمینگاہ نفس باشد وہرگز از مکر وحیلہ این سگ ایمن نباشد کہ این سگ ہزاران سالک را کشتہ واز راہ بردہ است ہر کہ این سگ را بہ دُرۂ جوع تعزیر کند وبسلسلہ ریاضت کہ شائبہ ریا درو نباشد بند کند بایزید وقت وشبلی زمانہ وباخدا یگانہ است ؎

کافر است این نفس نافرمان چنین	کشتن او کے بود آسان چنین
ہر کہ این سگ را کند بند گران	خاک او بہتر ز خون دیگران

اے برادر هو الاول والآخر والظاهر والباطن یعنی اوست نیست موجود مگر دوست این را نکنی فراموش ؎

ہر نقش کہ بر تختۂ ہستی پیدا است	این صورت آنکس است کان نقش آراست
دریاے کہن چو بر زند موجے نو	موجش خوانند ودر حقیقت دریا است

آرے خود شاہد وخود مشہود است وخود عابد وخود معبود یک نور است کہ خود را بہمہ صورت ظاہر کردہ بلونہاے گوناگون نمودار است رحمت بر جانش باد کہ گفت ؎

لہ ایشان نیز خلیفہ حضرت سید العرفا لاہر پوری بودند ۱۲

یک نور را خصلت چنین هم خود سما هم خود زمین | هم خود ملک هم آدمی در هر سری سرّی به بین

هم شمس هم گردد و قمر هم نجم هم گردد سحر | هم شاخ هم گردد ثمر در هر سری سرّی به بین

هم کوه هم صحرا شود هم آب هم دریا شود | هم ناخوش و زیبا شود در هر سری سرّی به بین

هم عرض هم جوهر شود هم لعل و هم گوهر شود | هم مشک و هم عنبر شود در هر سری سرّی به بین

هم خود پدر هم خود پسر هم خود جوان هم خود صغر | هم خود معمر پیر تر در هر سری سرّی به بین

هم طیر هم حیوان شود هم جن و هم انسان شود | هم حور و هم دیوان شود در هر سری سرّی به بین

هم خود ستاره ماه خود هم خود گدا هم شاه خود | هم خود روان هم راه خود در هر سری سرّی به بین

گه روح گردد گاه تن گه مرد گردد گاه زن | گه بچه گردد پر فتن در هر سری سرّی به بین

گه صید گه دانه شود گه زلف و گه شانه شود | گه شمع و پروانه شود در هر سری سرّی به بین

گه نور گاهی نار شد گه یار گه اغیار شد | گه خفیه گه اظهار شد در هر سری سرّی به بین

کوتاه کن هرزه زبان یک نور را بنگر عیان | هم خود شده جمله جهان در هر سری سرّی به بین

مکتوب بنام شیخ جلال جونپوری در معنی آیه ما خلقت الجن والانس

بآن پسندیده افعال مقبول ایزد متعال میان شیخ جلال ساکن جونپور جعله الله تعالی من المقبولین از ذرهٔ بیقدر مجتبیٰ ابن مصطفے معروف بجا لاهرپوری دعا و سلام برسد۔ حق تعالی می فرماید ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون یعنی نیافریدم جن و انس را مگر این که عبادت کنند یعنی بشناسند مارا و کمال عبادت اینست که عابد خود را فراموش کند در عبادت یعنی محو کند تا بحقیقت عبادت برسد کما قال الله تعالی اذکر ربک اذا نسیت[1] و حقیقت ذکر فنای ذاکر در مذکور است ؎

ذکر و ذاکر محو گردد بالتمام | جملگی مذکور ماند والسلام

۱۵ چنانکه فرمود او تعالی یاد کن پروردگار خود را هر گاه فراموش کنی ۱۲

عزیز من فرق میان جلال وجلیل الف است چون الف جلال نباشد جلال جلیل شود چون جلال جلیل شد برہمہ امیر شد و برین شاہد است کلام ربانی کہ صادر است بلا واسطہ از محبوب سبحانی سید عبد القادر جیلانی یا غوث الاعظم جسم الانسان و نفسہ و روحہ و قلبہ و سمعہ و بصرہ و لسانہ و یدہ و رجلہ کل ذلک اظہرت بنفسی لنفسی لاھو الا انا یعنی ای غوث بزرگ جسم و نفس و روح و قلب و گوش و چشم و زبان و دست و پائے انسان ہمہ اینہمہ را اظاہر کردم بنفس خود برائے خود نیست انسان مگر من نہ غیر من و درہمین حالت شیخ عبد اللہ بلیائے خود را فانی دیدہ و حق را باقی یافتہ بجانب گفتن این ابیات شتافت ؎

ما جملہ خدائے پاک پاکم از ہستی و نیستی ہمیشہ	نے ز آتش و باد و آب و خاکم عریان شدہ ایم جامہ چاکم

مکتوبات حضرت شاہ ابو نجیب قلندر اٹھوی

مکتوب اول در بیان عبودیت

ای برادر اگر آدمی از نکتہ حقیقت آگاہ بود بداند کہ کل الخلق عبید اللہ بود و عرش کرسی برو گواہ بود کہ این مقام ذات پاک رسول اللہ بود پس شخصیکہ از معنی عبد اللہ آگاہ بود یقین دان کہ خلق را سجدہ گاہ بود و محبوب سبحان و جن و انس بروے قربان بود کما قال اللہ تعالیٰ انہ لما قام عبد اللہ یدعوہ کادوا یکونون علیہ لبدا پس شخصیکہ باین معنی قریب بود یقین دان کہ ابو نجیب بود بعد ازان واللہ اعلم کرا نصیب بود والسلام علی من اتبع الہدیٰ

لہ تمامہ خلق بندگان خدا اند ۱۲ ۲ چنانکہ فرمود او تعالیٰ بہ تحقیق ہرگاہ قیام نمود بندۂ خدا کہ آواز مید اد او را نزدیک می کنند مردمان بروی ۱۲

مکتوب دوم نیز در بیان عبودیت

اے برادر کلمہ بلند و مطلب ارجمند تو می گویم بگوش دل بشنو کہ نفع کلی است برای تو یعنی اگرچہ روح الکل و جسم الکل مائیم اما بندہ عبد اللہ ایم اگر فوق و تحت و یمین و شمال مائیم اما بندہ عبد اللہ ایم اگر منصب عبد اللّہی یابم صد ہزار بادشاہی را بر تابم و ہر جائیکہ سجدہ گاہ است در انجا آن بندہ عبد اللہ است کما قال اللہ تعالیٰ ان المساجد للہ فلا تدعو امع اللہ احدا گفتہ اند کہ مراد از مساجد تمام روے زمین است و طبیعت این مسکین بر مقام ہمین است کہ ما بندۂ محمد و آل محمدیم پس ہرگاہ کہ ہزار عالم سجدہ گاہ آن ذات پاک است بندہ نیز در انجا خاک پا است کما قال اللہ تعالیٰ وانہ لما قام عبد اللہ یدعوہ کادوا یکونون علیہ لبدا قل انما ادعو ربی ولا اشرک بہ احدا یعنی چون قیام نمود ذات سرور کائنات عبد اللہ کہ رسول صلعم باشد گویا قیامت قایم شد یعنی ہیژدہ ہزار عالم خلایق و ملائک ظہور فرمود چون ہر کدامی از حقیقت او بود ہمراہ او سجدہ نمود کادوا یکونون علیہ لبدا یعنی جن و انس بروی چسپیدند و مطیع و منقاد گردیدند پس او و رمعنی رب حقیقت ہر یک بود و ہر یک او را سجدہ کردند و او با ہر یک حق تعالیٰ را سجدہ نمود چنانچہ حق تعالیٰ می فرماید قل انما ادعو ربی ولا اشرک بہ احدا یعنی جز این نیست کہ می خوانم من پروردگار خود را و شریک نمی سازم بآن ہیچکس را یعنی ما چون بوحدانیت او مقر شدیم و شما کہ از حقیقت مائید مقر شدید بوحدانیت خوانید و در واحد بودن خدا ہیچ را شریک نسازید کہ دعوت رسول اللہ صلعم ہمین معنی بودہ است پس ہر بندہ را کہ بطفیل او این مرتبہ دہند نام او قطب نہند فقط

سلہ چنانکہ فرمود او تعالیٰ کہ بیشک مساجد برای خدا اند پس نہ طلبید با خدا کسے را ۱۲

مکتوبات حضرت شاہ ابو یوسف قلندر اٹھوی

مکتوب اول در بیان معرفت نفس وخود شناسی۔

جانمن ہر کہ نفس خود را شناختہ بہ تحقیق رب خود را یافتہ من عرف نفسہ فقد عرف ربہ وہر کہ رب خود را یافتہ از ہمہ ردتافتہ وخود را از ہمہ دریافتہ وہر کہ طالب ورائے نفس خود گشتہ ہمیشہ درپے عبث رفتہ جانم کسے را کہ نفس خود منظور وملحوظ در مشاہدہ واجب الوجود است دیرا ہمین لوح محفوظ است کہ ہر چہ ہست درو مسطور است وہر کرا ملاحظہ سوی نفس خود شب و روز است ہمیشہ در شر وشور است حقا کہ بحق کور است چنانچہ مغربی می فرماید ے

کور آن باشد کہ او بینا بنفس خود نشد	کانکہ او بینا بنفس خویش شد آن کور نیست
تو کتابی در تو مسطور است عالم ہر چہ ہست	چیست آن کو در کتاب لوح دل مسطور نیست

مکتوب دوم در تعلیم تفکر بصفات

جانمن اگر یافت وشناخت حق تعالیٰ خواہی متفکر بالآباش واز غیر الآ تبراش واز یافت حق تعالیٰ بے الآ نومید باش جانم ہر چند کہ عمر نوح یابی وہمیشہ در نماز وروزہ باشی وبہ آلآ نسازی حقا کہ در حجاب وحق را نیابی وہر کہ عارف است بالآ تحقیق عارف است بحق تعالیٰ وشناخت حق تعالیٰ ممکن نیست مگر بالآ وہر کہ حق تعالیٰ را در الآ دید دید وہر کہ در الآ ندید کے دید وطلب حق تعالیٰ بے الآ باطل است کہ تحصیل حاصل است وطالبش جاہل است

کلام شیخ محمود[1] چلیستری برین شاہد است ے

درہ آلآ فکر کردن شرط راہ است	ولی در ذات حق محض گناہ است
بود در ذات حق اندیشہ باطل	محال محض دان تحصیل حاصل

[1] متوفی سنہ ہفت صد وبست ہجری ۱۲

وازین است العلم فی ذات اللہ جہل والمعرفۃ حیرۃ و کلام محرم اسرار حافظ شیراز بدین شاہد است ۵۱

عنقا شکار کس نشود دام باز چین	کانجا ہمیشہ باد بدست است دام را

چنانچہ قول جنید الحلاوۃ فی الطاعۃ شرک والمعرفۃ حیرۃ بہمین معنی است تفکروا فی آلائہ ولا تفکروا فی ذاتہ

مکتوب سوم در تعریف صوفی

جانم صوفی آنست کہ صفا از غیر باشد و ہمہ را یکے شناسد و ہر چند بعیون و شیون گوناگون خواند آمادر دید و فہمید وے جز یکے نماند و ہیچ شے از ہیچ شے بہتر و کمتر نداند چنانچہ از حضرت مولوی رومی پرسیدند کہ ما التصوف فرمود ترک التفاضل بین الشیئین پس ہر کہ دل خود را از غیر برداشت و ترک تفاضل میان دو چیز خواست و ہمہ را مساوی شناخت وے را صوفی باید پنداشت و وے را ہمیشہ نجات است کہ علم ہر شے نزد وے بمساوات است جانم دل چنین کس عرش اللہ است آیہ الرحمٰن علی العرش استوی گواہ است عرش عبارت از دل صوفی عارف باللہ است قلوب المؤمنین عرش اللہ برین گواہ است فہم من فہم۔

مکتوب چہارم در تشریح و تعریف دل

جانم دل آنست کہ ہم درون و ہم برون است ہر چند بچند و چون ست و ہر کہ صاحب ہوش است نزد وے دل چشم و دل گوش است و دل وہم و فہم است نہ دل پارۂ ہمین لحم است دل مکتب حضور است و دل لوح محفوظ است کہ جملہ درو مکتوب است دل ہمیشہ گردانست

۵۱ شمس الدین حافظ شیرازی متولد سنہ ہفت صد و پانزدہ و متوفی ہشتم شعبان سنہ ہفت صد و نود و دو عمر ہفتاد و ہفت سال مزار در شیراز ۱۲ ۵۲ حلاوت در طاعت شرک است و معرفت حیرت است ۱۲ ۵۳ ذکر کنید در صفات او و نہ فکر کنید در ذات او ۱۲ ۵۴ مولانا جلال الدین رومی متولد ششم ربیع الاول سن ششصد و چہار و متوفی پنجم جمادی الاخر سن ششصد و شصت و شش عمر شصت و دو سال مزار در قونیہ ۱۲ ۵۵ چیست تصوف بگذاشتن فضیلت در میان دو چیز ۱۲ ۵۶ رحمٰن بر عرش مستوی شد ۱۲

وگردانده اش ہمانست ودل اگرچہ ہر لحظہ ولمحہ شاہد مشہود دیگر باشد چون نیک شناسد جز یک مشہود نیابد جانم تا کہ دلرا ہمہ دیدہ نسازی ودیدہ را با دل نبازی ہرگز مراد دل ودیدہ نیابی مغربی[۱] می فرماید ؎

دل ہمہ دیدہ شد ودیدہ ہمہ دل گردید	تا مراد دل ودیدہ ہمہ حاصل گردید

جانم دل عارف دلیر است منزہ از بالا وزیر است ظل خورشید لایزال است ہم جاہ وہم جلال است ہم مآل وہم مثال است ہم خواب وہم خیال ست غیر وے محال است دل مظروف ودل ظرف است دل عرش ودل فرش است کہ جملہ درو وغرق است درین طرفہ کہ بے پاو بے فرق است مگر سیرش بہر طرف است دل دریگانہ از دریاے بیکرانہ است دل خانہ خدا است دل خزانہ الٰہی است دل ذات نامتناہی است دل پیر ودل مرید است دل دید ودل شنید است دل عقل ودل فہمید است دل معدن معانی است دل مدخل اعمال رحمانی است دل مرجع افعال شیطانی است دل سلطان ہر دو جہانی است دل باقی است وباقی ہمہ فانی است۔

مکتوب پنجم در بیان ہیچی ونیستی

جانمن ہمہ را ہیچ بدان وہیچ شے را جز ہیچ مخوان کہ ہر چہ ظاہر بہ تعینات است ہیچ در ہیچ است۔ جانم چون ہیچ را ہیچ شناسی جز ہیچ ہیچ نیابی اے ہیچ ہمیشہ باش بے ہیچ اے ہیچ خود را از غیر خود ہیچ ؎

پیدا ہمہ ہیچ است وپنہان ہمہ ہیچ	از ہیچ بجز ہیچ دگر ہیچ مہیچ
ناظر ہمہ ہیچ است ومنظور ہمہ ہیچ	ذاکر ہمہ ہیچ است ومذکور ہمہ ہیچ
یارم ہمہ ہیچ است واغیار ہمہ ہیچ	دلبر ہمہ ہیچ است ودلدار ہمہ ہیچ

[۱] متولد سنہ ہفت صد وچہل ونہ ومتوفی شانزدہ رجب سنہ ہشت صد ونہ ونزد بعض ہشت صد وبست عمر شصت سال مزار در خرخاب ۱۲

عابد همه هیچ است و معبود همه هیچ — شاهد همه هیچ است و مشهود همه هیچ
با چون همه هیچ است و بیچون همه هیچ — صحرا همه هیچ است و جیحون همه هیچ
فانی همه هیچ است و باقی همه هیچ — ظاهر همه هیچ است و باطن همه هیچ
جانم همه هیچ است و جانان همه هیچ — دردم همه هیچ است و درمان همه هیچ

ای هیچ طرفه رعنائی که موجود بے همتائی دائم بطلب عنقائی وهردم خود را بخود نمائی اما محجوب بحجاب می نمائی واز غیر خود می زیبائی ای هیچ زهی نادانی که بیسروسامانی خود مکینی و خود مکانی و نیست وجود نتوانی و خود در خوف درجائی باید که جز خود ندانی و خود را از خود نادر جا برهانی۔

مکتوب ششم در تعریف نیستی

جانم چشم خود را از همه پوش و همیشه در نیستی کوش و ماسوایش کن فراموش و هرچه ظاهر است بآن و این همه را نیست گزین و هیچ شے را جز نیست مبین جانم چون نیستی را ابی همه دریائی بشتاب دریاب که جز وے همه سراب جائیکه نیستی است نه فراز است و نه نیستی است و نه غیر وے هستی است و نیستی ملک است که آنرا هستی نیست و هستی آن نیستی جز همان نیستی نیست و کسے که نیستی را گزیده همه را از همه دریده و جز یک وجود ندیده جانم نیستی ملکے است که بے شب و روز است و جمله جهانرا از و فروغ است و نیستی ملکے است بیزوال که بے او همه ملال ما و ر ایش بے بنیاد خود شیرین و خود فرهاد بهانه بر غیر نهاد از نیست کلام مولوی رومی ؎

لاشئے بر لاشئے عاشق شده	هیچ نه مرا هیچ نه راره زده

جانم هر که در نیستی رفته از حبس هستی رسته و از جمیع مذاهب و ملل گذشته مذهب و ملتش نیستی گشته و هیچ شے را جز هست حقیقی نفهمیده و بمعراج فلک رسیده بقرب حق گردیده

که نیستی قرب الله است، کلام مولوی رومی برین گواه است ؎

چیست معراج فلک این نیستی	عاشقان را مذهب و دین نیستی
گفت پیغمبر که معراج مرا	نیست بر معراج یونس اجتبا
آنِ من بر چرخ و آنِ او نشیب	زانکه قرب حق برون است از حسیب
قرب نے بالا نہ پستی رفتن است	قرب حق از قید هستی رستن است

مکتوب هفتم در بیان نسبت میان معشوق و جان

جانم نسبتیکه میان معشوق و جان است همچو نسبت میان زبان و لسان نسبت و میان قلب و دل است و میان خاک و گل است ورنه نسبت میانِ کیست و کجا است و سوائے این نسبت خواستن محض گمراهی است و کم کسے را برین معنی آگاهی است جانم جهان را معشوق دیدن و دانستن و گفتن و شنیدن کار خدادان است نه کار بوالهوسان و بیخبران که جهان نه عین و نه غیر آن است خود نقد همان غیر و عین دیدن کار کورچشمان است هیهات هیهات همه واجب است پیدا. و پنهان ممکن است و این طرفه که گاه نفی و گاه اثبات است می دان به یقین همه خرافات است هرگاه که همه واجب است چه جائے نفی و اثبات است.

مکتوب هشتم در بیان اطلاق و تقیید

العزیز هرچه در عالم تقیدات است هردم در تلونات و تغیرات است مبداء همه ذات اطلاق است و هر که مقید به تقیدات است مبتلا بتوهمات است و قایل وجود اطلاق وراء تقیدات یقین که منکر آیه بدیهیات است نمی داند که هرچه هست عین این توهمات است که وجود اطلاق از خیالات این توهمات است اطلاق و آگاهی سوائے این توهمات

وتقیدات است مغربی می گوید

همه گرد سراب می گردند		چونکه آب زلال نتوان دید	
مغربی هیچ چیز زان عنقا		بجز از پر دبال نتوان دید	

ایعزیز میان اطلاق وتقیدات نه هیچ اتحاد است ونه انفصال ونه مساوات ومضافات زیراکه تقیدات خود همه اطلاق است وهرگاه که همه تقیدات است پس چه جاے اطلاق است العزیز معرفت اطلاق وراء تقیدات نیست مگراز جمله محالات هیهات هیهات یک ذات ظاهر بتجلیات مختلفات جاے مسمی باطلاق وجاے به تقیدات ورنه کجا است اطلاق وکجا است تقیدات۔

مکتوب نهم در بیان صورت وماده ومناسبت هریک وعروج ونزول

اے عزیز هر صورتے را ماده است که ماده اش جز همون صورت دیگرے نیست وطرفه صورتیکه خود ماده است وخود صورت چنانچه تخم دپنبه چون گل پنبه است مسمی بصورت وتخم پنبه مسمی بماده وچون جامه است مسمی بصورت است وپنبه مسمی بماده علی هذا القیاس در مراتب خود لانهایت است هر مرتبه باعتبار مرتبه ماقبل خود مسمی بصورت می شود وباعتبار مرتبه مابعد خود مسمی بماده می شود ورنه صورت کجا وماده کجا جمله بکذات است که بظهور مختلفات است صورت وماده از جمله مفروضات است طرفه مفروضاتے که پیدا کننده جمیع تعینات وتشخصات است زهی ذاتے که بیزوال است وباچندین توهمات وتخیلات است باذهم تخیلات مبرا از وهم وخیال است وبے تمثیل وبے مثال است وخود در خود بهر وجود ساری وجاریست ومتعین به تعین هر امر اعتباریست وموسوم بهر اسم مجازیست وآحوالش لهو وبازیست۔

مکتوب دهم در بیان اینکه یار بکثرت اطوار اغیار شده

اے عزیز یار بکثرت اطوار اغیار شده وخود بخود بیزار وبے قرار گشته که غیریت کو هرچند بانواع

اظہار است بایقین ہمگی دلدار است و آے ہر کسے کہ در عین دیدار بے دیدار است العزیز ہوشدار تکیہ بر غیر مدار و در بصر و بصیرت جز یار میار اے عزیز نہ بینی تا دیدہ خود در انثار نکنی و دیدۂ یار بین بعوام نیاری و چون دیدۂ یار بین بعوام آری ہر چہ بینی و دانی چہ جسم و چہ معانی ہمہ یار خوانی ؎

اے دلا ہم یار و اغیار ے توئی	ہم دل و دلدار و ہم یاری توئی
ہر جاے را کہ بینی ہر زمان	ہم توئی پیدا بہ پنہان و عیان
خویش را در خویش پنہان کردۂ	در گمان و وہم و در شک ماندۂ
ہم مکین وہم مکان جملہ توئی	خویش را صافی کن از شرک دوئی
دیدہ بکشا ساعتے در خود برد	بر جمال خود بخود حیران بشو
تا کہ بر بینی و بشناسی یقین	کہ توئی پیدا بر رب العالمین

مکتوب یازدہم در ظہور و خفای معشوق

العزیز معشوق ہم نہان است و ہم عیان بچشم جان عیان است کہ ہر لحظہ و لمحہ بصد ہزار جلوہ پیدا و ہویدا است و از شدت ظہور خود رخش بنور خود مخفی است و نقاب روئش جز او لیش نیست او ست کہ ذرات کائینات شدہ ہر زمان بہر مکان تافتہ و بجہت آنکہ خود را بشناسد رخش ہر دم بمثال دیگر بر می آید و حسنش ہر دم بجمال دیگر می نماید العزیز اگر چہ از سالہا در جست و جوی اما تا دست از خود نشوی چہ جوئی و چون دست از خود بشوی ہم اوی ہیہات ہیہات معشوق بصور گوناگون بر آمدہ خود بر خود نگران است و تہمت بر دگران۔

مکتوب دوازدہم در تجدد مثال و وصال و اتصال

العزیز دوست بہزاران شکل عجیب و غریب بر آمدہ از ہر دیدہ بہر نفسی جمال خود را معانیہ د

ومشاہدہ نمودہ خود برخود شیفتہ و فریفتہ شدہ ہر دم کسوت دیگر پوشیدہ جلوۂ دگر فرمودہ بر ہر نظر تجلی دیگر نمودہ ہر دیدہ را بدیدار خود تازہ کردہ و بجہت اظہار خود بہر مظہر دیگر نمودہ ہر زمان بہر زبان اسرار خود بگفتار دگر گفتہ و ہر دم بہر قدم برفتار دگر رفتہ و جمال حسن خود را بصد ہزار زینت و زیب افزودہ العزیز دوست را نیابی مگر بدوست کہ جملہ اوست چہ مغز و چہ پوست وصال و اتصال دوست ارتفاع توہم غیر اوست ورنہ ہر چند توئی ہرگز تو او نشوی نہ او تو گردی کہ او و تو ہمہ توفیت کجا و اوصاف کو ہیہات ہیہات دوست عیان است و تہمت برایں و آن است ۔

مکتوب سیزدہم در تعریف عشق

العزیز ہرگاہ عشق خود را آئینہ عالم ساختہ و خود روی در خسارہ شدہ و عکس رخسارۂ خویش در او دیدہ خود بخود والہ و شیدا گشتہ نام عاشقی و معشوقی گرفتہ ورنہ عاشق کجا و معشوق کجا طرفہ عشق کہ خود را بآرایش و زیبایش نقوش گوناگون نمودہ و خود ہر گوش و ہر زبان شدہ از راہ ہزاران گوش رازہاے خود را بصد ہزار زبان سنودہ خود بر خود نگران و حیران است و خود خلعت اشیا پوشیدہ بچشم جہاں ندیدہ نہان است طرفہ عشق کہ خود اسم و خود جسم است و خود رسم و خود اسم است و خود پنبہ و خود لشیم است و خود حسن زن و مرد است و خود دارد و خود درد است خود باد و خود خاک خود آتش و خود آب است خود زمین و خود زمانست خود مکین و خود مکان است خود بیسر و بے سامان است خود طفلک و خود جوان است تہمت بر جہان است ۔

مکتوب چہاردہم در بیان طلب و طالب و مطلوب

العزیز ہر طالبی و ہر مطلوبی عین مطلوب است اما چون بلباس مختلف برآمدہ خود را غیر خود

دیده و دانسته طالب شده ورنه طالب کجا و مطلوب کجا یک تجلی است که خود را به تجلیات مختلفه ظاهر نموده مسمی بطالب و مطلوب شده طرفه مطلوبے که طلب و طالب است و طرفه طالبیکه بے طلب و مطلوب است طرفه مطلوبیکه یک چیز و گاہی ناچیز گاہی طبیب و گاہی مریض گاہی بصیر و گاہی ضریر گاہی جوان و گاہی پیر گاہی بظہور و گاہی به بطون گاہی بجنون و گاہی بفنون گاہی بجلال و گاہی بجمال گاہی باقوال گاہی بافعال گاہی بفراق و گاہی بوصال گاہی به دخوف و گاہی بیوقوف گاہی به انسان و گاہی به شیطان گاہی به لطیف و گاہی به کثیف ؎

جمله مطلوب است طالب نیست کس	هر چه می بینی همه مطلوب بس
جز بمطلوبیکه باشد در جهان	هم ملین و هم مکان و هم زمان
اگاه مطلوبم فراز است و نشیب	گه شود فارغ گویا شود از هر دو تن
ممکن و واجب بود مطلوب من	بشنود گویا شود از هر دو تن
هم زمین و آسمان مطلوب من	اگه ملائک او شده گه مرد و زن

مکتوب پانزدهم دربیان خودشناسی

العزیز اگر توانی خود باشی مگر خود نباشی تا ہیچ باشی بجہت آنکه اگر ہیچ نباشی خود باشی و خود باشی خدارا بشناسی العزیز خرابی و پریشانی ازانکه خود را نمودی و خود را نشناسی و ہمیشه در قید دیگرے باشی چون دست از دیگرے بشوئی بیشک اوئی العزیز هرچند که بجلوه ہاے گوناگون عیانی و ہمیشه بر جمال خود نگرانی اما چه سود که از خود پنهانی العزیز هرکه در خود کل دیده کل گردیده و هرکه کل گردیده بمرتبه من عرف نفسه فقد عرف ربه رسیده و در وادی ایمن در آمده ہر زمان بہر مکان صدائے انی انا الله از خود شنیده ہرچه مشاہده و معاینه نموده جز خود را نفہمیده العزیز خود را نیک دریاب آنگاه ہر مرادیکه خواہی از

خود یابی نہ بدیگرے ہیہات ہیہات خورشید حقیقی بشعاع گوناگون برآمدہ خود بر خود تابان واز حقیقت خود نادان۔

مکتوب شانزدہم در بیان اینکہ معرفت انسان معرفت بی نشان است

جانمن ہرچہ ہست انسان ہست دریاے بے نشان است کہ بیحد و بیکرانست ہردم با باامواج گوناگون عیانست کلام مولانا وامامنا حضرت بندگی شاہ مجتبیٰ معروف بشاہ مجا قلندر نیز برین بیانست ؎

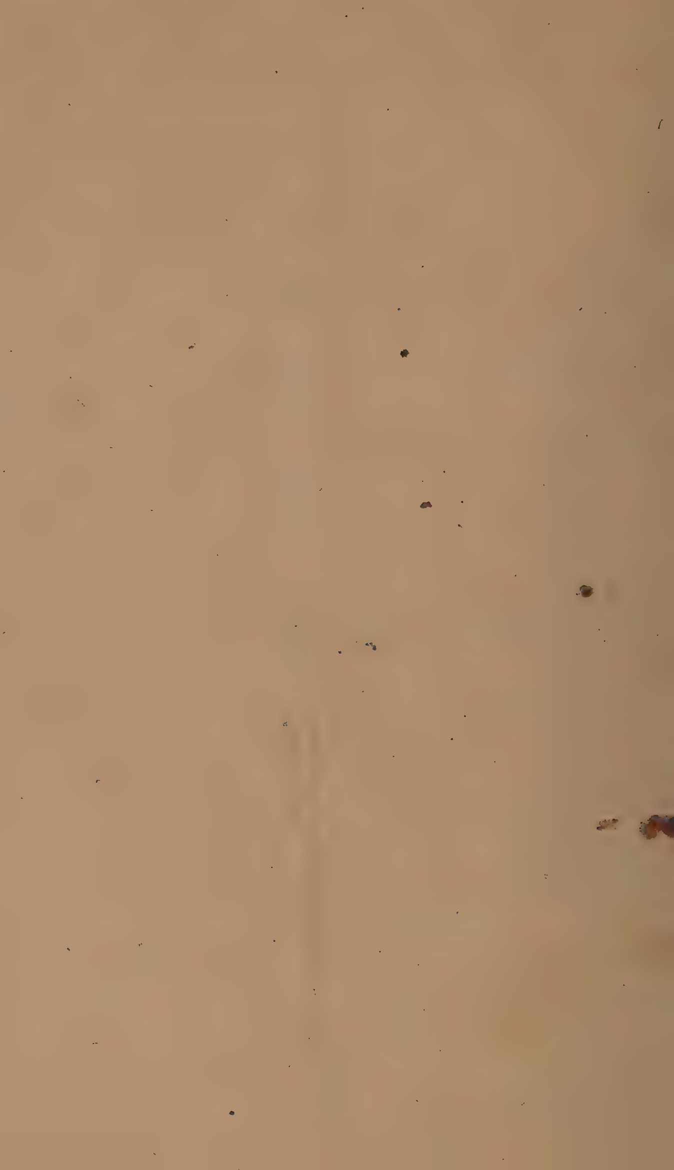
ہست انسان بحر نور ذوالمنن	اگرچہ گشتہ چون سبو در قید تن

شاہدہ الانسان سرہی وانا سرہ جانم ہرکہ انسان را گذاشتہ درپے معرفت بے نشان رفتہ یقین کہ از معرفت بے نشان رفتہ وآبے نشان را کسے شناختہ کہ انسان را شناختہ وکسیکہ انسان را شناختہ ہمگی بے نشان را یافتہ طرفہ انسان است کہ معرفت وے معرفت بی نشان است اما خود در معرفت دیگرے پریشان است ہیہات ہیہات زہی انسانی کہ غیر وے نیست در ہیچ آنے وخود در طلب دیگرے حیرانی۔

مکتوب ہفتدہم در بیان اینکہ بندہ خواجہ نمیتواند شد ونہ خواجہ بندہ

العزیز بندہ خواجہ نمی تواند شد ونہ خواجہ بندہ ہرگاہ کہ یک وجود است موجود بہر وجود پیدا وہویدا است پس کہ بندہ باشد کہ خواجہ العزیز بینیک بدانی نہ اینی ونہ آنی ہمیشہ الآن کما کانی وتاکہ خود را نرہانی درین ہر دو حیرانی وچون خود را برہانی ازین ہر دو باز مانی العزیز نادانی کہ خود خورشید تابانی ومحتاج بدیگرے مانی یقین بدان کہ نہ تو او گردی ونہ او تو گردد کہ ہرچہ ہست ہمہ اوست میان تو واو منازلہ ومفاصلہ نیست ؎

ہمہ آنست واین مانند عنقا است	کہ جز حق جملہ اسم بی مسمی است



روسو گرا کا

تمہارا ایکسپریس تار آج ملا جس سے یہ معلوم کر کے افسوس ہوا کہ تم نے
مجبوراً اپنا پروگرام منسوخ کر دیا اور اب جنوری میں ارادہ
ہے - اسکے بارہ میں میں تم کو پہلے سے مطلع کرتا ہوں کہ
۲۵ دسمبر رمضان شریف شروع ہونگے جو ۲۵ جنوری
ختم ہوں گے لہذا جنوری میں جو پروگرام بناؤ تو ۲۵ جنوری
کے بعد بناؤ - تاکہ رمضان شریف کا زمانہ نہ ہو اور عید
آؤ - برادر عزیز سلمہٗ اور سب سلام کہتے ہیں - اپنے والد
سلام کہو - میرا اس سے قبل کا خط ملا ہو گا - والسلام

عدم موجود گردد این محال است	وجود از روی هستی لایزال است
نه آن این گردد و نه این شود آن	همه اشکال گردد بر تو آسان

جانم معشوق مطلق است که خود را بجمیع لباس مزین ساخته و بالوان مختلفه ظاهر نموده دهم از این سبب خود در خود متوهم شده در تعدد افتاده و خود را غیر خود پنداشته از یافت خود محجوب و محروم مانده و گاه پرده توهم از پیش خود برداشته بحقیقت خود مطلع شده دهمین خود بوده با خود عشقبازی بازد و با غیر نسازد پس همون شاه عشق است که جای با غیر بر آمده و جای بعین در غیر غیر است و در عین عین و فی الحقیقت غیر عین است و عین غیر پس همه وی باشد غیر وی موجود نیست۔

مکتوب هشتدهم در بیان وحدت و کثرت و معنی درویشی و گرفتاری

الناظر والمنظور بالله الصمد عارف مراتب و وارث محمد اخوی خواجه احمد از درویش یوسف عثمانی معانی ربانی بچشم فانی مطالعه نمایند هیهات هیهات طرفه دریای وحدت وجود است که با عداد بید نمود است بی شهود و باشهود است و به بود نابود است و بود گیش که نابودگیست همون بودگی است و نابودگیش را بودگی نیست همون نابودگی است چون آنعزیز از این معنی هوشیار و بیدار است نسبت میان وجود و عدم و حدوث و قدم نیز بعبارت مذکوره اظهار است هیهات هیهات کردگار است ظاهر و باطن و خود بر خود بیکار و در کار است و کیست که باین معنی خبردار است مگر درویشے که واقف بچنین اسرار است جانم درویشی از همه رستن و گذشتن و بخود پیوستن است نه در پے دیگرے دویدن و نه هیچ دیدن ع نظر بگذار کاین جاے نظر نیست۔ و هر که درویش است همیشه در خویش و بخویش است و خود نه کم نه بیش است مبرا از پس و پیش است که درویشے از همه بیهوشی است نه از کسی خوشی است جانم که

یکدم در نسب و اضافت است ہمیشہ در آفت است دو دیر ارسیدن بمطلوب نہایت مسافت است ؎

کسے را شد بیک موی اضافت	ہزاران عالم است او در مسافت

جانم بعضی اند دانا و بینا باین اند و بان اند و بعضے اند دانا و بینا نہ باین اند و نہ بآن آنانکہ دانا و بینا باین و آنند در حجاب گرفتار اند و آنانکہ دانا و بینا نہ باین اند و نہ بآن مسکین اند کہ نہ مختار اند نہ مجبور ان نہ مالک اند و نہ مملوکان الفقر لا یملک[1] ولا یملک ایشانند نہ ازین اند و نہ ازان ہمہ جان اند کہ ہر دم بجمیع اجسام جہان پیدا و نہان اند فقط

مکتوب نوزدہم در وحدت وجود

جانم تا کہ در دریاے وجود بچشم غواصی نہ نگری ہیچ گوہرے بدست نیاری جانم ہر کہ در معرفت وجود دست معشوق ہمیشہ در نظر وے مشہود است جانم ہر کہ بکلی از ست بمعشوق نہ پیوست و ہر کہ بمعشوق پیوست عین معشوق گشت جانم ہر کہ محب محبوب است بتحقیق عین محبوب است جانم ہر چہ ہست چہ در بالا و چہ در پست جز معشوق ہیچ صورت نہ بست جانم تا کہ ہمچنین از چشم و گوش نا بینا و خاموش نگروی ہرگز از معرفت چنین اسرار بہرہ نیابی جانم یافت و شناخت معشوق نہ کار سرسریست جانم معشوق عیان است چون کور نہ بیند چہ زیانست جانم چشمت را نور نیست ورنہ معشوق تو از تو دور نیست جانمن معشوق بتو از تو نزدیک تر است و لیکن آنکس چہ بیند کہ بیخبر است جانمن آفتاب ہویدا است ہر چند بنظر خفاش ناپیدا است جانمن ہر کہ گوید قریب قریب است و ہر کہ گوید بعید بعید است فقط

---

[1] فقیر نہ مالک است نہ مالک کردہ می شود ۱۲

مکتوبات حضرت قاضی معین الدین عرف شاہ مینا قلندر مهونوی بنام حضرت شاہ محمد آفاق قلندر امیٹھوی خلیفہ خود

مکتوب اول در بیان خود شناسی

مقبول آگه فرزندم شاہ محمد آفاق مشتاق خود شناختہ مطالعہ نمایند چون شاہ محمد صالح نوشتہ بودند که شناختن خود چیست که شناختن آن شناخت حق است جانمن شناخت خود آنکه ما لا وجود له جانمن هرچه هست چه بالا و پست همه وجود حق است لله ما فی السموات وما فی الارض ؂

هرکه نفس خویش را بشناختہ	غیر را از دیده ها انداختہ
غیر چون از دیده ها بیرون شود	هم درون و هم برون بیچون شود

جانمن هرکه خود را شناختہ از همه رو تافته و در هر دو کون جز خود نیافتہ جانمن هرکه خود را شناختہ در وادی جمعیت و ایمنی آمده از تفرقہ دوئی خلاص یافتہ جانمن هرکه خود را شناختہ از همه مذاهب و ملل گذشته و همه عالم را جز نیست حقیقی نفهمیده که نیستی همه قرب الہ است و مطلوب ما همه نیستی است جانمن یار است که از عرش تا فرش از دما لامال است و بانواع گوناگون همچو خورشید بهر سو تابان و درخشان است نابینا اگر نه بیند او را چه نقصان جانمن هرچه ظاهر است حقا که نور باطن است و باطن است که اینهمه ظاهر است پس باطن است که ظاهر است و ظاهر است که نقد باطن است احد واحد است و واحد

ل؎ عباسی نسباً خلیفہ اعظم حضرت سید العرفا لاہر پوری ولادت ایشان در سنہ یکہزار و سی وسہ گردیده وفات بعمر نود و شش سال بتاریخ یازده ربیع الآخر شب یکشنبہ سنہ یکہزار و یکصد و بست و نہ گردید مزار در قصبہ مهونہ ضلع لکھنؤ است حال تفصیلی ایشان در مراد المریدین و لقحات العنبریہ توان دید ۱۲ ؎ مرید و خلیفہ حضرت قاضی مینا قلندر مهونوی ولادت ایشان بہ نهم شوال سنہ یکہزار و یکصد و فات ایشان در سنہ یکہزار و یکصد و هفتاد و نہ گردید مزار در محلہ قضیانہ قصبہ امیٹھی ضلع لکھنؤ است ۱۲ ؎ بر اخدا است هرچه در آسمانها و زمینها است

احد پس غیر درمیان نگنجد والسلام۔

مکتوب دوم در تعلیم فنا وغیرہ

حقایق ومعارف آگاہ مقبول اللہ شاہ محمد آفاق بعد از شوق ملاقات مطالعہ نمایند چون عبادت کسے جز خدائے تعالیٰ نباشد ثمرہ وے نیز جز خدا نباشد و این راہ راستی و جانبازی است شرط آنست چنان باشی کہ نمائی و چنان نمائی کہ باشی حقایق آگاہ طریقے کہ احقر را از پیر دستگیر خود رسیدہ بآن حقایق آگاہ ہمہ گفتہ شدہ دریغ نکردہ ام و آن حقایق آگاہ را ہم لازم کہ خود را غافل ندارند و بکار خود مدام مقید باشند و وقت را غنیمت دانند کہ شطار صفت و قلندر کردار باید کہ ترک اعتراض کند و راہ تسلیم پیش گیرد و نیز باید کہ نشان ہستی خود در راہ بی نشان ناپید او محو نماید چنانکہ بنیا محو مردہ شدہ است و مہم سازی این راہ اول از خود مردن و فدا شدن است والشوق بمجد و رگاہی دعوات مزید حیات برسد۔

مکتوب سوم در تاکید مخالفت نفس

نامہ سامی فرحت بخش معہ شیرینی کہ بدست محمد فاضل فرستادہ بودند رسید دل خوشوقت گردید اللہ تعالیٰ شمارا ہم شیرین کام دارد و نیز معلوم شد کہ شما از چند روز روزہ طی بنجیر وزہ اختیار کردہ اید خوب کردید آفرین باد و رحمت خدا ہر کہ نفس خود را ابدرہ مخالفت ہوا تعزیر کند و بندۂ ہوائے نفس خود نباشد شبلی وقت و بایزید زمانہ و با خدا یگانہ و مقبول خدا و رسول است ؎

شیر مردے باید و دریا دلے مردانہ	ہر حریفے ناسزای ترک دنیا کے کند

مرد شطار صفت باید کہ از ین نفس کافر یکساعت غافل نباشد ؎

کافر است این نفس نافرمان چنین	گشتن او کی بود آسان چنین

هر چہ باید کرد از استقامت باید کرد کہ حق استقامت می خواہد و نفس کرامت حقایق آگاہا نماز تہجد کلید در معرفت الٰہی است و سرور و جمعیت بخش دلہائے عارفان و نور دیدۂ صدیقان و نشاط افزائے سالکان لازم کہ این نماز لازم گردانند کہ احقر راہم این نماز لازم است کہ جامع البرکات و دافع البلیات است باید کہ دو پاس شب نگذشتہ تا کہ صبح ندمیدہ باشد دوازدہ رکعت بشش سلام بگذارند چنانکہ طریقہ آن مکرر بیان نمودہ شدہ است از سید رفیع الدین درویش بعد از دعوات آنکہ چون از اینجا تشریف آرند نسخہ گیان بہید ہمراہ آرند از بندہ زادہ ہا دعوات شوق رسد۔

مکتوب چہارم در بیان انوار ذکر و اقسام تجلی

نامہ گرامی فرحت بخش آن فرزندم حقایق و معارف آگاہ در اشتیاق و انتظار تمام رسید بسیار خوشوقتی حاصل گردید باید کہ ہمبرین قسم از احوال خود ہمیشہ اطلاع دادہ باشند از استماع کاہلی والدہ میان محمد در گاہی خیلے در دل تردد و تفکر بود الحمد للہ کہ فرصت و فرحت کلی حاصل شدہ حق تعالی شما را معہ فرزندان و متعلقان باذوق و باجمعیت دارد چونکہ نوشتہ بودند کہ درین روزہا اکثر در حین ذکر و مہ نورہائے باالوان ظاہر و متجلی می شوند گاہے بصورت آفتاب و ماہتاب و گاہی بصورت ستارہ و برق۔ حقایق آگاہا اینہمہ آثار سعادت و فیروزبختی شما است خاطر را خوش دارند و ہمیشہ بکار خود مشغول مانند چون آئینہ دل از کثرت ذکر و فکر صفائی ور وشنی می گیرد و صفات بشریت مضمحل می شوند سالک را واردات لطافت روحانیت روی نماید و دل قابل انوار غیبی و اسرار لاریبی می شود این قسم بسیار چیزہا می بیند کہ گاہی ندیدہ باشد و چیزہا می شنود کہ گاہی نشنودہ باشد مگر چندان ملتفت باین نباید شد این آثار ریاضت و تصفیہ قلب است

داین واردات را از عالم ملکوت دانند حقایق آگاہا تجلی بر دو نوع است یکی تجلی روحانی
که از عالم ملکوت است که طالب را ذوقی و شوقی تازه در دل پدید می آید و طلبی زیاده می
افزاید دوم تجلی ربانی که تجلی ذات است سالک دران مقام محو در محومی شود و عقل و
علم و فہم در انجا گم می شود وجود سالک معدوم و ناچیز می شود نہ روز ماند آنجا نہ شب نہ
فوق ماند آنجا نہ تحت نہ زمان ماند آنجا نہ مکان نہ ذکر ماند آنجا نہ ذاکر نہ وصل آنجا ماند نہ
جدای احوال وصفت بیرنگی آنجا پیدا می شود پس از تجلیات روحانی عجب و غرور نباید
نمود و خوشی نباید کرد تلك خيالات تربى بها اطفال الطريقة[ا] در ایام سابق شبے در حین
ذکر جہر تمام موجودات را پیش خود در سجود دیدم بسیار خوشیہا نمودم و بجناب پیر دستگیر
حضرت شاہ مجتبیٰ این واردات را عرض نمودم فرمودند که غرور نباید کرد که این تجلی روح
است تجلی ربانی نیست که از تجلی ربانی ہستی سالک درمیان نمی ماند و فنا و محومی شود
چنانچه حدیث است اذا تجلى الله لشئ خضع له[۲] و می باید که بذکر دمہ دند او منادی و ذکر
غوثیه[۳] بطرزیکه مکرر گفته شده است بکمال استعمال خود در ادران مشغول دارند که تسلی سراہی
و انوار نامتناہی نمودار می شوند زیاده بجز شوق چه نویسد فقط

[ا] این خیالات اند که پرورش کرده میشوند بچه ہاے طریقت ۱۲ [۲] ہرگاه که تجلی می کند خدا برای چیزے پست می شود او برای او ۱۲ [۳] طریقه ذکر غوثیه انیست که بجلسه قلندریه نشسته سرنگون شده آنقدر که سر متصل زانو باشد از طرف زانوی چپ لفظ ہو شروع کند باین وضع که نصف دایره مقدار ہشت انگشت برنگ طلا از ہر دو زانو بیرون و نصف قریب ہشت بالای ہر دو زانو باشد چنانچه قرص آفتاب و آواز ہو مثل آواز بھونره بود سر گردانیده ہمچو دایره گفته شود بتصور ہمون دایره آفتابی طلای چون دم تنگی کند آنوقت از میان ہر دو زانو سر را کشیده با حبس دم بسوی درون و راست قد شده بر دل نیلوفری صورت ہای مدوره خورد برنگ طلا ہر چہار طرف ملاحظه کند تا که تواند در دو سه ماه کم و بیش آنقدر دم طول باشد که تمام دل از ہالۂ خورد پیچیده بود بعد شش ماه یا یکسال مکاشفات خواہند شد و سیر سموات و طی ارض خواہد کرد و این شغل را در سلسله قادریه گرده ہو گویند لیکن در گرده ہو اند کے آواز کشاده باشد ۱۲

مکتوب پنجم در تاکید ذکر و تعلیم توحید

حقایق و معارف آگاه فرزندم شاه محمد آفاق بعافیت و باذوق باشند اشتیاق ملاقات از
هرچه نگارد ازان زیاده است درین روزها شخصی از قصبه امیٹھی بخانه شیخ پیر محمد آمده حقیقت
تکاسل بدنی شما ظاهر کرده ازین سبب در دل تردد بسیار شده اکثر اوقات دل متفحص
احوال سامی می ماند الله تعالیٰ فرصت و فرحت کلی بخشد و شما را و فرزندان شما را باذوق
وشوق دارد و باید که از ذکر و فکر خود غافل نباشند و غفلت را در دل راه ندهند حقیقت
آگاه درین راه جز طلب و جهاد هیچ چاره نیست که درین راه مرد جانباز قلندر کردار می
باید که از بادیه وجود قدم بیرون نهد و خود را بفرش توحید رساند الولی[له] هو الفانی من حاله
والباقی فی مشاهدة الحق لم یکن له من نفسه اخبار ولامع غیرالله قرار دحال وے
باشد نیز معلوم باد که یک نور است که مالامال از عرش تا بفرش است و موجود بهر وجود
است و بهزاران زیب و زینت جلوه نمود است و بیشک به یقین بدان که جمله یک
ذات است که بظهور مختلفات است ؎

زوریا موج گوناگون بر آمد	ز بیچونی برنگ چون بر آمد
گهی در کسوت لیلی فرو شد	گهی بر صورت مجنون بر آمد

زیاده مشتاق بدانند و بجمیع فرزندان دعوات شوق خوانند والسلام.

مکتوب ششم در تعبیر خواب

نامه گرامی آن حقایق آگاه در شوق و نگرانی رسید و حقیقت مندرجه مفهوم گردید فرحت
وخوش وقتی رو نمود لازم که همیشه از احوال خود و فرزندان خود اطلاع داده باشند و چونکه

له ولی آنست که فانی باشد از حال خود و باقی باشد در مشاهده حق نباشد برای او از نفس خود خبر و نه از غیر حق اقرار ۱۲

نوشته بودند که اکثر در خواب خود را در بحر عظیم شناوری کرده می بینیم و در هر دو پای را نوقت زنجیر هم می بینیم حقایق آگاها اینکه شما می بینید بسیار خوب است خاطر خوش دارند هرچه بشما نمودند انشاء الله همان خواهد شد دریا عبارت از اسرار حق است و شناوری عبارت از استغراق دادر اکات اسرار حق است و زنجیر عبارت از فرزندان و متعلقان است که راه شریعت است پس باوجود این استغراق حق از شما فوت و فروگذاشت نخواهد شد و همه روندگان این راه را ظاهر است که راه شریعت در مرتبه حقیقت فوت نشود زیاده مشتاق خود دانند والسلام

مکتوبات حضرت قاضی محمد تقیؒ قلندر خلف قاضی مینا قلندر مهونوی

مکتوب اول بنام حضرت شاه آفاق امیٹھوی

حقایق آگاه معارف دستگاه مشفق فیض رسان جامع مراتب مشیخت و شرافت میان شاه محمد آفاق سلمه الله تعالیٰ بعد شوق ملاقات گرامی که از حد افزونست مشهود ضمیر فیض تصویر آنکه این جا خیریت است و خیریت ذات ستوده صفات از حضرت بیچون همیشه مطلوب خط شریف مصحوب برخوردار شاه لطف الله رسید باعث انشراح خاطر فاتر گردید چون بعضی از حالات خود که دران رقیمه کریمه اندراج نموده بودند باعث مسرت دل گشته الحق محافظت آداب در حین سکر و مستی اکثر از بعضی بزرگان فوت شده است چنانچه از حضرت مولوی رومی منقول است ؎

---

[۱] خلف و خلیفهٔ جانشین قاضی مینا قلندر مهونوی ولادت ایشان در سنه یکهزار و هفتاد و دو واقع شد و وفات ایشان به هفتم ذیحجه سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و شش بعمر یکصد و چهار شد مزار در قصبه مهونه ضلع لکهنؤ است حالات ایشان به مراد المریدین باید دید ۱۲

در چنین مستی مراعات ادب | می نباشد ور بود باشد عجب

اما در چنین حالت متصرف درین بندۂ ضعیف حضرت حق میباشد و آین از شعور و علم خود مطلق گذشته باشد که شیخ سعدی[1] می فرمایند ؎

چو طفلی کز آتش ندارد خبر | نگهداردش مادر مهرور

و آین محافظت و نگهبانی بر حال بندۂ گذشته و فانی نهایت مهربانی و عطای ربانی است شکر این نعمت عظمی از احاطه تحریر و تقریر بیرون است زیاده بجز شوق مواصلت چه نگارد والسلام۔

مکتوب دوم بمولوی محمد یقین در تعلیم تصور نقشہ قلب

مشیخت پناه فضیلت دستگاه مشفق مهربان با اعتقاد محمد یقین جیو سلمه الله تعالی والبقاء واوصله الی ماتیمناه بعد شوق مواصلت مشهود ضمیر منیر آنکه خط گرامی رسید حقیقت مندرجہ بوضوح انجامید مهربان من بندۂ سالک را باید که اول نقش الله را برنگ آفتاب یا ماهتاب روشن و مجلی بر دل صنوبری که جانب چپ است و درون سینه زیر پستان چپ تصور و خیال نماید و در جمیع حرکات و سکنات خصوصًا در صلوٰۃ حاضر وقت خود باشد که در همه جوابات و سوالات که درمیان سورۂ فاتحه و هر آیة قرانی که بعد فاتحه می شود غیر معنی نقش الله را که ذات بحت و هویت است هیچ چیز را مدخل ندهد بلکه معبود و عابد او را داند بلحاظ تعین و تشخص عابد و بلحاظ تجرد و تفرد معبود پندارد تا که شعور آن لحاظ نماند واگر عقل انکار آن فرماید پس در حال این بیت بخواند ؎

بمی سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید | که سالک بیخبر نبود ز راه و رسم منزلها

[1] متولد سن پنجصد و هفتاد و متوفی پنجم شعبان سنه ششصد و نود عمر یکصد و بست سال مزاره در شیراز۲

وچند مدت برین نماز مداومت نماید تاکہ معنی الصلوٰۃ معراج المومنین واعبد ربک حتیٰ یاتیک الیقین حاصل آید این مقام صبر و اخفا و خاموشی است زیادہ از شوق چہ برطراز دو السلام۔

مکتوب سوم بمولوی محمد قرین برادر مولوی محمد الیقین در تاکید ذکر

زیادہ می شود شوقم زیادت		ازان خالی نیم یک موز یادت	

این مرتبہ از کثرت ذکر کردن است در زیادہ ذکر کردن شوق زیادہ می شود و زیادتی شوق باعث زیادتی ذکر است رفتہ رفتہ مرتبہ علیبت حاصل می شود و چون مرتبہ عینیت حاصل شد تسکین و آرام می شود و آن مرتبہ کمال است و برائے حصول تسکین و آرام ذکر است و شور و شوق و آنجا نہ شوق نہ ذوق بلکہ سلوک و فنا است لیکن این مرتبہ بتدریج و دیر حاصل می شود و اگر درین ذوق و شوق چیزے مانع از موانعات کہ خطرۂ ماسوی اللہ باشد در پیش آید از ذکر و شوق باز می ماند بلکہ ذکر فراموش می شود پس باید کہ بجہد تمام آن مانع را رفع کند و بذکر و فکر مشغول باشد و دفع آن موانع ہمین جہاد است ۃ والذین جاھدوا فینا لنھدینھم سبلنا پس درین باید کوشید و السلام

مکتوب چہارم بمرزا انور بیگ در اینکہ مشورہ در باب سفر مسنون است

مشفق مہربان محب الفقرا مرزا انور بیگ جیو سلمہ اللہ تعالیٰ و ابقاہ و اوصلہ الی ما تمناہ بعد از سلام و دعای خیریت انجام مشہود ضمیر منیر آنکہ رقیمہ کریمہ رسید حقیقت مندرجہ معلوم گردید مشفق من معمول مقبول حضرت رسول صلعم اکثر آن بودہ است کہ در باب سفر و ے

لہ نماز معراج من است ۱۲ لہ وعبادت کن پروردگار خود را تا اینکہ بیاید ترا الیقین ۱۲ لہ آنانکہ مجاہدہ کردند در راہ ما البتہ ہدایت خواہم کرد اوشان را راہ ہاے خود را ۱۲

مشورت و مصلحت بیاران آوردے ہرچہ بہ مصلحت یاران قرار گرفتے بران اقدام نمودے
اول سورۂ فاتحہ بالبسم اللہ خواندے بعدہ توکلت علی اللہ ومن یتوکل علی اللہ فہو حسبہ گفتی
این خیر خواہ حقیقی ہمیشہ بدعا ترقی مدارج دینی و دنیاوی وجمعیت صوری و معنوی از حضرت
رب العزت مسالت می نماید حق سبحانہ کامیاب گرداناد بحرمتہ النبی وآلہ الامجاد زیادہ بجز
ازدعای خیر و شوق ملاقات چہ برنگارد والسلام مع الاکرام فقط

مکتوبات حضرت شاہ محمد آفاق قلندر میٹھوی بنام شاہ محمد درگاہی خلف رشید خود

مکتوب اول در تعریف صاحب حق الیقین و علم الیقین

جانمن جانان من دکن میان جیو سلمہ اللہ تعالی خیر خواہ محمد آفاق بخیریت است تردد
ہرگز نخواہند کرد قدری گرمی بوقت سحری ظاہر می شود و آخر روز دفع می گردد این ہم
از فضل حق سبحانہ دفع خواہد شد جانمن این کلمات بذوق تمام نوشتیم کہ دافع بسے
شبہات است بچشم شوق مطالعہ نمایند نور چشم من وی از یاد حق غافل بودن محض وبال
و سراسر غفلت و عین نکال کہ دم گذشتہ باز نیاید و رفتہ واپس نیاید قدر این دولت لا
زوال رادریاب و آگاہ باش ساعتی از یاد حق غافل مباش و بیدار شو در کیف غفلت
مرو کہ یاد دولت خاندان احمدی ست ~

کہ یکدم با خدا بودن بہ از ملک سلیمانی	پس از صد سال این معنی محقق شد بخاقانی

جانمن در فرقہ ناجیہ صوفیہ دو فرقہ اند یکے صاحب حق الیقین دوم صاحب علم الیقین صاحب
حق الیقین ہمہ حق بیند و ہمہ حق داند و ہمہ حق گوید کہ در نظر مشاہدہ اش جز حق ہیچ نیست

لہ توکل کردیم بر خدا و ہر کہ توکل کند بر خدا پس او را کافی است او ۱۲

هیچ شے را از هیچ شے کمتر نمی بیند و ہیچ وجود را از ہیچ وجود بہتر نمی داند ہمہ را مساوی می بیند و دایم الاوقات مستغرق بدریاے حسن بیزوال چنان می باشد کہ یاد از سود و زیان ندارد و از مرتبہ نقص و کمال نیز می گذرد و نظرش بر چنین و چنان نماند و از خوف در جا خبر ندارد ع

تا وصف وجودش ہمہ در خویش بدیدم		از خوف گذشتیم و رجا را نشناسیم	

و چنان مستغرق نور ظہور و غرق دریاے حضور باشد کہ زشت و زیبا نزدش یکسان می نماید و از کمال استغراق حاجتی از حق نخواہد و گاہ گاہ برین حال ہم می شود کہ از ہیچ حال خبر ندارد کہ کیستم و چیستم و از کجایم بے علم و یا با علم نہ خبر از ہوش و نہ از بیہوشی و نہ اندوہ و نہ خوشی مذہب و ملت را نزدش شمارے نہ و کیش و دین را آثاری نہ نہ از دیر و کعبہ انکارے و نہ اقرارے و صاحب علم الیقین در مرتبہ امتیاز است بچشم یقین می بیند کہ جملہ دریاے سیاہی است کہ نمودار بحروفہای گوناگون و نامتناہی است عین را عین می داند و غین را غین می بیند نیک را نیک و بد را بد و کامل را کامل و ناقص را ناقص میداند اگرچہ یکدم و یک لحظہ از مشاہدہ جمال حضرت ذوالجلال غافل نیست بچشم یقین می بیند کہ ذات حضرت اطلاق است کہ بچندین صورت و تقیدات است و حضرت اطلاق بسوای این تقیدات گزافات است اما از کمال استغناے ذات امتیازی گذارد کہ این مرتبہ خاص انبیاء علیہم السلام است اگر حضرت پیغمبر صلعم بدرجہ حق الیقین می ماندے رواج دین نمی شدی و چگونہ خلق و عالم را براہ ہدایت آوردی دیگر بشنو ہر کہ بدرجہ علم الیقین ماند و تا درجہ حق الیقین نرسید از حقیقت توحید مہجور ماند و ہر کہ بدرجہ حق الیقین رسید و از حق الیقین نزول فرمود عارف کامل و محقق صادق گشت جانمن تو خود را در گاہی ببین و در گاہی مدان و خود را ہرگز در میان عالم مپندار و نیز عالم را در میان خود مبین نہ تو اینی و نہ آنی تو ہمیشہ الآن کما کانی و ایجاد ہژدہ ہزار عالم از خود دانی کہ ہستی ہمہ از ہستی تست

در کعبه و سومنات افسانه توئی		در منزل هر عاشق دیوانه توئی	
خود گل شدهٔ و بلبل شیدائی		بر شمع جمال خویش پروانه توئی	

گل گریبان چاک از حسن و جمال تست و بلبل عاشق نعره کنان از سودای تو ؎

بگوش گل چه سخن گفتهٔ که خندان است	بعندلیب چه فرمودهٔ که نالان است

جانمن دیگر چگویم که این جانه کوشیدن باشد نه جوشیدن نه در گفتن آید نه خموشیدن دیوانه داند که جنون چیست و پروانه شناسد که شمع جمال کیست سخن را درین بارگاه راه نیست که عالم اسرار است منزه است از قیل و قال و مبرا است از صور و اشکال این سر را نگاه دار ؎

دیدی که بشرح عشق رمزے		حلاج بگفت در رفت بر دار	

مکتوب دوم در نصیحت متعلق بضبط کیفیات و ستر حال و تعریف مرد

نور چشم من مکتوب سامی که مندرج بر احوال وجد و شوق و ذوق نوشته بودند در ساعت مسعود و وقت محمود رسید بر استعداد و وسعت ظرف آن نور چشم خیلے تعجب رو نمود هر چند که این چنین شوق و غلبہ حال آثار فتح باب است و آثار سعادت و فیروز بختی شما است اللہ تعالی مزید در مزید گرداناد بحرمتہ النبی و آلہ الامجاد اما این چنین اضطرار و اشتهار نشاید که موجب خلل و بسیار فساد است آنکه سابق بآن جانان نوشته بودیم هوشیار باید ماند و عنان امتیاز از دست نباید داد از سابق دو روز احوال اضطرار آن برخوردار معلوم شده بود جانمن هوشیاری عبارت از سرپوشی است که احوال را در کشد نشود که راز فاش گردد و بر عالم ظاهر شود مرد آنست که دست بکار و دل بیار باشد و در میان خلق دل افگار زنهار زنهار اضطرار نکنند و راز فاش نسازند هر که راز خود فاش میکند ترقی بمدارج اعلی نمی کند و بهرهٔ از اسرار ربانی نمی گیرد خیر خواه را از ذات سامی شما بسیار توقع

درظاہر و باطن است این قدر کہ آن نور الابصار در دل می آرند مگر بر پیری و بیکسی این عاجز رحم می کنند از وقتی کہ کمر بر روزگار آن جانان بستند ہزار در ہزار شکر بدرگاہ خداوند جل وعلا بجا آوردیم و بمرتبہ ظاہر خاطر جمع نمودیم از ذات شما این امید است کہ من بجمعیت خاطر بیاد خدا مشغول باشم و شما خدمت والدہ و برادران خود نمائید دیگر قبائل کہ از ذات شما توقع دارند بقدر مقدور حق آنہا بجا آرید و بیاد حق سبحانہ مشغول باشید مرد آنست کہ درمیان خلق باشد و زن خواہد و حق حقداران بجا آرد و بیاد خدا باشد مرد خدا باید شد و از جادہ پیران خود بیرون نباید شد سہل ہمت است کہ لنگ بستہ در گوشۂ تنہا بنشینند چہ ہمت و کدام حوصلہ است عجیب کہ باین فہمید ہیچو طورہا می کنید مولانا و قبلتنا و مرشدنا حضرت قاضی مینا قدس سرہ راہشتاد یا ہفتاد متعلقین لابدی بودند پرورش ہر یک می نمودند و درمیان ایشان ہمیشہ می ماندند و حقیقت حضرت شاہ یوسف و شاہ ابوالحبیب امیٹھوی قدس سرہما علی ہذا القیاس ہمت بر ہمت مردان باید کرد و از خیال لنگ بندی باید گذشت و بر احوال پیری من نظر باید کرد خلف آن است کہ بر طریق والد خود باشد طریق من ملاحظہ نمائید کہ چہ محنت نبود کہ لازم نکردم و الحال کہ درین جاہستم شما خوب میدانید کہ برای چہ ہستم بہر حال ہرچہ کہ شد شد از آیندہ ضبط نمائید و شغل درود نمائید چندانکہ زیادہ خواندہ شود و نماز را لازم گیرید و باید کہ شغل دمہ دغیرہ چندروز نکنید و میان دوست محمد جیو را بتخصیص بجہت تفریح طبع شما فرستادیم و اگر خان صاحب بر طعام یاد نمایند البتہ رفتہ باشید و خانصاحب را بجای من دانید الشوق ثم الشوق والسلام

مکتوب سوم در بیان عاشق عارف و عاشق ہالک

جان من دریا نوش باید بود نہ کہ بقطرہ مدہوش ہر کہ دریا نوش است عاشق عارف است و ہر کہ بقطرہ مدہوش است عاشق ہالک است پس عاشق عارف در بشارت ماند و عاشق

بالکل در غارت رفت حضرت محمد مصطفی صلعم دریا نوش بود هرچند اسرار معرفت در جام دل آن میر بختند هرگز پر نشد هر روز هل من مزید می فرمود و کاسه حسین بن منصور حلاج تنگ بود که بیک قطره پر شد که انا الحق می گفت پس پاس امتیاز شرط است جانمن اکثر در هفته یا در ماه جوش بیخودی سر بر می کند و سر بصحراے رسوائی می خواهد اما بطفیل حیاء شریعت و پشت پناهی حضرت رسالتماب صلعم سر بصحرا شدن نمی تواند و شریعت حضرت رسالت پناهی مسیحاے خاص و عام است اگر گاهی در انجابی اختیاری رو نماید باید که در تسبیح یا در تلاوت قران یا در نماز نوافل مشغول شوند و در اشغال باطن زنهار نروند و تنها بصحرا یا بطرف دریا سیر نکنند در میان یاران بحکایت مشغول باشند و خاموش هرگز نه نشینند و هر روز در خدمت خان صاحب رفته باشند و آنچه که شبهات در دل بیایند یا خطره در دل گذرد از او شان بگویند و بپرسند و شب بیداری تا که آنجا اند نکنند و شغل دمه وغیره مشغول نباشند بمیر فتح علی سلام برسد از عزت الله و محمد مراد سلام نیاز

مکتوب چهارم در بیان سیر عارف

جانمن عارف همیشه در سیر است که از سیر او هیچ گاه نیست که او را سیر است که زبین هم زبان در پاے اوست سیر عالم رفتن بپا است و دیدن جهانست و سیر عارف رفتن از خود و دیدن خود است هر که خود را دید خدا را دید و سیر عالم از مکان تا مکان است یعنی از هندوستان تا ترکستان و از عراق تا شام و سیر عارف بیرون از مکانست چرا که لامکان هم مکانست پس عارف را سیر نیست که دران جهت و طرف و نسبت داننده و بیننده نیست رونده و شنونده نیست دخل نیستی و هستی هم نیست و نسبت آمدن و بودن نیست دریا هست بیحد عظیم الشان که بے نام و نشانست و هر دو عالم را خود محیط است و همه را از وجود ست و همه از دنیا و مافیها از دست و این سبع سموات و ارض تا تحت الثری بیش او هیچو قطره است که دران عارف

غواصی می کنند گوہر ہاے دریاے ربانی حاصل می نماید کہ ہیژدہ ہزار عالم را در یک ذرہ می بینند و ہیژدہ ہزار عالم ازان ذرہ موجود می نماید وآن دریاے عظیم الشان این دم وجود ہست ہر کہ این دم دید حقا کہ حق دید و ہر کہ این دم ندید دروا کہ ہیچ ندید راست فرمود رسول کریم

کہ من عرف نفسہ فقد عرف ربہ ہیہات ہیہات چہ رمز و چہ اشارت است سنریہم آیاتنا فی الآفاق وفی انفسکم افلا تبصرون عبارت واشارت از آیاتنا این دم خود است کہ نفخت فیہ من روحی است پس ہرچہ ہست این دم است و بجز این دم ہیچ موجود نیست خواہ این دم را آدم گوی خواہ عالم خواہ فلک گوئی خواہ ملک خواہ عرش وکرسی خواہ لوح وقلم علیٰ ہذا القیاس از ازل تا ابد ہمین دم است کہ ہزار در ہزار خلعت وجود پوشیدہ وبصد ہزار رنگا رنگ بظہور آمدہ و خود بر خود فریفتہ گشتہ و نام عاشقی ومعشوقی نہادہ و خود بر خود عاشق گشتہ و خود با خود عشقبازی باختہ و خود فرعون شدہ بصورت موسیٰ بر آمدہ در جنگ وگفتگوہا مشغول شدہ و خود شاہ عرب وماہ نجف گویانیدہ بقتال کفار محکم شدہ ؎

زدریا موج گوناگون بر آمد	زبیرنگی برنگ چون بر آمد
گہی در کسوت لیلیٰ فرو شد	گہی بر صورت مجنون بر آمد
بمعنے ہیچ دیگرگون نگردید	بصورت گرچہ دیگرگون بر آمد

کلام درویشان بیخویشان غامض است کہ بفہم ہر کسے در نمی آید ازین سبب این طایفہ را کافر و زندیق می گفتند حسین بن منصور را بر دار کردند و ذوالنون مصری کہ سر این طایفہ بود او را کافر و زندیق گفتند و عین القضاۃ را آشکار اکشتند و حضرت فرید الدین عطار را کہ صاحب اسرار بود منجملہ زنادقہ می شمردند محرم اسرار حضرت حافظ شیرازی می فرمایند ؎

چو بشنوی سخن اہل دل مگو کہ خطا است	سخن شناس نۂ دلبرا خطا این است

جا نمن عین وغیر دیدن قرب وبعد پنداشتن کار نا فہمان است ؎

؎۱ دمیدم درد از روح خود ۱۲

کجا غیر کو غیر کو نقش غیر	سوی اللہ واللہ مافی الوجود

جائیکہ حضور است ددر دور است واز اسرار حضور ہجور است وحقیقت آنست کہ آنجانہ حضور است نہ ہجور نہ آنجا اندوہ ونہ سرور است ونہ آنجا ظلمات ونہ نور است جملہ نسبتہا آنجا معدوم اند قول شیخ محب اللہ الہ آبادی[۱] است الحمد لمن وجد بکل ما وجد وسجد بکل ما سجد ستایش وسپاس آنرا کہ یافتہ شدہ ہرچہ یافتہ شدہ وسجدہ کردہ شدہ ہرچہ سجدہ کردہ شدہ یعنی ہرچہ یافتہ شدہ اوست وغیر وی درمیان نیست وحضرت شاہ[۲] نعمت اللہ فرمودند کہ ہرچہ بینی بوجہ حق حق است زیراکہ ہیچ شی را حقیقتے نسبت الا بحق وحقیقت حق است نزد اہل حقایق وعین حق کہ مقوم ہمہ اشیاء است وھو القیوم[۳] قال اللہ تعالی فاینما تولوا فثم وجہ اللہ اہل نظر بنظر کشف قیومیت حق را در ہمہ اشیا مشاہدہ نمایند ومحققان راہ معرفت ہیچ ذرہ از ذرات را نہ عین حق می دانند ونہ غیر حق وخود رانہ قریب می بینند ونہ بعید می پندارند زیادہ چہ فقط

مکتوب پنجم دربیان فوائد کلام درویشان

جانمن بشرط انصاف وفہمید[۱] فائدہ کلام حضرات درویشان بسیار است وقول حضرت محی الدین بن عربی کہ اللہ تعالی را موجود نباید گفت این رمزیست کامل باید کہ بچشم دل بہ بیند وبفہمند شیخ احمد سرہندی می نویسد کہ محمد رسول اللہ صلعم را بسبب من خلط با حق حاصل شد عجب سریست در رمزی وحضرت علی کرم اللہ وجہہ می فرمایند کہ طاعت می کند اورا عاصی در عصیان خود ویاد می کند اورا غافل وساہی در غفلت ونسیان خود وشیخ محب اللہ الہ آبادی میفرماید

---

[۱] نیست بجز خدا کسی در وجود موجود ۱۲ [۲] متوفی نہم رجب روز پنجشنبہ سنہ یکہزار وپنجاہ وہشت مزار در الہ آباد ۱۲ [۳] متوفی بست وچہارم ذیحجہ سنہ ہشت صد وسی وچہار ۱۲ [۴] فرمود خدا تعالی پس ہر طرف کہ رو گردانید آنطرف روی خدا است ۱۲ [۵] متولد سنہ نہصد وہفتاد ویک ومتوفی بست وہفتم صفر سنہ یکہزار وسی وچہار عمر شصت وسہ سال مزار در سرہند ۱۲

که اسم الله را تاثیرے نیست و آز حضرت شیخ نجیب الدین شخصی سوال کرد که توحید چیست
بنائے روشنتر بیان کن فرمودند که دو آئینه و یک سیب و ہم وے فرمود که پیوسته وصفت
حال ادمی کنم و این عجیب که او را حالی نیست جانئن علم اولین و آخرین در ذات حضرت
انسان است انسان دریاے معانی است و مخزن اسرار ربانی است و سلطان ہر دو
جہانی است ؎

ہست انسان بحر نور ذو المنن	گرچه گشته چون سبو در قید تن

چون سالک بر مشاہده اقوال و افعال و اخلاق خود ملازمت کند و بر فراموشی خود کوشد
که از ہستی خود بیرون آید تا که او اندرون آید چون این از میان برخیزد او در میان آید پس
ہر چه خواہد بکند و بہر چه توجه کند رنگ آن پذیرد در قرآن خبر میدہد که ان الانسان لفی خسر[۱]
یعنی انسان در زیان است وقتیکه انسانیت برخاست زیانی ظاہر گشت پس این جا
چه زیانست - ع جائیکه سلطان خیمه زد غوغا نماند عام را در انحال چیز ہا ظاہر شوند
که چشم سالک ہرگز ندیده باشد و خبر ہا شنود که ہرگز نشنوده باشد
و بر قلب سالک چنان معینها جلوه گر شوند که گاہی در فہم و وہم نیامده باشد و در مقامی
باشد که خیال و عقل در انجا نگنجد و عالم حیرت طاری می شود ؎

نے چنان حیران که پشتش سوی دست	بل چنان حیران که رو بر روی دوست

جانئن اکثر صاحبان درین راه جان باختند و مرکب فکر درین راه تاختند و ہرگز بمقصود
اصلی نرسیدند که یافت ہیچ شے بر ہیچ شے موقوف نیست محض وابسته و امن فضل و کرم است
زیاده چه نویسید۔

مکتوب ششم در تفسیر آیه مرج البحرین یلتقیان

جانئن مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان[۲] مراد از بحرین دو عالم است یکے عالم

[۱] بیشک انسان در نقصان است [۲] روان کرد دو دریا باہم آمیخته درمیان آنہا پرده الیست که بسبب وی تجاوز نمی نمایند ۱۲

حضرت مطلق دوم عالم واحدیت کہ عالم حضرت اسماء است ومراد از برزخ حقیقت انسانی است کہ مسمی بحقیقت محمدی وعقل کل است ویخرج منہما اللولوء والمرجان یعنی از عالم حضرت انسان لولو ومرجان پیدا آمدند اشارت بآنست کہ حضرت انسان جامع جمیع مراتب و قابلیات است ودر آیۂ قل لوکان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی ولو جئنا بمثلہ مددا مراد از کلمات ذات حضرت انسان است جائے غلط گاہ سالک درین جاست کہ شیطان از راہ می برد واز مقصود اصلی باز میدارد وقتیکہ سالک ریاضت می کند ومدتے درخلوت می نشیند ودل بکلمات اللہ منور می گردد واحوال بکشف وکرامات میرسد ہر چہ می گوید آن می شود خواہ از دعاے بد خواہ نیکو درین جا سبیل اعتبار خلق می گردد و خلق رجوع با وی کند مردم دنیا مریدی شوند ونیاز می گذرانند پس درین جا خیلے وسواس آن دراہ مخوف مردے جانباز باید کہ نفس را پشیمان کند جائم راہ عشق پرخطر است تا ندانی ہر کس را درین راہ گذر است شیر مردے باید کہ درین وادی خونخوار مردانہ وار در آید واز نشیب و فراز نترسد ودر مجادلہ بجلادت دلیرانہ برآید وسرباز باید کہ در راہ دوست خود را نثار سازد وصاحب ہمت باید تا بہمت از دنیا وآخرت درگذرد مثلاً اگر دنیا وآخرت مہیا کردہ پیش او آرند بگوشہ چشم ہم نہ نگرد ومقصودش جز فدا شدن ونثار شدن دیگر نباشد کہ الفقر سواد الوجہ فی الدارین حاصل آید زیادہ چہ۔

مکتوب ہفتم در تعریف وفرق مرد وجوانمرد

جسمک جسمی روحک روحی ودمک دمی مقبول بارگاہ مجتبوی میان شیخ درگاہی سلمہ اللہ المتعالی از خیر خواہ وہیچ در ہیچ محمد آفاق بعد از دعوات شوق کہ از تحریر یا فوق است مطالعہ

ل برمی آیند از انہا گوہر ومرجان ۱۲ ۲ بگو کہ اگر شود دریا سیاہی براے کلمات پروردگار ما البتہ ختم شود دریا قبل از نیکہ ختم شوند کلمات پروردگار ما واگرچہ آریم مثل او سیاہی را ۱۲ ۳ فقر، سیاہی است در ہر دو جہان ۱۲

نمایند جانمن مرد آنست که نه خود رنجد نه کسے را رنجاند و جوانمرد آنکه مستحق رنجانیدن را هم نرنجاند
دل را خوش دارند و از بیدادی حاسدان وظلم منافقان نرنجند و بیاد خدا مشغول باشند و
خود را وکار خود را بخدا سپارند جانمن بعضی اند که حظوظ نفس خود را فراموش می کنند و حاجتی
نمی خواهند و بعضی اند که خود را فراموش می کنند و حق را بچشم حق مشاهده می کنند و بعضی اند که
از کمال مشاهده عین معشوق می شوند و در دریای استغراق مستغرق می مانند نه از مالکان اند
و نه مملوکان نه مختار اند و نه از مجبوران در مرتبه الان کما کان اند جانمن حیف صد حیف که یار
قریب است و ما مردم بعید میدانیم و همه یار است و من خود را در میان می بینم جانمن مرد آنست
که بعلم خود جاہل باشد و بعلم حق عالم شود و از ہستی خود فانی و بہستی حق قایم شود و از قدرت خود
بیرون و بقدرت حق قادر گردد جانمن در کلمه لا اله الا الله دوازده حرف اند پیران قلندریه
علیه ازین کلمه دوازده اذکار استخراج کردند و باقی اذکار را داخل اذکار قلندریه فرمودند
بندهٔ صادق را کافیست همین کلمه توحید هر گرا معنی این کلمه معلوم و منکشف گردد او را حاجت
وطلب نباشد بفکر و ذکر دیگر چنانکه هر گاه آفتاب از مشرق ظاهر گردد بچراغ حاجت نبود
جانمن چون دل سالک از نور توحید منور می گردد بمدد غیبی و بطفیل مرشد حقیقی از مرتبه بمرتبه
ترقی بمدارج اعلی می کند و شراب شوق از دست ساقی باذوق می نوشد و بدہوش و بے ہوش و با
جوش و خروش می باشد و ترانه انت انا و انا انت در خود از هر سو می شنود و السلام

مکتوب ہشتم در بعض نصایح

جانمن آنکس که با مردم درویشان اخلاص دارد نتیجه آن موافق اخلاص است و آنها که غیر
مخلص اند ثمرهٔ آنهم در پیش است و شمار الازم است که با همه کس با اہلیت و با خلق باشند و
از مردم جہلا و منافقان و حاسدان پر حذر باشند حق تعالی محسود کند و حاسد و منافق و ظالم
و خود بین نکند و باید که در دعوت آیه حسبنا الله معه درود و استغفار و آیه لا اله الا انت

صد صد بار هر یک را ور دنمایند و گمان میان را هم مقید شوند که ورد مسطور همیشه بخوانند ورد دعوت هرگز هرگز ناغه نکنند و نماز زنهار زنهار ترک نکنند و همه را تقید نماز و تلاوت قران بکنند جائمن در زمین و آسمان کسے نیست که انسان را آزار دهد مگر آنیهمه رنجها که بما یان میرسد صورت و نتیجه اعمال و افعال ما مردم است و اکثر دل خیر خواه متفکر می باشد که خرقه حضرت صاحب محفوظ مانده است یا نه از میان غلام میر پرسیدم هیچ نگفتند خطره بسیار شده است هر چند که امید از کسی نیست که محافظت کرده باشد چرا که گاهی چیزے بخانه سلامت نیافتم باید که بر نگاه ندزیاده چه نویسد۔

مکتوبات قاضی عبدالرحمن قلندر عارف شیخ یحیی جونپوری

عرضداشت اول بحضور حضرت سید العرفا در بیان شاعری خود و بیان عشق

بجانب مجتبای زمانه عرف مجالاهوری از جانب عبدالرحمن که جامع عبد و رحمن ست نیاز فراوان و ثنائے بے پایان قبول باد۔ پیرا دستگیرا پیش ازین در ایام کسب علوم ظاهری گاه گاهی قافیه سنجی می کردم و ابیات از مکمن قوت بفعل می آوردم که قول شافعی بگوش هوشم رسید[1]

ولولا[2] الشعر بالعلماء یذری		لکنت الیوم اشعر من لبید	

مقرر ذهن نمودم که دل باین خیالات نبندم و آئین چنین عیبها را بر خود نه پسندم مدتے مدید و عهدی بعید بر آن بر آمد چون از خدمت حضرت شاه فتح قلندر بهره مند شدم بر آنم آورد که طریق سلف را مرعی داشته و در بهر ار سینه را در عبارات رنگین از نظم و نثر منظوم و مرابوط گردانم تا دست آویزے بیش رستگان زمانه بوده باشد و یاران باشعور از دریافت مطالبش

[1] ایشان از خلفای اعظم حضرت شاه فتح قلندر جونپوری و شاگرد رشید ملا محمود جونپوری صاحب شمس بازغه بودند حال تفصیلی ایشان به نفحات العنبر به باید دید ۱۲ [2] اگر شعر گفتن برای علما بد نبودے لیس من امروز از شاعر لبید شاعر تر بودمے ۱۲

مسرور گردند- پیرا داستان عشق را داستانیست و کتاب شوق را بیانے کہ عرصہ کاغذ از جولانگاہ
قلم بیانش تنگ در رہوار زبان در میدان وسیع بہ ثنایش پالہنگ مستانہ وار از فکر این اسرار
بسر مجنون رسیدم پرسیدم کہ اے بعشق ممتاز از انجام و آغاز این راز بامن بگوکہ قصہ عشق ترا
جنگہا نمودہ اند و ترانہ شوق ترا باہنگہا سرودہ آیا رمزی از کرشمہ معشوق وسوز عاشق
اندراج یافتہ یا محض عبارت آرای است مجنون بعشق مفتون جواب داد کہ از مجنون و عشق
اد خبر ندارم من آنم کہ من دانم گفتم اے شاہباز ہمت اگرچہ بیاری رسیدہ آماروی اسرار ندیدہ
انچہ می بینی حیرانہ در ہر مظہر چنانچہ ہست مشاہدہ نمائی تا ازین دیوانگی رہیدہ گردی و راز
ہاے گوناگون از جلوہ عاشق و معشوق معاینہ کنی از گفتارم ہوششش برجا آمد گفت ادا
ہاے کہ از حسن لیلی در چشم حال من میرسد و شعلہ آتش شوق کہ از دل مجنون سر برمی آرد در
عبارت و استعارت کجا آید بلی نقشبندان عشق بایماہی و اشارتے ازان حال عبارتہا می
آرایند و از غایت جوشش مستانہ وار ترانہا می سرایند تا گوش ہوش مسرت پذیرد و دل در
مسند راحت گیرد از ینجاست کہ از زبان رحمانی برخی از ابیات بصفحہ کاغذ آمدہ وسطرے از قصص
نگارش پذیرفتہ بخیال آنکہ یاران حضور او را بنظر شوق قبول فرمانید بخدمت گرامی ارسال داشتہ
ہرچند کہ لایق مطالعہ یاران حضور نبود لیکن بحکم الہدایا علی[1] قدر مہدیہا جرأت نمود
امیدست کہ از محجوبان محجوب باشد-

عرضداشت دوم در عشق و معرفت

مرشد الواصلین مربی العارفین ہادی انام فیض رسان خاص و عام کہ شاہباز ہمتش جز مرغ
لامکانی در چنگال نہ آرد و نہانخانہ باطنش جز گنج وصال در حوصلہ خیال ندارد نسبت بحال
رحمانی درر منظومہ الطاف و گہر مسلسل اعطاف مبذول داشتہ از انجا کہ این عقیدت کیش

[1] تحفہ ہا حسب حیثیت ہدیہ کنندہ می شوند ۱۲

پیوستہ خواہشمند ملازمت یاران حضور ماندہ و آن موقوف بر مشیت گردیدہ ناچار تا خبرے از ان آستانہ بگوش ہوش مشتاق رسد بعریضہ میپردازد و بخیال جمال بے مثال آنصاحب کمال عشق می بازد ؎

	باری بخیال رخ او شاد توان زیست	گر دست رسم نیست کہ بینم رخ دلدار	

درین گفتگو بودم کہ صرصر خیال جمال خداوندی مروحہ جنبانی نمودہ آتش عشق را التہاب افزودہ خشک و تر خیالم بسوخت و ترانہ انا الناس از کان دل پیدا ساختہ شعلہای جوش و خروش بیفروخت حقا کہ قبضۂ اختیار از دست اقتدار بیرون است ہر چہ گویم نہ گفتار است و ہر چہ پویم نہ رفتار مانند بوقلمون گویائم و خموش و در عین ہوشیاری مستم و مدہوش از ہمہ رسیدہ و از این و آن آرمیدہ حسن و جمال خویش را از ہر جبین مشاہدہ می نمایم و حکایات خود را از ہر زبان این زمان بگوش ہوش اصغامی نمایم ہر آسم مسایم و منزہ از اسما و مسایم نمی دانم کہ کیستم و چیستم حیرت است و حیرانی و از کمال حیرت عشرت و شادمانی گفتارم پریشان و رفتارم بر حال بیخویشان معذورم اگر صداے خارج از قانون آہنگ نوازم یا طریقے بیرون از شاہراہ ادب پیدا سازم العذر عند کرام الناس مقبول[۱] پیر آو ستنگیر انقشبند عشق و مانی شوق کہ از قلم ابداع و اختراع اشکال گوناگون و تصاویر بوقلمون بر لوح دل کشیدہ و طراز جہان و جہانیان را بکمال صنعت و نہایت فطرت بر صحیفہ آوریدہ و جمال بے مثال کنت کنزا مخفیا[۲] بدیدۂ فاحببت ان اعرف در جلوہ فخلقت الخلق مشاہدہ فرمودہ و از غایت شہود یکتائی در عین نمود کثرت بے بود ترانۂ الان کما کان سرودہ طلسمی است شگرف و آہنگے است بے صوت و حرف کہ از رنگہای گوناگون بیرنگیش نمودار و از بیرنگیش ہمہ رنگہا پدیدار و کمال یکتائیش در عین دوئی ظاہر و اصناف دوتائیش از یکتای باہر تشبیہ او در تنزیہ پیدا و تنزیہ او از تشبیہ ہویدا نہ تشبیہ را در گنجایش نہ تنزیہ را بدو آرایش ؎

---

[۱] عذر نزد بزرگان خلق مقبول است ۱۲ [۲] بودم خزانہ پوشیدہ پس دوست داشتم کہ شناختہ شوم ۱۲

حیرت اندر حیرت اندر حیرت است		از کمال حیرت ایدل عشرت است	

عقل کل ازین شعور برقعہ حیرت بہ برکشیدہ و فکر سلیم وخیال درین بادیہ از خار تحیر پالھنگ گردیدہ نہ زبان زبان آوران رادر ستایش گنجایش گفتار و نہ پائے خیال رابر آستان عالیش مجال رفتار کہ گوید وچہ گوید کہ پوید وچہ پویدہ

ھست گویا ولیک گویا نیست		ھست پویا ولیک پویا نیست	

آری از دست بازی عشق تراناھای شوق از ھر زبان پیدا و چشم یکتا ہزاران اطوار در ھرلباس بجمال ہمثال خویش بینا گاہی بغفلت شادان و ہنگامی بہوش نازان بحکم کل حزب[1] بمالدیہم فرحون سر مفاخرت باوج سماک میرساند و از غایت راحت و نہایت مسرت دعوائے انا الاعلی من کل اعلی می نماید و بحسب کلھم علی صراط مستقیم مبدا ومعاد خویش را مستحسن ومقبول می شمارد ہیرادستگیرا ھرگاہ در دریای ھوالاول والاخر والظاھر والباطن غواصی نمودہ گوھر یکتا بدست خیال می آرم از غایت فرحت و نہایت مسرت ارنگی جز رنگ بیرنگی بچشم دل نمی نماید درانحال نہ اینست و نہ آن نہ جانست و نہ جہان آری ھنگامیکہ افواج گوناگون فضلنا بعضکم علی بعض ۔ وفوق کل ذی علم علیم تماشا می کنم وھمان بیرنگی رادر رنگھا ملاحظہ می نمایم درجات وطبقات پیدا وھویدا می شوند درین خیال بہتر از مدح وستایش مجتبائے زمانہ کاری دیگر بخاطر نمی آید پس مطابق حکم قصائد وغزلیات چندار سال داشتہ از نظر عالی خواھند گذشت فقط

مکتوب در بیان عشق

از جانب عبدالرحمن کہ جامع عبد ورحمن است بجانب افضل زمانہ محمد افضل فراوان ادعیۂ شوق

---

[1] ہر گروہ بدانچہ نزد ادست خورسند است ۱۲ [2] ما بزرگیم از ھر بزرگ ۱۲ [3] ھمہ برراہ راست اند ۱۲ [4] بزرگی دادیم بعض رابر بعض ۱۲ [5] وبالای ھر داننده دانندهٔ ھست ۱۲

موصول باد آز انجا کہ رستگانرا پیوستہ خواہش حرف وحکایت آزادگی پابند ولست می خواہد
کہ رمزی از عشق بر صحیفہ کاغذ نگارد تا دیدۂ دور بنیانِ دور و نزدیکان را منور کند ای برادر
عشق آتشی است کہ یار و اغیار در وسوختہ و شعلہ نیستی از و افروختہ میگردد و ندآنی کہ شعلہ
عبارت از سوز نیست کہ موجب حُزن و اندوہ می شود بلکہ سازی کہ جانبازان را در عین نیستی
بجلوہ می کشد و رآز اہل راز را بہ اظہار می آرد یعنی ہرچہ نہان است بغایت عیان است
و زبان عشق در ہر زمان بہ بیان است پس آن چہ سوز است و چہ ساز و چیست راز و کیست
صاحب راز معلوم نماے کہ گفتگوی عشق لذتے بہ مہجوران می بخشد نہ بواصلان وظاہر است کہ
مجنون را ہنگام وصال لیلی قصہ اش بکار نمی آید گوششں بگفتار او و چشمش بدیدار او متلذذ
گشتہ بلے در حال فراق از قصہ لیلی لذت می گیرد ؎

	یاد تو آرم اے رخ پر نور		چون ز دیدار تو نیم مسرور	

من عرف ربہ کل لسانہ[1] آری آنہا کہ قصہ گفتن آنہا عین دیدار گشتہ و از یاد و فراموشی
بلکہ از جمیع تقیدات رستہ اند و از غایت جوش ابہای از عشق ثبت می نمایند ہرچند بسیار می گویند
اما شمۂ ازان بہ بیان نمی آید ازین جاست من عرف ربہ طال لسانہ[2] غرض از نوشتن این
قسم چیزہا آنست کہ طالبان اِلہ خود را از گفتن و نوشتن باز داشتہ کوشش بہوش فرمایند
و متلذذ دیدار باشند زبان مباش و گوش مباش چشم بند و ہوش باش . مشفقا مقر اہل وجدان
و بصیرت گشتہ کہ جلوۂ آفتاب عالمتاب کہ کارخانہ عالم از و نمود است محض از راہ آئینہ جوش
است و الا ہیچ نیست ہرچہ ہست ہست لیکن بہ نمود نیست پس گفتار و دیدار و غفلت و ہوش
و آغاز و انجام اعتباری است کہ عبارت از عدم صرف است آری نقش و صورت نمی باشد
مگر عدم را درین حال قلم دو زبان از گفتار رہیدہ و پاے اظہار از تگاپوی کشیدہ والباقی
عند التلاقی زیادہ جز شوق چہ نگارد ۔

[1] ہرکہ شناخت پروردگار خود را گنگ گشت زبان وی ۱۲ [2] ہرکہ شناخت پروردگار خود دراز گشت زبان وی ۱۲

مکتوبات حضرت[1] شاہ محمد ماہ قلندر لاہر پوری

عرضداشت اول بخدمت حضرت پیر و مرشد خود شاہ عاشق محمد قلندر

آن رہنمائی گمراہان و آن سرچشم باکمالان آن نافی وجود ما سوی اللہ آن باقی باللہ شاہ عاشق اللہ حرفی چند از ذرۂ حقیر محمد ماہ مطالعہ نمایند چون این ماہ مقابل آن مہر است پر نور است و الا ماہ بی مہر بذاتہ در تاریکی و قصور در قصور است ما حصل آنکہ بقدریکہ محصور است در کسوف است پس ماہ را باید کہ در مہر مہر منہدم و منکسر شود حتی کہ احتیاج و غیر احتیاج فرو نشیند و معنی الان کما کان وکان اللہ ولم یکن معہ شئی در فہم آید فقط

مکتوب اول بنام حضرت شاہ شکر اللہ قلندر

دربیان مقامات و مدارج عالم معنوی و حضرات خمسہ و دیگر نکات

عاشق سبحانی مقبول ربانی حقایق و معارف آگاہ میان شکر اللہ جعلہ اللہ تعالی من العاشقین از ذرہ حقیر بر تقصیر تراب اقدام اہل اللہ غلام عاشق اللہ محمد ماہ منور لاہر پوری بعد دعاے زیادتی عشق الٰہی آنکہ آن درویش بے نظیر و محب دلپذیر بارہا درخواست بیان مقامات و مراتب و

---

[1] از اولاد حضرت قطب جہان امام عبد الرحمن جانباز قلندر۔ ولادت ایشان بہ سن یکہزار و پنجاہ و ہفت گردید مرید و خلیفہ حضرت شاہ عاشق قلندر۔ خلیفہ حضرت سید العرفا لاہر پوری بودند وفات ایشان بعمر شصت و سہ سالگی بہ بست و ہشتم رجب سنہ یکہزار و یکصد و بست واقع شد مزار در لاہر پور است ۱۲ ؎ ایشان از اولاد ملوک بخارا و سمرقند و از خلفاے کبار حضرت سید العرفا بودند مدت العمر بر آستانہ بسر بردند وفات ایشان بتاریخ دوازدہم ماہ محرم سنہ یکہزار و نود و سہ ہجری گردید روضہ ایشان در احاطہ روضہ حضرت سید العرفا در لاہر پور است ۱۲ ؎ چونکہ حضرت شاہ شکر اللہ قلندر کاکوروی و حضرت شاہ شکر اللہ ساکن بسوان ہر دو خلیفہ ایشان بودند لہذا معلوم نمیشود کہ مکتوب ہذا بنام کدام یکے ازین ہر دو است ۱۲

مدارج عالم معنوی وحضرات خمسہ نمودند جانم دوست ہر لحظہ کسوت دیگر پوشیدہ جلوۂ دیگر
می نماید ودر ہر جلوہ نام دگر نمودہ ودر ہر آن ومکان زیبایش نقوش گوناگون کردہ از بیچونی
برنگ چون شدہ خود بر خود شیفتہ و فریفتہ شد وخود بر خود والہ وشیدا گشتہ نام عاشقی و
معشوقی گرفت غرض چہ ظاہر وباطن وچہ غیب وشہادت چہ معنی وصورت جز یکذات
موجود نیست کہ وجود او عین اوست واز مرتبہ لاہوت تا ناسوت جز او جلوہ گرنے در ہر مرتبہ
الآن کما کان است نسبت واعتبار اصلا وجود ندارد در عین تشبیہ تنزیہ است۔ جانم
چون معلوم شد کہ بمراتب تعینات وتشخصات حضرت وجود فکر و فہم جز انسان کامل نمیرسد
ناچار برائے نفع خاص وعام از پردۂ اجمال بذیل تفصیل می آرد کہ آن ذات بحت از مرتبہ لاتعین
وعدم ظہور بظہور وتعین آمدہ بحکم لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم[۱] انسانرا تقویم مراتب نمودہ
چنانچہ مرتبہ اول از مراتب مرتبہ احدیت است کہ جامع جمیع مقامات است ومجہول الکیفیت
واز جمیع قیود واعتبارات منزہ چنانچہ جوہر علم بذات بحت ظہور گرفتہ ومقابل این مرتبہ در
انسان مقام اخفیٰ است ودر مراتب مرتبہ لاہوت وحقیقت محمدی نیز گویند دوم مرتبہ
ولایت منتہی کہ آنرا مرتبہ محبوبیت گویند زیراکہ منتہای سلوک وسیر آن مقام است و
دران محویت وفنا است دم مرتبہ وحدت نیز گویند وآن مرتبہ رابطہ است میان احدیت
وواحدیت وفرق میان ہر دو جز حرفے بیش نیست چنانچہ میان احد واحمد ومقابلہ این مقام
در انسان مقام سر است ودر مرتبہ جبروت واعیان ثابتہ نیز گویند سوم مرتبہ ولایت
متوسط کہ آنرا مقام محبت گویند ومقابل این مرتبہ در انسان مقام روح است ودر مراتب
مرتبہ ملکوت اعلیٰ وعالم الغیب وعالم الامر نیز گویند چہارم مرتبہ ولایت مبتدیہ کہ مرتبہ نبوت
ودعوت وہدایت گویند ومقابل این مرتبہ در انسان مقام دل است ودر مراتب مرتبہ
ملکوت ادنی گویند زیراکہ القلب بین الروح والنفس[۲] است چنانچہ بر بندہ اطاعت

---

[۱] بیشک آفریدیم انسان را در بہترین ساعت ۱۲ [۲] قلب درمیان روح ونفس است ۱۲

بنی عین اطاعت خدا دانستن و بران عمل نمودن لازم است ہمچنان اطاعت دل اطاعت خدا است کہ دل وسیلہ واردات غیبیہ و رسانندہ اسرار الٰہیہ است قلب المؤمن بین

اصبعین من اصابع الرحمٰن از آنست کہ رسول صلعم فرمود استفت قلبک ان اماک فافعل والا فاترک ہر کہ از اہل دل مطیع دل گشت حقا کہ اطاعتش بحق گشت آری دل جلوہ گاہ رحمان است مرد آن است کہ بدل رسد تخم مقام ولایت اضلال و اغوا است مقابل این مقام در انسان مقام نفس است زیرا کہ درین مرتبہ بغاوت و ضلالت ظہور می پذیرد پس معلوم شد کہ ہادی و مضل بحسب مراتب ہمان حق است و در مراتب مرتبہ ناسوت صغری گویند اما بربط قلب ناسوت کبری نامند از آنکہ ملک و ملکوت و جبروت و لاہوت بہ اوست و ھو معکم اینما کنتم و فی انفسکم افلا تبصرون و با جمیع تعینات و تشخصات محیط ہمانست چون شناختی کہ مراتب خمسہ ہر یک از تجلیات الٰہیہ اند پس بدان کہ ہیچ چیز از عالم ناسوت و ملک نیست کہ ملکوت باو نیست و بدو محیط نیست و ہیچ چیز از جبروت نیست کہ لاہوت بدو محیط نیست و اللہ بکل شئ محیط یعنی ہیچ ذرہ از ممکنات بے وجود حضرت واجب الوجود وجود ندارد و این احاطہ بیش از احاطہ آب بہ امواج نیست۔

وبحکم یا ایھا الذین آمنوا اتقوا اللہ وابتغوا الیہ الوسیلۃ طالبان راہ خدا استرشاد از پیران و مرشدان می نمایند و خود را کالمیت فی ید الغسال سپارند تا بمقصود رسند و ازین مجاہدہ مشاہدہ حق کنند کہ المجاھدۃ تورث المشاھدۃ و اگر عنایت ازلی رفیق باشد و جذبہ حق بیکبارگی رباید نیز بمقصود رسند ؎

نے ریاضت باید و نے طاعتی	فضل حق باید اگرچہ ساعتی

در آن وقت مجذوب مجرد گردد و یا مجذوب سالک یعنی در ذات بحت محو گردد تا آنکہ از ملاحظہ

۱؎ قلب مومن درمیان دو انگشت خدا است ۱۲ ۲؎ استفتا کن از قلب خود اگر بباید ترا پس بکن ورنہ بگذار ۱۲ ۳؎ و او با شما است ہر جا کہ باشید ۱۲ ۴؎ و خدا بہر چیز احاطہ کنندہ است ۱۲ ۵؎ ای مومنان از خدا خوف کنید و بجانب او وسیلہ بگیرید ۱۲ ۶؎ مجاہدہ وارث میشود مشاہدہ را ۱۲

صفات بذات وبے ملاحظہ ملاحظہ لمن الملک الیوم للہ الواحد القہار الیوم ملک اللہ آشکارا گردد ذالک فضل اللہ یوتیہ من یشاء جانم مقام لاہوت مقامی است کہ چون سالک را آن مقام میسر آید قدرت کن فیکون حاصل شود کہ الصوفی اذا انسلخ من قشر البشریۃ و انقشت نفسہ وصفی قلبہ وجلت روحہ فامرہ بیدہ انما امرہ اذا اراد شیئا ان یقول لہ کن فیکون وشوعی دیگر در باید کہ الشریعۃ الاتباع والطریقۃ الانقطاع والحقیقۃ الاطلاع والمعرفۃ حلا مطلع شریعت فرمانبرداری وطریقت از غیر دست بیزاری و حقیقت با دوست برخورداری ومعرفت ہمہ حال یاری وبعضی چنین فرمودہ اند ؎

شریعت در نماز در روزہ بودن		طریقت در جہاد اندر فزودن	
حقیقت روی در دلدار کردن		نظر اندر جمال یار کردن	

جانم در شریعت ہر کہ مقام دارد صاحب شرع است ودر طریقت منزل دارد اہل طریقت ودر حقیقت نظر دارد اہل حقیقت ودر معرفت حال دارد اہل معرفت وہر کہ کل دارد وہر کہ ہیچ ندارد ہیچ ندارد ذالک فضل اللہ یوتیہ من یشاء وآین نادان تو جیبی بیان مینماید کہ شریعت مودت است وطریقت محبت وحقیقت فرط محبت ومعرفت ثمرہ فرط محبت آین رمز نیست کہ بجز مقبول عاشق اللہ نخواہد دریافت جانم در میدان محبت اسپ ہمت بسیار کسان جہانیدہ اند اما بمنزل مراد نرسیدہ وجز سرگردانی وجانفشانی حصولش ندیدہ اند ؎

	اندرین راہ تو جز آن نہ کنی		جان بدہ جان بدہ زبان نہ کنی

لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون حضرت جنید بغدادی فرمودہ اند المحبۃ ان یوافقہ فی جمیع الاحوال ذوقا وشوقا فقلت لک مت مت سمعا وطاعۃ وحضرت شیخ شبلی می فرماید

۱ برای کیست ملک امروز برای خدا واحد قہار است ۱۲ ۲ اینست فضل خدا میدہد ہر کہ میخواہد ۱۲ ۳ صوفی ہر گاہ کہ کشیدہ شد از پوست بشریت وقلب وی صاف گشت وروح روشن شد پس حکم بدست اوست ہر گاہ ارادہ کند چیزے را بگوید برای او کہ بشو پس میشود ۱۲ ۴ ہرگز نخواہید یافت نیکی تا اینکہ خرچ کنید محبوبات خود را ۱۲ ۵ محبت اینست کہ موافقت نمائی با او در ہمہ حال از ذوق نہ از کراہت اگر گفتہ شود تو کہ بمیر بمیر بفرمان پذیری اطاعت ۱۲

که محبت قدسی است که اثر احرارت بر تبه ایست که چون آن در نفس مخلوق زبانه زند ما دون محبوب بسوزاند همدرین معنی مرشد مرشد نا حضرت شاه محبا قلندر دوہرہ فرمودہ اند ؎

سنی جلی سر دیپ کی پلسنہ پی کے ساتھ	ماجن ساجن کارنا جلا کرت دن رات

حضرت رسالتمآب صلعم می فرمایند حبک الشئی یعمی ویصم ؎

محبت است که دل را امید ہر آرام	وگرنہ کیست کہ آسودگی نمی خواہد

آری محبت بمجنت مقرون در گنج بگنج مخزون گردانیده شد تا ہر بوالہوس ہوس گنج نکند و ہر سفلہ دعوی محبت نزند وقال ابو یعقوب السوسی لا تصح المحبۃ الا بالخروج عن رویۃ المحبۃ الی رویۃ المحبوب بفناء علم المحبۃ ؎

کافر نشوی عشق خریدار تو نیست	مرتد نشوی قلندری کار تو نیست

معنی کفر در لغت پوشیدن است یعنی تا جملہ احوال و اعمال ہستی تو از تو بر تو پوشیدہ نگردد عاشقی از تو درست نیاید و معنی آزاد گشتن نیز تا که از خویشتن بر نگردی از تو درست نیاید جائم تحمل بار امانت محبت جز انسان کامل کسی نکرد قال اللہ تعالیٰ انا عرضنا الامانۃ علی السموات والارض والجبال فابین ان یحملنہا واشفقن منہا وحملہا الانسان انہ کان ظلوما جہولا و ثمرہ محبت شوق و اشتیاق است اما شوق بر دیت تسکین یابد و اشتیاق افزونتر شود ؎

عجبی نیست کہ سرگشتہ شود طالب فرات	عجب اینست کہ من واصل و سرگردانم

شیخ کبیر ملتانی می فرماید ؎

[1] گفت ابو یعقوب سوسی صحیح نمی شود محبت تا اینکہ برآید از رویت محبت بجانب رویت محبوب بفناء علم محبت ۱۲ [2] نام وی یوسف بن ہمدان است استاد ابو یعقوب نہرجوری است از قدمای مشائخ بود بست و ہفتم رجب روز سہ شنبہ یکصد و ہفتاد و نہ وفات یافت مزار در سو خار ۱۲ [3] فرمود اللہ تعالیٰ کہ ما پیش کردیم امانت برابر آسمانہا و زمینہا و کوہ ہا پس انکار کردند از برداشت او و بیطاقتی نمودند از وی پس برداشت اور انسان بیشک وے ظالم و جاہل بود ۱۲ [4] متوفی سنہ ہفتصد ہجری ۱۲

تعالی الله زهی دریای پرشور — گزد بر تشنه آرد تشنگی زدر
گذشت این گفتگو از چون و چند — نه آب آخر شود نی تشنه خورسند
شربت الحب کاسا بعد کاس[1] — فما نفد الشراب وما رویت

جانم تا که محبوب خود را که عبارت از هستی خود است در هستی حق صرف نسازد بعالم عشق نرسد
و از جنت بی یسمع و بی یبصر محروم بگردد ؎

تا با خودی ای نگار سرمست — هرگز نتوان بدوست پیوست
بیخود چو شوی ز خود بر آئی — بوی برسدت ز آشنائے

جانم از ماضی تا حال و از حال تا استقبال وصول اهل الله بی معیت و متابعت نبی محال است

آئینهٔ احمدی تا نبود در میان — طاقت دیدن کرا ردی جمالش عیان

جانم انسان را باید که خود را بامر حق چنان تسلیم نماید که خود نماند بقدر امکان در بندگی و سر افگندگی
عمر گرانمایه را بسر برد حتی یقال انه مجانین پس از تکلیف نجات یابد و در عالم بیخودی انفاس
قدسی جاری گردد ؎

د وصفت سر زند از ین مستی — هر د و را پیش تو کنم تکرار
یا بکل اللسان شود خاموش — یا بطال اللسان کند گفتار

درین جا از مواخذه بشریت مبرا گردد قال النبی صلعم العشاق لا یواخذ بما صدر منهم[2] و اندرین امت
چنین کسان بسیار بوده اند که از خلق رمیده و با کسی نه آمیخته اند و مراد نفس خود طلب نکرده اند
هر چه از رنج و راحت پیش آمد رد داشتند تا که خلق ایشانرا دیوانه نام کرده این صفت در پیغامبران
جائز نیست که ایشان دو طریق میدارند ظاهر و باطن ظاهر بخلق و باطن بحق چنانچه ظاهر ایشان قایم
بصفات خلق قال الله تعالی قل انما انا بشر مثلکم[3] و باطن ایشان قائم به اوصاف خدا

[1] آشامیدم پیاله های محبت پے در پے پس نه شراب ختم شد و نه من سیراب گشتم ۱۲ [2] فرمود آنحضرت صلعم که از عشاق مواخذه
نمیکرده شود بد انچه که صادر میشود از انها ۱۲ [3] فرمود الله تعالی که بگو انا بشر هستیم مثل شما ۱۲

[۱] قال النبی صلعم انی لست کاحدکم ابیت عند ربی یاطعمنی ویسقینی[۲] تنام عینی ولاینام قلبی اشارت بهردو مرتبه است

زیراکه ایشان رهنمای خلق اند آری اکله بجوعه ونومه کسهره[۳] قد فنیت حظوظه وبقیت حقوقه

ظاهره مع الخلق وباطنه مع الحق هرچند که سر ایشان همواره با حق بود اما حق سبحانه ظاهر ایشان

را برجا میدارد خوش گفت آنکه گفت ؎

دل پیش توام دیده بجای دگرستم — تا خلق نداند که ترا می نگرستم

معاذ الله اگر ذات بابرکات حضرات انبیاء مغلوب بودی راه هدایت مسدود و خلق ضایع گردیدی

واهل تصوف بر سه قسم اند مرید طالب ومتوسط سایر ومنتهی واصل مرید طالب طلب در معاملات

ظاهر استعمال کند ومتوسط سایر در احوال دل اشتغال کند ومنتهی واصل در انتها بوصول ووصول

بر دو وجه است یکی آنکه علمای ظاهر گویند وآنست علم بالله ودیگر وصول الهیه یعنی هر که او را دانست

وایاباو بحق رسید ونزدیک بعضی صوفیه انفصال بغیر اتصال است واتصال بغیر انفصال زیرا

که میان بنده وخدا حجاب نه آسمان ونه زمین ونه کوه وبیابان ونه دریا ودشت مگر همین هستی تو[۴] نحن

اقرب الیه من حبل الورید یعنی از جمیع صفات تو حق نزدیکتر است قرب صفت حق است وصفت

حق جز حقیقت نبود وچون سالک را کمال مشاهده رو نماید مستغرق می شود وبزبان حال می گوید انا

اهوی ومن اهوی انا ـ ازین جا است ؎

گفتگوی انا بحالت کشف — گر بگوید از و خطا نبود

آن لحظه که در آئینه تابد خورشید — آئینه انا الشمس نگوید چه کند

یا ایها الذین آمنوا آمنوا بالله رمز این سر است جانم چون صلوة درست بجا آوردی از رمز

[۵] حافظوا علی الصلوات والصلوة الوسطی واقف شدی واز جماعة هم علی صلوتهم[۶] دائمون گشتی قصهٔ شبلی

---

[۱] فرمود آنحضرت صلعم نیستم مثل شما شب باشی میکنم نزد پروردگار خود ۱۲ [۲] خواب میکنند چشمهای من وخواب نمیکند قلب من ۱۲ [۳] خوردن او همچو گرسنگی اوست وخفتن همچو بیداری بتحقیق فانی گشت حظوظ او وباقی ماند حقوق او ظاهر او با خلق است وباطن با حق ۱۲ [۴] ما قریب تر ایم بسوی او از شهرگ ۱۲ [۵] حفاظت کنید بر نماز وسطی ۱۲ [۶] او شان همیشه در نماز اند ۱۲

نشنیدہ بشنو روزی شبلی برای ادای نماز برخاست فبقی[ﻁ] زمانا طویلا ان یصلی فلما فرغ من صلوٰۃ[ﻁ] قال یا ویلاہ ان صلیت جحدت وان لم اصل کفرت یعنی اگر نماز کنم منکر باشم واگر نکنم کافر باشم۔ وہمچنین است قصہ حضرت شاہ عبدالرحمن جانباز لاہر پوری جانم الصلوٰۃ عماد الدین[ﻁ] ہمین صلوٰۃ است واز حدیث نبوی کہ المصلی یناجی ربہ ہمین صلوٰۃ مراد اگرچہ حضوری صلوٰۃ از تحریر وتقریر بیرون است فاما سالک را باید کہ چنانچہ در خارج صلوٰۃ دل خود را بحق رابطہ دارد ہمچنان داخل صلوٰۃ فقد علا من کل شئی عظمتہ ودر ہمہ حرکات وسکنات محرک حقیقی را بیند ودر عالم ذوق واسرار اوقات بسر برد[ﻁ]

	مردمی باید کہ باشد شہ شناس		تا شناسد شاہ را در ہر لباس

اگرچہ بحسب سرشت خود بخود آنچہ کہ در استعداد انسان مرکوز است آشکارا میگردد[ﻁ]

	ہر یکے را بہر کارے ساختند		میل آن اندر دلش انداختند

وہموارہ بمجاہدہ دیاد حق می باید بود کہ السکون علی قلب اولیائہ حرام تسکین خود را در غیر تسکین انکار وزیادہ زیادہ پیوستہ بیاد باد۔

مکتوب دوم بنام محبوب خان در فوائد صحبت اولیاء اللہ

محبوب الکاملین مطلوب العارفین محبوب خان جعلہ اللہ من العاشقین واضح باد کہ آیت ربانی[ﻁ] یا ایھا الذین امنوا اتقوا اللہ وکونوا مع الصادقین مشعر بانیست کہ با پیران ومرشدان کہ علماء باللہ اند معاملت جز راستی ندارند وہمیشہ با راستی بمانند وطالب صادق وسالک واثق بودہ تحت اقدام الیشان صبح وشام کالمیت تحت ید الغسال عمر گرانمایہ را بگذارند تا چون بیضہ کہ ہنوز در زجاج افتادہ در تصرف دیگر ضایع نشوند چرا کہ مثل جلیس الصالح کمثل العطار ان لم یجد ک من عطرہ عبق

ﻁ بس تا دیر نماز بخواند وہرگاہ فارغ گشت از نماز گفت افسوس اگر نماز میخوانم منکر می شوم واگر نمی خوانم کافر میشوم ۱۲ ﻁ نماز ستون دین است ۱۲ ﻁ نمازی مناجات میکند بپروردگار خود ۱۲ ﻁ بیشک بلند گشت از ہر چیز عظمت وے ۱۲ ﻁ سکون بر قلب ولیای او حرام است ۱۲ ﻁ ای ایمانداران خوف کنید از خدا وباشید باراستان ۱۲

بکٔ رائحۃ ومثل جلیس السوء کمثل القین ان لم یحرقک نارہ عبق بک خانہٖ یعنی ہمنشینی صالح مثل ہم نشینی
عطار است اگرچہ ندہد ترا عطر در گیرد تبو بوی او وہم نشینی بد مثل ہم نشینی آہنگر است اگر
چہ نسوزد ترا آتش او در گیرد تبو دود او جانم در نظر این گمنام بل در ہر نظر ہر عارف تام صالحی کہ
سلوک کردہ باشد وراہ حق شناختہ باشد ومقامہای مخافت وہلاکت طی نمودہ باشد جز مرشد
حقیقی نمی آید باید کہ در صحبت ادبی مکابرہ لم وکیف پناہ گیرد تا از مقربان حق جل وعلا باشد و
نظر بر ذکر وفکر خود نہ اندازد وخود را درمیان نہ بیند بلکہ تصرف پیر ومرشد انکارد تا ذاکر کامل
گردد جانم نمی گویم کہ بر صحبت ظاہر اکتفا نماید بلکہ لحظہ بلحظہ رابطہ قلبی را کہ درو اثر تمام است
دخل دہد کہ لا یدخل بین قلبک وبین الشیخ غیر الشیخ ومشہور است کہ ہر کہ با کسی بود او بادی بود
ہر کہ بخیال کسی باشد او بخیال وی باشد۔ بادشاہی بود کہ غلامان ملیح الوجہ واحسن الصورت بسیار
میداشت اما شفقت بر غلامی کہ قبیح الصورت بود میداشت یاران وغلامان دیگر غیبت
بادشاہ میکردند وباہانت دلبستگی در ربط قلب کہ با چنین غلام بودہ مشغول می بودند بادشاہ را
اگرچہ معلوم بود بزبان نمی آورد ودل براہانت ایشان نمی نہاد روزی بادشاہ در سفر بیرون آمدہ ہوا
گرم بود زیر درختی ایستادہ شد نظر بہ طرفی بکرات ومرات کرد چونکہ مطلوب چیزی داشت آنغلام
بغیر فرمان بادشاہ اسپ دوانید وبطرفیکہ بادشاہ نظر میکرد بر رفت ومقصود شاہ پیش شاہ آورد
بہ پیش از دوانیدن اسپ غلامان کہ حسد باو داشتند ہمہ در خندہ شدند ومیگفتند کہ بادشاہ بر این
چنین احمقی کہ کارہای یادہ دارد نظر دارد تا چون آنغلام پیش بادشاہ آن چیز را بیاورد بادشاہ فرمود
کہ من بتو نفرمودہ بودیم چگونہ دریافتی کہ این چیز را میخواہم غلام گفت دیدم کہ حضرت بار بار نظر بطرف
آن میکردند دانستم کہ نظر کردن بادشاہان بے غرض نبود لاجرم اسپ دوانیدہ پیش آوردم بادشاہ
بغایت خوشنود شد وگفت اے یاران وغلامان انصاف کنید کہ شما بخیال خویش مشغولید واز خیال
ومقصود من خبر ندارید وآین غلام چہ قدر خیال من دارد پس کسے کہ در خیال کسی باشد وی چرا در

خیال او نباشد پس العزیز چون غلام بادشاہ دنیوی از ربط دلی ملہم بصواب شد پس کسے کہ ربط قلب او باو ست کہ یذکرون اللہ قیاماً وقعوداً وعلی جنوبہم یتفکرون چرا نہ ملہم بصواب شود آنچہ گمان کند در حق بود و کسے کہ پیش او ظن آرد موافق ظن او ظاہر گردد و علم خیر و شر دیگرے چرا نشود پس معلوم شد کہ این میسر نبود مرید از اگر بواسطہ ربط با پیر یعنی اگر مرید را ربط دل با پیر کمال بود الہام روح پیر آگاہ شود و بیر ربط قلب اگر ہزار مرتبہ پیر پیر بگوید ہیچ الہامی در دل او نہ آید ہر گرا ربط با پیر بسیار نعمت مدد پیر روی بیشمار فاما پیر و مرشد یکہ بمقام ارواحنا اجسادنا و اجسادنا ارواحنا رسیدہ باشد نہ مرشدان این زمانہ کہ ضال و مضل اند و از خدا بیگانہ در مکر و حیلہ میگذارند جانم بہ یقین معلوم است کہ در میان خطرہ رحمانی کہ عبارت از علمی است کہ می اندازد آنرا خدا تعالی از غیب در دلہای اہل قرب و حضور بغیر واسطہ و نفس را مجال سرکشی نمی ماند و در میان خطرہ شیخ ہیچ فرق نہ عزیز من میان خطرہ رحمانی و الہام فرق نہ مگر عام و خاص کہ الہام بواسطہ ملک میشود و خطرہ رحمانی بیواسطہ و خطرہ ملکی کہ طرف عبادت میکشد و خطرہ نفسی کہ بسوی دنیا و حب جاہ وغیرہ و خطرہ شیطانی بسوی معاصی میکشد معلوم است فاما چون طالب مبتدی باشد و ہیچ فرق نداند باید کہ ہمہ خواطر را راہ ندہد تا کہ بمرتبہ اعلی رسد جانم اگر کسے صایم الدہر و قایم اللیل و عالم التفاسیر و الفقہ و الحدیث باشد بغیر ارادت پیر طریقت و بیر ربط قلب از اہل طریقت نگردد لہذا مجتہدان شریعت با پیران طریقت بیعت کردند و بعلم خود بسندہ نکردند اگرچہ در علم فایق بودند زیرا کہ درین راہ اسناد مسلسل و معنعن متصل بحضرت رسالت پناہ صلعم شرط است کہ حق سبحانہ فرمود یا ایہا الذین آمنوا اتقوا اللہ وابتغوا الیہ الوسیلۃ و آن پیغمبر ما است صلعم و از پس او نایبان او و المنائب کالمنیب قول علیہ السلام الشیخ فی قومہ کالنبی فی امتہ در شان ایشان است لا یساوی دینکم حصّا

---

۵۱ یاد خدا میکنند را ایستادہ و نشستہ و پہلو زدہ و تفکر می کنند ۵۲ ارواح ما ابدان ما اند و ابدان ما ارواح ما ۱۲ ۵۳ نہ مساوی خواہد شد دین شما برابر سنگریزہ اگر باقی ماند دین شما بغیر شیخ پس ہر کہ اعتماد کرد بر علم خود و قرار گرفت بر عمل خود و نگرفت کسی را مرشد و شیخ کہ اسناد او مسلسل و معنعن و متصل با آنحضرت صلعم باشد پس بیشک گمراہ شد و گمراہ کرد بسیار خلق را ۱۲

نوبقیتم بغیادا لشیخ ممن اعتمد علی علمه واستقر علی عمله ولم یاخذ شیخا ومرشدا یکون اسناده
مسلسلا ومعنعناه ومتصلا بحضرة النبی فقد ضل واضل کثیرا من الخلق . والسلام علیکم وعلی من لدیکم

مکتوب سوم در ترغیب رابطہ قلب

محبوب اللہ سلامت از دل کہ رئیس اعضا است حالت اینجانب پرسید چون ہر کہ با کسی بود او
با وے بود وہر کہ بخیال کسی باشد وے بخیال او باشد فاما مراد این نامراد جز این نیست کہ قوت خود
ورائے ذکر اللہ دیگر نکند وبتمام غیرت عشق از فقر وفاقہ اعراض نماید کہ حدیث نبوی است من[1]
کان اللہ کان اللہ لہ وعالی ہمت باشد کہ از مرتبہ ابراریت برون آمدہ ہمنشین مقربین شدہ از
دنیا گریزان باشد وبگوشہ چشم ننگرد ودر مشاہدہ حق مستغرق باشد العزیز تا کہ درین کار در نیاید
ہرگز نداند ذاق من عرف وذکر حق را درین راہ فرض داند واز صحبت نادان ونامحرمان کہ
غافل اند ودر ہذیان عمر بسر میبرند بلکہ عاشقان را مخنہ زند ومجنون میگویند دور باشد ؎

لقاء الخلیل لیس یفید شیئا[2]	الا الهذیان من قیل وقال
فلا تصحب مع الانسان الا	لاجل العلم او اصلاح حال

ودر عمل کہ دران رویت نباشد کہ مقولہ مشائخ است ہر کہ در رویت خود بود در رویت او نشود بل[3]
کان ذاکر للہ لا بنفسہ خود را انداز د جائم خطرات ہر چند کہ مثل سیل دریا بسر دل می آیند فاما چون
ارادۃ اللہ غالب است او را جنبیدن نمیدہد این جادم درکش وہیچ مگو اختیار مختار لیست کہ اختیار
اختیار اوست ورائے راے او ہر چہ خواست کرد وہر چہ نخواہد نکند ومعلوم ضمایر صفا وذکا باد کہ
الملوک اذا دخلوا قریۃ افسدوہا یعنی چون شاہ عشق در قریۂ دل خیمہ زند فساد آرد وبرہم زند بس[4]

[1] ہر کہ باشد برای خدا باشد خدا برای او ۱۲ [2] ملاقات دوست فائدہ نمیدہد چیزی را بجز گفتگوے ہذیانی لہذا ہمنشین کسے
مشو مگر برائے علم یا اصلاح ۱۲ [3] بلکہ باشد ذکر کنندہ برائے خدا نہ برائے نفس خود ۱۲ [4] بادشاہان چون داخل
می شوند در دیہی خراب می سازند او را ۱۲

جوانمرد باید که آن همه بلا وجراحت را فلاح وراحت خود شمرده انگیز نماید تا مرتبه ولایت حاصل آید ؎

ما بلا بر کسی قضا نکنم	تا ورا نام اولیا نکنم	این بلا گوهر خزانهٔ ماست	هر کسی را گهر عطا نکنم

پس رهروان راه عشق را اتم مقاصد واهم مطالب اینکه قبض وبسط که از معشوق حقیقی وارد شود اورا همچو شیر وشکر دانسته شادان ومتلذذ باشند پس وپیش نکنند بلکه قدم پیش نهند وریاضت شاقه که از مرشد رسیده باشد بی شائبه ریا بجا آرند ووسواس جان رفتن وماندن را راه ندهند ؎

جان بجانان ده وگرنه از تو بستاند اجل	خود تو منصف باش حافظ این نکو یا آن نکو

دمقدمه پانچ بهوپ که در دوهره خود نگاشته بودند که نمی میرند ودر خطره می اندازند جانم این خطره را خطره دانند واز ین خطره بے خطره مانند جانم جد وجهد می باید چندان که شاید وانشاء الله این نادان قصد طرف فتحپور داشته است مقدمه های که دران محنت کم وحصول مطلب زیاده تلقین خواهد کرد زیاده دعا فقط

مکتوب چهارم در اینکه هر که از غفلت گذشت بحق پیوست

حقایق ومعارف آگاه برگزیده اله مقبول حق حافظ شهاب الدین حرمتی چند از فقیر حقیر درویش درالرشی خاکپای فناکیشان خادم درویشان مطالعه نماید مولوی معنوی می فرماید ؎

چیست دنیا از خدا غافل بدن	نی قماش ونقرهٔ وفرزند وزن

جانم هر که از غفلت گذشت بیشک از دنیا گذشت وبحق پیوست وآنکه بحق پیوست لله الملک کله برابر ادهم ملک گذشت پس باید که چنان کوشد که از نظر خود خود را بپوشد یعنی در هر چه باشد در دباشد وبر هر چه باشد برد باشد جانم چنین شخصیکه باهر اران تعلق بے تعلق باشد ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء ؎

نی ریاضت باید ونے طاعتی فضل ساعت کار صد ساله کند	فضل باید گرچه باشد ساعتی نار ابراهیم را لاله کند

برادر من نزول این طائفه از حقیقت بجز از ذهول غفلت چیزے دیگر نیست ؎

	ہمہ دم کافر است اما نہانست		ہر آنکو غافل از حق یکزمانست	

پس چنان سعی کند کہ نفس ہیچ گاہ بغفلت بر نیاید حتی کہ از کوشش در گذرد تا داند کہ اذا تم الفقر فہو اللہ و اینما تولوا فثم وجہ اللہ چہ اشارت می کند چنانچہ شاہ اشرف جہانگیر میفرماید ؎

دل اگر دانا بود اندر کنارش یار ہست		چشم اگر بینا شود در ہر طرف دیدار ہست
گوش اگر شنوا بود جز نام حق کے بشنود		ور زبان گویا بود در ہر سخن اسرار ہست

اگر چہ یقین است کہ آن برادر را این شیوہ مشہود است اما برای تاکید این دو کلمہ نوشتہ شد والسلام

مکتوب حضرت شاہ عبد اللہ بہ شاہ صبغۃ اللہ قلندر در تاکید التزام وظایف وغیرہ

سالک مسالک راہ حق آگاہ میان شیخ صبغت اللہ جیو سلمہ اللہ تعالیٰ از فقیر عبد اللہ بعد ادعیہ خیریت و مسرت دارین مطالعہ نمایند کہ خط بہجت نمط مشتمل بر رسید بقصبہ کاکوری بعد مدت در انتظار تمام رسید او سبحانہ تعالیٰ ایشان را معہ وابستگان خوش داشتہ با یاد خود بطریق بزرگان بفضل قلندران شاد و آباد دارد از مکروہات زمانہ و مکاید زمانیان مامون و محفوظ دارد بہ بنہ وکرمہ در ہمہ کار و بار محرک حقیقی را ملحوظ داشتہ محظوظ باشند و بذکر و فکر بودہ باہمہ و بے ہمہ گذرانند و وظایف را لازم دارند تا ببرکت آن بکشایش خوش و خورم اوقات بسر برند از شاد باری و کاین من دابۃ لا تحمل رزقہا اللہ یرزقہا و ایاکم نصب العین باشد و قول مولوی رومی کہ ؎

	فکر ما در کار ما آزار ما		کارساز ما بفکر کار ما	

و این فقیر بدستور سابق بتوجہ حضرت پیر دستگیر قدس سرہ شاکر است و بیاد او دایما مجموع

[۱] متولد سنہ ششصد و ہشتاد و ہشت و متوفی بست و ہفتم محرم سنہ ہشتصد و ہشت عمر یکصد و بست سال مزار در کچھوچھہ ضلع فیض آباد ۱۲ [۲] ہسوی عظیم آبادی خلیفہ حضرت شاہ شکر اللہ قلندر کاکوروی [۳] از نبایر حضرت مخدوم شیخ سعدی کاکوروی مرید و خلیفہ و جانشین و تربیت یافتہ عم خود حضرت شاہ شکر اللہ قلندر بودند وفات ایشان بہ بیستم دہم محرم سنہ یکہزار و دو صد و یازدہ شد مزار در شیخ سعدی محلہ متصلات کاکوری ضلع لکھنؤ است ۱۲ [۴] و چند انداز چوپایہ ہا کہ نمی بردارند رزق خود را و اللہ روزی میرساند او شان و شمارا ۱۲

خاطر آن شاہد ناظر ہمہ دوستان زاندام در شہودِ خویش دارد و حسب تحریر شجرہ سلاسل قادریہ وچشتیہ بدستخط خود معہ ہر دو دامنی مصحوب حق آگاہ شاہ ریاض الدین فرستادہ باید کہ دامنی پنجہ دار فقیر بر دست سعیدہ ہا داشتہ استغفار و کلمہ طیب و کلمہ توحید و کلمہ شہادت خواندہ و تلقین امر و نہی نمودہ و اقرار قبول بیعت از طرف این جانب نمودہ بپاس انفاس آگاہ گردانند و آبور درود و کلمہ طیب و تسبیح مشغول نمایند و درود و کلمہ را تا یک لکھ و بیست و پنجہزار رسانند اوسبحانہ ببرکات انفاس نفیس ظاہر و باطن خیر نماید باقی خیریت و خیر باد فقط

مکتوب حضرت شاہ صبغت اللہ قلندر بحضرت شاہ میر[1] قلندر کاکوروی

در تعلیم فنا و تاکید مراقبہ

یار باصفا محب باد فا سلامت از دعاگو دعای ذوق و شوق درشوق برسد جا نمن فقیر را متوجہ حال خویش دانند و خود را ہمہ وقت بمراقبۃ الحقایق[2] خوش و خورم دارند و یار ہمہ وقت نزدیک یار است و یار را آنچنان باید دید کہ بجز یار ہیچ در نظر و در دل نیاید و ہستی خود محو در ہستی یار باید کرد تا کہ شکوہ شکایت برخیزد حق تعالی آن یار را در ہستی خویش محو در محو گرداند و اینجانب کے میخواہد کہ یار باصفا از نظر دور باشد ہر چند کہ از نظر دور اند لیکن از دل نزدیک انشاء اللہ تعالی این دوری ہم دور میشود خانقاہ تیار میشود ما ہمہ یاران یکجا خواہم ماند و این فقیر ہیچ سرمایہ ندارد بجز آن یار باصفا و السلام علیکم۔

---

[1] برادر خورد حضرت شاہ محمد کاظم قلندر بودند ولادت ایشان در سنہ یکہزار و یکصد و شصت و چہار گردید تربیت و تعلیم و اجازت از برادر بزرگوار خود یافتند اما بیعت و خلافت از حضرت شاہ صبغت اللہ قلندر میداشتند وفات ایشان بعمر ہشتاد سال بہشتم جمادی الاولی روز دوشنبہ سنہ یکہزار و دوصد و چہل و چہار گردید مزار اندر روضہ برادر بزرگوار خود است ۱۲

[2] طریق شغل مراقبۃ الحقایق اینست کہ تمام کلیات را از فوق الفوق و تحت التحت و انچہ درین ہر دو است خارجی باشد یا ذہنی دل قبول کند یا نکند مُجملہ را خیال وجود خود کند باین نسبت کہ وجود من است ۱۲

مکتوبات حضرت شاہ میر قلندر منشی فیض بخش کاکوروی[1]

مکتوب اول در تعلیم شغل کلمہ طیبہ

بعد حمد و صلوٰۃ بآن برادر شفیق حال فقراء محبوب مرشد ما از فقیر نالایق دعاء سلامتی جان و تن
و حسن عاقبت و ترقی ظاہر و باطن موصول باد خطوط رسید ند بسبب بیماری و کم فرصتی اتفاق جواب
نشد رسیدن این خط بسیار باعث جواب شد ناچار تحریر می آید شواغل دنیا باعث تفریق دل
است و دل یکسو شدن بدون رفع حب این عالم میسر نمی شود لہذا فقرا ترک این کارخانہ کردہ
عزلت اختیار نمودہ ہمگی تمام و کمال بطرف دل متوجہ شدند و چیزی حاصل کردند مگر آنکہ ہمہ عالم را
ترک و تجرید مشکل است البتہ چیزی باید کرد کہ نسبت بغیب فی الجملہ حاصل شود بعد مرگ آن تخم شجر
کامل خواہد شد اکنون شغلی مینویسیم آنرا مداومت کنند شاید رفتہ رفتہ انجذاب پیدا شود اول بدل
خود متوجہ شدہ اندک حبس دم کردہ کلمہ لا الہ الا اللہ بر دل ضرب دہند بطوریکہ کسی ازان آگاہ نشود
و دل را فراخ تصور کنند بلکہ بخیال و تصور آن کلمہ را بگویند و یا آنکہ بدانند کہ دل میگوید بعدہ بر
معانی آن نظر بکنند و نزدیکی و قرب او سبحانہ بطور اہل وحدت وجود خواہ بطور شرع در خیال آرند و
ہر روز ذکر زیادہ کنند اگر امروز بصد رسد روز دیگر دو صد خواہ سہ صد برسد و اگر توانند
بجہر ہم بکنند و صورت مرشد را خیال کنند البتہ کیفیتے پیدا خواہد شد و موانع آن کیفیت خواطر
انداز خود دور باید کرد لیکن دور کردن از احاطہ بشر ممکن نیست مگر حدیث نفس و خیال فضول
البتہ دور می شود و ہمگی رجوع بخدا با لحاح تمام و قصد تام کنند و از طرف خود کسی را رنجی نرسانند
خواہ بزبان یا از دست بلکہ بمقدور خود نفع و فائدہ رسانند روز بروز انشاء اللہ تعالیٰ حلاوت
بدل خواہند یافت و مزہ آن بقوی و اعضا سرایت خواہد کرد فقط

[1] ملکزادہ ایشان از قرابتیان و یاران خاص حضرت عارف باللہ بودند مثنوی باغ و بہار در حالات حضرت عارف باللہ از ایشان یادگار است حالات ایشان در تذکرہ مشاہیر کاکوری توان دید ۱۲

مکتوب دوم در تعلیم ورد برائے کشائش رزق

محب فقرا برادرم میان فیض بخش جیو سلمہ از خیر اندیش میر محمد دعاہای ترقی ظاہر و باطن مطالعہ فرمانید رقعہ ہاے متواتر رسید ند بدریافت احوال آنجا و تنگی اخراجات دل متعلق میباشد او سبحانہ سببے سازد کہ رفع عسرت شما بود بالفعل برای رفع ہجوم تفکرات از قلب بسند صحیح از حدیثے کہ بمن رسیدہ برای شما تحفہ میفرسیم این را ورد باید کرد ہم برای کار آخرت و ترقی امور باطن است و از احادیث ثابت شدہ کہ کشندہ رزق است و آن اینست سبحان اللہ وبحمدہ فرمود آنحضرت صلعم کہ این کلمہ سبک ست برزبان و گران در میزان وظیفہ آن از صد کم نیست صبح و شام و اگر ہزار بار بگوید فایدہ رزق زود مرتب شود این فقیر ہم در ورد میدارد فوائد بسیار در وقت عمل معلوم خواہد شد و فلاح و عسرت بر بشری آیند و میروند آن برادر قدم خود ثابت دارند و دل خود را ہر قدر کہ میسر شود بخدا مشغول دارند کہ این مشغولی بکار خواہد آمد باقی خیر باد فقط

مکتوبات حضرت شاہ حسین بخش شہید کاکوروی

مکتوب اول در بیان معنی آیہ انا ربکم فاعبدون واقسام معرفت

حامدا و مصلیا از خاکپای درویشان فقیر حسین علوی بخدمت سید مقبول میان آل رسول سلمہ اللہ تعالی بعد از سلام مسنون باشتیاق ملاقات مشحون عرض کردہ می آید کہ محبت نامہ رسید و بر احوال

عہ ابن حضرت شاہ میر محمد قلندر کاکوروی ولادت ایشان در سنہ یکہزار دو صد و سہ ہجری شد تعلیم علوم از برادر بزرگوار عم زاد خود حضرت مولانا شاہ حمایت علی قلندر یافتند و مرید و خلیفہ جانشین والد خود بودند نیز اجازت سلسلہ چشتیہ از حضرت شاہ نیاز احمد بریلوی میداشتند شہادت ایشان بحالت نماز بمقام رسول آباد ضلع مین پوری بہ بست و نہ جمادی الاولی سنہ یکہزار و دو صد و پنجاہ و ہشت گردید مزار در شہر اٹاوا است ۱۲

مندرجه آگهی بخشید آنچه بیان اخوت بسبب قرب وجوار وطن و بہ نسبت تلمذ از یک استاد فرموده اند بجا است قطع نظر از ان اخوت اسلام بر جمیع نسب غالب بود امید وارم که این محبت اسلامی فیما بین در دنیا و آخرت ثابت ماند اللهم آمین آنچه فرموده اند که آیۂ کریمه انا ربکم فاعبدون را چه معنی فهمیده اند این فقیر در خود لیاقت آن نمییابد که از امثال این چنین کلمات حرفی گوید مگر از کتب مشایخ عظام بر سبیل نقل معروض میدارد که چون در تفسیر کریمه ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون کلمه الا لیعرفون آمده باشد در تفسیر فاعبدون کلمه فاعرفون میتوانم گفت زیرا که عبادت بے معرفت حاصل نمیشود و ازینجا گفته اند که زاهد جاہل به آرامد تا زهدش بکفر نه انجامد پس عبادت را معرفت شرط است و بعلاقه شرطیت اطلاق عبادت بر معرفت جایز بود اما معرفت بر دو نوع بود یکے استدلالی و آن معرفت عامه است که هر مومن را بتوفیق الهی جل ذکره حاصل میشود و مریدرا برای سلوک راه بر سنجر اند بلکه ابتدای سلوک ازین معرفت بود که در خاطر بنده صالح میگذرد که من خود را غریق انواع نعم از حیات و قدرت و سمع و بصر وغیره می بینم و میدانم که این نعمای غیر محصور البته از منعمی است که حی و قدیر و سمیع و بصیر بود پس شکر این چنین منعم واجب باشد و آن منحصر در اطاعت فرمان رسول ویست صلعم و این معرفتی است که هر کس بنور عقل از تامل در مصنوعات بسوی صانع استدلال می تواند کرد لیکن ادای شکر صانع باطاعت رسول علیه السلام کار مومن است حیث[1] لا یسع المومن جهلها بل لا ینعقد الایمان بدونها و ذالک فضل الله یوتیه من یشاء دیگر وجدانی و آن معرفت خاصه است که حاصل نمی شود مگر باطاعت کاملی که نشیب و فراز سلوک دیده و گرم و سرد ریاضت چشیده در رنج و راحت مجاهده کشیده از خود گذشته بحق رسیده باشد تا این هستی اعتباری در نور تجلی احدیت فانی شود و بحق باقی گردد و شک نیست که این معرفت بکمال نرسد مگر باطاعت رسول و اتباع به سنت وی صلعم برادر من سخن درین محل به اطناب رسید و بتطویل انجامید امید وارم که از ان ملول نباشند و از فقیر عفو فرمایند و همیشه ازین چنین عنایت شاد نموده باشند۔

[1] چنانچه مومن را ممکن نیست جهل او بلکه بغیر او ایمان منعقد نمی شود و انیست فضل خدا هر که خواهد میدهد ۱۲

مکتوب دوم در ترغیب عبادت و تعلیم وظائف

نحمده و نستعینه و نصلی و نسلم علی نبیه و آله و اصحابه و اتباعه اما بعد از فقیر حسین علوی بعزیز دلها سید آل احمد جواب سلام و دعای ترقیات بمدارج عقبیٰ و اصل باد خط رسید از دریافت خیریت آنعزیز مسرور شدم چون دانسته اند که مرا معبود لیست وحده لاشریک پس باید که همگین همت خود در عبادت او تعالیٰ شانه مصروف نماید و در نیوقت شیطان و برادر او نفس البته مزاحم خواهد شد باید که در حصار تقویٰ دور از خلق بترک دادن دنیا نشیند و هیچ اندیشه نکنند که مرا از رزق و دیگر احتیاج چاره نباشد و آن بے آمیزش به اهل دنیا بدست نمی تواند آید بل توکل بخدای عزوجل باید کرد و جمله امور دنیوی بدو تفویض باید نمود و اگر نفس کاهلی آرد و اظهار ضعف خود نماید باید که او را از موت و عذاب قبر و هول قیامت و مصائب آخرت بترساند و بانواع کرامت از بهشت و حور و غلمان که نتیجهٔ عبادت است امیدوار سازند تا بسوی خیر و طاعت رجوع کند و نشاط در عبادت بیفزاید و هر خطره که بسوی عبادت راغب نماید پیروی آن نماید که آن خطره ملکی است و هر خطره که حظوظ غافله را تقاضه کند و بمنافع دنیوی مایل سازد آن خطره نفسانیست که طالب را از عروج بمراتب اعلیٰ بنزول جانب منازل ادون باز میدارد و هر خطره که بسوی معاصی و مناهی میکشد خطرهٔ شیطانی است نعوذ بالله منه بالجمله ارباب سلوک فرموده اند که به موجب خطرهٔ ملکی کاربند و خطرهٔ نفسانی و شیطانی را بنور ذکر از خود دور کند هر چند که خطره نفسانی بنور ذکر دفع نمیشود لیکن صولت او البته نقصان می پذیرد چرا که نور ذکر حمایت ذاکر مینماید و در حقیقت هیچ چیز مخرب و مضر تر از تفرقه و هجوم خواطر نیست و بیشتر سبب هلاکت سالک همین خطرات نفسانی و شیطانی بود و نجات ازان میسر نشود مگر بذکر نفی و اثبات و یاد داشتن موت و انواع سکرات و غمرات و ضغطه قبر و بیقین دانستن که حق جل و علاء بر جمیع خطرات باطن من و بر جمیع افعال و اقوال من و بر تمام حرکات و سکنات من آگاه است و ذرهٔ از حضرت او تعالیٰ پوشیده نه و دو فرشته او هر ساعت

کتابت اعمال خیر و شر من میکنند تا که دل بر ذکر آرام یابد و مواظبت بدان نماید و تا تواند هنگام ذکر جہر آ و سرّا در باطن برای دفع خطرات تحت لا نفی آن کند و زیر الا اللہ اثبات محبت حق نماید و درین ذکر تصورات بسیار است انشاء اللہ تعالیٰ تعلیم ہر تصور بر وقت خود کردہ خواہد شد فی الحال این قدر باید کہ بعد صلوۃ خمسہ و ادای نوافل اشراق و تہجد و اوراد با تورہ کہ بعد ہر نماز آموختہ اند و اوراد صبح و شام بذکر مشغول شوند و اوقات مبارک مروی از مشایخ برای ذکر جہر بعد تہجد و بعد مغرب است و باید کہ رو بقبلہ با طہارت ظاہر بجلسہ صلوۃ بعد دو تر کہ سہ و پنج و ہفت و نہ و یازدہ است مثلاً و در خلوت بیرون از آبادی بعمل آرند و ہر حال کہ بر دل یافتہ شود نگاہدارند اگر راحت و اطمینان و لذت یابند شکر الٰہی بجا آرند کہ دلیل بر قبول است والسلام

مکتوب سوم در جواب سوال از حال قلندران

سید مقبول میان آل رسول سلام علیکم و رحمۃ اللہ و برکاتہ آنچہ پرسیدہ اید کہ ابتدای حال قلندران چہ باشد جواب آن بمشافہہ تعلق دارد مگر این قدر گفتہ می آید کہ سخت ترین حجابہا و محکم ترین نقابہا خودی است یعنی دانستن و نسبت کردن وجود را بخود پس اول ایشان ازین حجاب بیرون می آیند پیش از بیرون آمدن ازین حجاب بہر چہ مشغول شوند زندقہ دانند و شیطنت خوانند بعد ازان بکاری مشغول شوند کہ بر نفس ثقیل بود و تزکیہ او از اخلاق ذمیمہ حاصل آید پس قلب را از اندیشہای لا یعنی و جمیع ہموم دنیوی و میلان او باہل دنیا تصفیہ بخشند بعد ازان سر را از غوغاے ماسوی اللہ اگرچہ عقبیٰ و بہشت و نعمای اوست خالی فرمانید تا روح را عشق بمبدا خود حاصل آید و بنور مشاہدہ متجلی گردد ؎

بعد ازین ما و ساقی و مطرب	بعد ازین ما و مستی و خمار

و آنچہ فرمودہ اید کہ قلندران ترک واجبات و فرایض می پردازند و از عبودیت بر آمدہ ادعاے معبودیت کنند جواب آن چہ گفتہ آید مریدان خاندان و سلاسل عالیات قادریہ و سہروردیہ و

نقشبندیہ موجود اند کہ مرتکب انواع منہیات وممنوعات شرع میشوند وبکلمات کفر والفاظ شیطانی عادت گرفتہ اند بادعای اینکہ معنعن از مشایخ ما چنین رسیدہ است وحالانکہ نہ چنین است علےٰ ہذا القیاس مریدان خانوادہ قلندریہ کہ صحبت مرشد نیافتہ اند واگر یافتہ اند اطاعت ارشاد پیران نکردہ اند بانواع مناہی مرتکب میشوند و آین فقیر اگرچہ باداب واسرار دیگر طرق نیز مجاز است لیکن گذر ان خود بر طریقہ قلندریہ وقادریہ میدارد والسلام۔

مکتوب چہارم در علاج سرکشی نفس

حامدًا ومصلیًا برادر دینی وغمگسار یقینی سید حسینی سلمکم اللہ تعالیٰ خطی کہ فرستادند رسید بدر یافت صحت وعافیت ایشان شکر الہی بجا آوردم آنچہ شکایت از نفس خود کردہ اند کہ اطاعت نمیکند معلوم نمایند کہ سرمایہ جملہ بیدولتی واصل ہمہ بدبختی خویش ہمین نفس کافر کیش است کہ ہردم مرادے جوید ومطلوبے خواہد تا این بدبخت ہمراہ است حال سالک بغایت تباہ است سزای او ہمین باشد کہ بمراد خود نرسد ومطلوب خود نیابد بزرگان فرمودہ اند کہ تا این کافر مصاحب حاضر حضور است سالک از دولت سرمدی دور است نقل کنند کہ خواجہ طیفور بسطامی خداوند عزوجل را بخواب دید گفت کیف الطریق الیک فرمود دع نفسک وتعال وآنچہ مینویسند کہ موجب ارشاد ادای نماز میکنم لیکن دل در پریشانی میباشد این پریشانی ہم ازانجہت است کہ مطاوعت نفس میکنند اگر در پے مراد او نروید وخطرات اورا سماعت ننمائید آن کافر فی الجملہ از ایشان مایوس گردد زینہار زینہار کہ مطاوعت آن کافر کنند وازین خطرات پریشان او از اصل کار خود کہ عبادت است باز بانند زیرا کہ غایت مراد او ہمین است بلکہ بر خلاف مراد آن کافر در عبادت افزائید وامیدوار وصول بمطلوب باشند کہ چون خداوند جل وعلا بدن شمارا توفیق قیام ورکوع وسجود دادہ است عنقریب نفس بدبخت رانیز مقہور خواہد گردانید واگر بہ بینید کہ بدن از عبادت نماز ماندگی آوردہ است بذکر مشغول شوند وہر گاہکہ از ذکر جلی ماندگی حاصل آید بذکر خفی پردازند تا مصاحب کافر فرصت گفتگو نیابد وطلب

حاجت خود نماید چه این بدبخت فرصت طلب است و شیطان هر دم مددگار او می باشد پس در حصن حصین نماز و ذکر فارغ البال ازین هر دو بدکار می باید ماند و برای حاجات لابدی مثل طعام و لباس از زن و فرزند خود استعانت و استخدام باید کرد تا فراغ خاطر دست دهد و اگر توانند برای چندے باین طرف بیایند که من از معاینه صلاحیت ایشان مسرور گردم و بر کناره دریای جمن که یک مکان فراغت است دو سه چله خالی از اغیار بنشینند تا آنچه مقصود دلی است بحصول انجامد والسلام مع الاکرام۔

مکتوب پنجم در مسنونیت زیارت مزارات

السلام علیکم و علی من لدیکم فقیر درین ایام فرصت یافته بقصد زیارت زندگان جاوید که در خلوتخانه قبور بوصال حق مسرور اند تا فتحپور رفتم و هر جا که از نہا نشان یافتم زیارت کردم و چون ماه مبارک قریب بود معاودت کردم برادران همطریق مولوی محمد اسمٰعیل مرحوم برای ملامت و مطاعن در فتحپور برای این بنده ہجوم کرده بودند و بانواع کلام درشت در زیارت بزرگان و قدمبوسی ایشان تکفیر نمودند و من نمیدانم که سبب اینهمه مطاعن چه بود زیارت مقابر مسلمین خود مسنون است خصوص مقابر کمّل اولیاء الله که جای نزول رحمت است و شعور ایشان بکسانیکه برای زیارت می آیند در حدیث صحیح وارد شده است لیکن چون ایشان مذاق صوفیه ندارند سکوت در زیدم اما مشایخ صوفیه روایت کنند که قیل[1] لرسول الله صلعم این الله تعالیٰ فقال فی قلوب عباده گویند که روزے حضرت بایزید بسطامی رهروی را دید پرسید که کجا میروی گفت بحج بیت الله گفت چه زاد داری جواب داد که هفت درم فرمود که آن زاد بمن ده و هفت بار طواف من کن که ادای حج کرده باشی۔ و چون اهل محبت نیستند از درد محبت خبر ندارند که عاشق اگر بدید ار دوست راه نیابد به دیوار و در گردد ؎

اطوف[2] علی جدار دیار لیلی	واقبل ذا الدیار وذی الجدار

[1] گفته شد برای رسول الله صلعم که کجا است الله تعالیٰ پس فرمود که در قلوب بندگان خود ۱۲
[2] طواف میکنم گرد دیوار دیار لیلی و می بوسم صاحبان دیوار و دیار را و محبت دیار قلب مرا مشعوف نساخت بلکه محبت آنکه در وساکن است ۱۲

ولکن حب من سکن الدیار	وما حب الدیار شغفن قلبی

مکتوب ششم در بیان خلوت و تعلیم اذکار

دوست حقیقی و محب تحقیقی سید مظفر علی رضی اللہ عنکم دیروز میان سید علی بر مکان فقیر آمدند بعد بیان خیر و عافیت آن دوست گفتند که فی الحال بر کنار دریای جمن جانب مشرق از بلده اٹاوا از غوغای خلق خلوت گزیده اند الحمد للہ ثم الحمد للہ این فقیر بمقتضای محبتی که دارد سخنی گوید اگر درین خلوت بگوشه دل نشینند فهو غایة المراد و آن چنانست که بزرگان فرموده اند که خلوت اگر بطلب حق است باید که آن حجره را گوشه تابوت و کنج لحد تصور نماید و نگذارند که گرد تعلقات و محسوسات از روزن حواس باندرون دل راه یابد و خلوت از خود و از نسبت خود بخود حاصل آید و اگر برای طلب جاه و حصول منصب دنیوی در جوع خلق است نعوذ باللہ منه پس نتیجه این چنین خلوت شیطنت بود ؎

سگے نشسته ز استاده سرفراز تر است	شود ز گوشه نشینی فزون رعونت نفس

باید که ترک این خلوت نماید برادر من وجود حقیقی از یکے بیش نیست و آن وجود حق است که بچندین هزار صورت در رسیده هزار عالم جلوه می فرماید ؎

ظاهر شده آن نور بانواع ظهور	در کون و مکان نیست عیان جز یک نور
توحید همین است دگر وهم و غرور	حق نور تنوع و ظهورش عالم

غایت کار سالکان طریقت وصول بحقیقت توحید است تا غیر و غیریت از نظر ایشان فانی گردد پس هر چه بینند حق بینند و هر چه دانند حق دانند و این دولت بدست نیاید مگر بذکر پس درین خلوت بملازمت ذکر باید گذرانید و مشایخ رحمهم اللہ فرموده اند که ذکر مامور به بر سه نوع است یکے ذکر اسم اعظم که سی بار گوید یا حی یا قیوم[1] لیس کمثله شیئ و هو السمیع البصیر بعده یکبار گوید یا ذو الجلال والاکرام دیگر ذکر ملکوت که بست و یکبار گوید سبحان اللہ والحمد للہ ولا اله الا اللہ واللہ اکبر

[1] ای زنده و قایم نیست مثل او چیزے و او شنونده و بیننده است ۱۲

ولاحول ولاقوۃ الاباللہ العلی العظیم بعدہ یکبار گوید رب انی مغلوب فانتصر خیاد ہند اسیوم ذکر توحید کہ نہ مرتبہ گوید
لاالہ الااللہ ودہم بار گوید محمد رسول اللہ واین جملہ اذکار از مشایخ چشتیہ مرویست ومرید
این خانوادہ عالی را در ابتدا بعد از بیعت باین اذکار اجازت دہند کہ در وقت سحر بآواز بلند گوید کہ
اہل خانہ وہمسایہ نیز از ان بہرہ مند شوند وتوفیق ذکر یابند وبعضی از ایشان فرمودہ اند کہ این اذکار آہستہ
بگوید اما کلمہ جلالہ کہ اسم ذات بود بجہر بخواند در خلوت حتی کہ ہر تار موی بسر و ذکر ہمہ زبان گردد و
ذاکر را از خودی در ربایدچونکہ آن برادر را نجانوادہ چشت نسبت ارادت متحقق است ازین اذکار
فائدہ کامل حاصل خواہد شد والسلام۔

مکتوب ہفتم در تعلیم ذکر نفی واثبات

بسید مظفر علی سلمہ بعد از سلام واشتیاق مکشوف باد کہ پیش ازین خطی ہمدست سید علی فرستادہ
بودم رسیدہ باشد امروز از اقربای ایشان میان پناہ علی آمدند وبتفصیل تمام از احوال آن محب
آگہی دادند باید دانست کہ ہیچ سالک بمدد ذکر نفی واثبات بدولت سعادت نرسیدہ است
وہیچ عاشق بے دوام ذکر روی وصال ندیدہ است پس سالک را باید کہ ذکر بسیار گوید جلی و
خفی ہر چہ میسر آید تا دلش ذاکر گردد وطمع او از مخلوقات بریدہ آید وہیبت او بر دل خلایق پدید
شود ونفس وشیطان از وی ناامید مانند پس ذکر از دل بہ تن در آید واز تن بخون ورگ وپے
سرایت نماید وذاکر وذکر ومذکور یکے گردد نقل کنند کہ بر سر سالکی جراحتی رسید از ہر قطرۂ خون کہ
بر زمین می آمد اسم اللہ نقش می بست بسبب آنکہ ذکرش بخون او سرایت کردہ بود ؎

در راہ مقدسش کسے را رہ نیست	وز عین جلال ہیچ کس آگہ نیست
سرمایہ رہروان کہ راہش طلبند	جز گفتن لاالہ الا اللہ نیست

از احوال خود مفصل اطلاع دہند کہ اطمینان خاطر گردد والسلام

؎۱ خدایا در دل من نیکی انداز ۱۲

مکتوب ہشتم در بیان اقرب طرق وصول بحق

سید مسعود لا زال کاسمہ مسعوداً خط رسید از دریافت خیریت ایشان مسرور گردیدم انچہ پرسیدہ اید کہ نزدیک ترین طرق وصول مطلوب چیست این بندہ نارسیدہ درین باب چہ گوید مگر انچہ از بزرگان شنیدہ است مینگارد پس باید دانست کہ اقرب وآسان ترین طرق وصول الی اللہ عزوجل ذکر است باسم ذات یا بہ نفی واثبات وقریب تر ازان ذکر شغل برزخ است پس اگر ذکر با این شغل دست دہد قریب تر از قریب بمطلوب رسد وطریق کسب آن چنانست کہ در مکانے خالے وتاریک صورت مبارک پیر ومرشد را در مخیلہ حاضر دارد وپاس انفاس کند ودیگر ہر صورتیکہ بخیال آید دفع کند تا صورت مبارک مرشد قائم گردد وبیخودی حاصل آید واز ہر بن موی ودر و دیوار آواز ذکر مسموع گردد ودرین شغل ہیچ ریاضت ومجاہدہ حاجت نیست ہمت قوی وتوجہ کامل باید بلکہ مرشدان کامل مرید را بہمین شغل تنہا بحق رسانیدہ اند وفرمودہ اند کہ دیدن عالم الٰہی کہ عالم معنی است ممکن نباشد مگر در صورت کاملی کہ مظہر تام اسم ذات بود ودرین ہنگام برای ترک عبادات غیر از فرایض وسنن موکدہ امر کنند تا کہ این شغل بکمال رسد یعنی نور درخشان صورت مبارک مرشد در آئینہ دل مرید تابد وبوجہ صفای وجہ پیر آن مرید خود را عین پیر یابد وحالات وکیفیات وذوق وشوق کہ مرشد را حاصل بود مرید را نیز بحصول انجامد بیشتر باید دانست کہ این چنین اسولہ واجوبہ از جملہ خطرات نفس کافر است کہ ایشان را ہردم مصاحب می ماند وتا کہ این خبیث ہمراہ است قطع سلوک ووصول بحق ممکن نباشد راہ بعید بود یا قریب از والد بزرگوار خود تحقیق این معنی باید کرد والسلام

مکتوب نہم دربیان بودن علم نجوم وغیرہ از علوم رویہ وتعلیم مراقبہ

حقایق ومعارف آگاہ مولوی مقصود علی سلمکم اللہ تعالیٰ از فقیر حسین بن محمد علوی بعد از سلام مسنون

مکشوف ضمیر شریف باد که نامه محبت رسید و اشغال و اعمال که از بیاض مولوی محمد عمر صاحب نقل برداشته ارسال کرده اند بملاحظه در آمد آری الکریم اذا وعد وفا اعتقاد فقیر چنانست که علم نجوم و جفر و رمل که دائره فلاطونی از انجمله است علوم ردیه بود لایق التفات اکابر نباشد و نسبت اشتغال آن بسوی ائمه اهل بیت خصوص بسوی حضرت امام جعفر صادق علیه السلام محض افترا و بهتان است چنانکه ارباب حیل که آنها را در عرف پیرزاده گویند فالنامه وضع کنند و برای ترویج آن باسماء بزرگان دین نسبت نمایند و بدان حیله مردم را فریب دهند و شک نیست که نسبت آن به بزرگان محض اتهام است و کسی که خدمت علماء دین و عرفای اهل یقین کرده باشد میداند که التفات بعلوم مذکوره موجب تاریکی در ایمان است نعوذ بالله منه پس مولوی محمد عمر صاحب که نسبت ارادت بمولانا[1] نظام الدین لکھنوی میداشت کی التفات باین خرافات داشته باشد مگر بحکم آنکه علم شے به از جهل شے است اگر در بیاض خود نوشته باشد هیچ مضایقه ندارد و فقیر نیز بیشتر ازین تضیع عمر خود باین علوم کرده و قوانین آن در کتب خود بضبط آورده اکنون دانستم که ؎

علم دین فقه است و تفسیر و حدیث
هر که خواند غیر این گردد خبیث

و آنچه فرموده اید که یکے از طرق مراقبه که از مرشدان طریقت بر سبیل اسرار یافته باشید عنایت سازند برادر من این چنین اسرار خلوت و مشافهه باید که بتصریح و تشریح گفته آید و درین محل تذکار آن فی الحقیقة افشاء اسرار بود لیکن برائے اطمینان خاطر آن برادر کلمه چندی تو سیم از آنچه مرا از حضرت والد ماجد قدس سره رسیده است بالفاظی چند الحاقی از طرف خود پس باید دانست که مراقبه نگهبانی دل است از شواغل دنیوی تا غیر حق را در وی مدخلی نماند بعده هر کلمه و آیت که مشعر بر معنی توحید باشد در باطن خود نبوهم آرند مثلاً والله بکل شئی محیط عالم و عالمیان را تجلی حق دانند که بچندین هزار صور ظاهر گردیده است و هستی خود را مانند هستی حباب و موج از بحر وجود حقیقی که منبسط و غیر محدود و نامتناهی است تصور باید کرد تا در همه احوال حضور تجلی هو الظاهر و الباطن دست دهد

[1] متوفی پانزدهم جمادی الاولی سنه یکهزار و یکصد و شصت هزار در لکھنؤ باغ مولوی انوار ۱۲

و تعین حباب بدریای وحدت وجود فانی گردد و بعین الیقین بیند که وجود یکے بیش نیست و هرچه که آنرا غیر میدانستید مظاهر همان یک وجود است تعالی شانه ؎

اے جملہ جہان حسنت آخرچه جمالست این	پیدائی و پنهانی آخرچه کمالست این
در هرچه نظر کردم غیر تو نمی بینم	غیر از تو کسے باشد حقا که محال است این

سالک را ضرور است که اول مسئله وحدت وجود و علم تنزلات سته از مرشد محقق دریابد بعد ازان بمراقبات واشغال که صوفیه علیهم الرضوان فرموده اند کاربند شود اطلاعاً گذارش کردم فقط

مکتوب حضرت شاہ عبدالرحمن[۱] قلندر ثانی لاہرپوری بحضرت شاہ مسعود علی[۲] قلندر اله آبادی در شرح قصه شاه و کنیزک و قصه جوجی

ثمرۂ شجرۂ نبوت و ولایت میر سید مسعود علی لازال کاسمه مسعوداً دریابد که کلام اولیاء الله ازین قبیل است که مثلاً دریائیست که از حرکت باد خود بخود در جوش می آید و موجهای بے نهایت ازان سر میزند همین معنی اهل الله را که بمشاهده کثرت یعنی از لحاظ نمودن شانهای او تعالی شانه عما یقولون علواً زیاداً علمی که خاصه وجود آن دریا است پست و بلند موجها بنظر ظهور درمی آید و درک کردن این مقامات باختیار کسی نیست اگر حصول آن از استعانت قبری بودی پس تمامه زائرین محروم نماندی هریک از قبر رسول الله صلعم حصول نعمت کردی و اگر بر وراثت پدری موقوف بودی پس اولاد انبیاء و

---

[۱] خلف اکبر و خلیفه جانشین حضرت شاه الهدیه احمد قلندر ولادت ایشان در سنه یکهزار و یکصد و هفتده و وفات به بست و پنجم محرم روز پنجشنبه سنه یکهزار و یکصد و نود و نه شد مزار مابین مسجد و روضه حضرت سید العرفا است ۱۲

[۲] خلف اکبر و خلیفه جانشین حضرت کلید عرفان سیدنا شاه باسط علی قلندر اله آبادی ولادت ایشان به بست و سوم محرم روز یکشنبه سنه یکهزار و یکصد و شصت و پنج و وفات بعمر پنجاه و شش سال به بست و پنجم جمادی الاول روز دوشنبه سن یکهزار و دو صد و بست و یک مزار در موضع دیگده شریف ضلع اله آباد است ۱۲ عه بزرگ است شان او از انچه که میگویند ۱۲

اولیاء ہر یک نبی و ولی گشتند ے حصول این اول بایقان بر فرمودہ مرشد دوم سعی کردن بدل
از طالب باشد از کتب علم ظاہر حاصل نمی باشد مگر این کہ مرد رسیدہ را از علم ظاہر فائدہ میشود
جہت تلقین طالب پس شان وجود حضرت الوجود را الآن کما کان ہمہ حال و ہمہ وقت و بہر
صورت صحیح پنداشتہ تشخص ہمہ وجود خود را در تعطیل زندگی معتل ندارد و از علت دوئی
خود را مفروق ساختہ مقرون بحُب الٰہی دارد و شاہنہای وجود کہ ہر یک مانند حروف جدا
جدا بنظر می آیند آنہا را بایکدیگر در کلمہ واحد ادغام کند کہ درجہ آن مضاعف شود و در
گردش خطرات و خیالات ایام عمر عزیز خود را بیجا صرف نماید بلکہ بنجوگانگت خدا رجوع نمودہ
بزید و عمر کہ امثال زمانہ اند دل را پراگندہ نکند کہ ترکیب نسانی در خلل نہ افتد و لسان منطق
را از زق زق لق لق نا معقولات زائد باز دارد و از فقہ طبع سلیم مسائل پیشینیان آموختہ
طہارت از غیر ورزد و استعارات و کنایات حق را کہ با حبیب او مبذول اند معانی دریافتہ
کلام مطول و مختصر ہر چہ درین باب بہم رسد ورد جان کند کہ اصول ہمین است و از
اصطرلاب اقوال پیران طریقت ہیئت اصلی خود را دریافت کند و از نجوم مقالہ مستان بکرنگ
بامر بایہم اقتدیتم اہتدیتم متلاشی راہ باشد باز از محنت اذکار و افکار تقویت جسم و صفای
روح کند تا از طبابت و معالجہ و اصلاح نفس غفلت نشود بعد فراغ این رکن اعظم درین
راہ و رہبری حدیث آنکس کہ بحکوم فاستقم[۵۲] کما امرت است سعی کمال کردہ در تفسیر اقراء[۵۳]
کتابک کفی بنفسک مشغول شود و امید وار لقای حق تعالی و بعطیات وعدہ ہای کریمانہ
وی منتظر باشد انشاء اللہ بمقتضای ان وعد اللہ حق[۵۴] جملہ ظاہر خواہد شد آمدم برین کہ قصہ بادشاہ
و کنیزک یعنی عشق بادشاہ در رنجوری کنیزک و توجہ حکیم الٰہی و کشتن زرگر و بمقصود رسیدن بادشاہ
انچہ تمہید و شان نزول و بیان آن شارحان قصد نمودند و کاملان موافق مدارج ہر یک

---

۵۲ باہر کہ از ایشان اقتدا نمودید ہدایت یافتید ۱۲ ۵۳ پس استقامت کن چنانکہ حکم کردہ شد ۱۲ ۵۳ بخوان کتاب خود کہ
کافی است برای ذات تو ۱۲ ۵۴ بیشک وعدہ الٰہی حق است ۱۲

بزرگان بیان فرموده اند هر کس این قدر قوت و قدرت ندارد که مطابق حوصله آنها پیروی کرده
باتمام رساند اما این هیچمدان توجیهی بے سر و پا حسب استعداد خود جهت آن نور چشم نوشته اگر بعد
عبور در یای مقالات بزرگان این توجیه فقیر مناسب خواهد بود خواهد ماند والا خود خواهند برآورد
اجازت است و آن توجیه این است که چون مرتبه ذاتی متوجه کثرت شده یا میل بسوی مراتب
تفصیلی خود کرده هر چه بگویند غرضکه بادشاه جهت شکار قصد کرده و حواس خمسه که گاهی از
ذات جدائی شوند چه که نمایش کثرت از باعث ایشانست با آن همراه بودند یعنی در ذات بسبب
حواس کثرت نمایان گشته بمجرد این غفلت آمدن و غفلت همان کنیزک است گویا بادشاه
بر کنیزک عاشق شده پس صریح از ابتلاء بادشاه مقدمه سلطنت برهم خورده و علاج آن معلوم
الا ماشاء الله پس وقتیکه ذات مقتضی شد که غفلت دور شود پس رجوع بادشاه بطرف حق گشته
و آگاهی داد که طلب مرشد بکند چون مرشد که بصورت حکیم نموده است پیدا شده این تلقین
کرده که غفلت از باعث نفس اماره شده پس نفس که همان زرگر است آنرا کشت و غفلت
که از باعث او بود برطرف گشت بعد برطرف شدن غفلت بادشاه که عبارت از ذات است الآن
کما کان است یعنی کارخانه الٰهی ذاتی و صفاتی بهمین طور وجود او واقع است بنظر کثرت تمام قصه
عشق کنیزک است و بنظر وحدت کشتن زرگر نفس و دور شدن غفلت کنیزک است و بنظر فهمید
انچه هست هیچ نیست والله اعلم همین قسم توجیه قصه جوجی بخاطر رسیده که جوجی مسخره همین نفس است
و معاملات نفس یعنی کون و فساد عالم همین زن جوجی است و در خطبه شقشقیه حضرت امیر المومنین
علی کرم الله وجهه می فرمایید اول الدین معرفته یعنی معرفت الله همین دین است و دین که قاضی
قضا و قدر است از سبب کون و فساد و کثرت عالم که بزن جوجی تعبیر یافت خراب و رسوا است
پس قاضی دین در صندوق در آید یعنی اول پیروی نبوت بکند که در قید نبوت آمده بعد ازان
از نائب خلاصی و نجات خواهد یافت و از همین جا معنی الولایة افضل من النبوة مفهوم گشته
که نبوت قید است [illegible]یت آزادی می فرماید مولوی ؎ ولایت برتراست از نبوت ۱۲

گیست مولی آنکه آزادت کند	بند رقیت ز پایت بر کند
زین سبب پیغمبر با اجتهاد	نام خویش وآن علی مولی نهاد

مکتوب حضرت شاہ علی مظہر[۱] قلندر الہ آبادی بحضرت شاہ حیدر علی[۲] قلندر کاکوروی در اجازت ادعیہ یا نت العظمۃ و دعیوم وغیرہ

عزیز دل عارفان مقبول نظر پاکبازان سلمہ اللہ تعالی بعد از دعوات ترقیات صوری و معنوی مکشوف خاطر عزیز مآثر باد در نیولا مکتوب خوش اسلوب در کمال انتظار در رسید مندرجہ دریافت گردید از دریافت خیریت وصحت مزاج آنعزیز خاطر خوشوقت گردید حق سبحانہ جل شانہ پیوستہ از انچہ نباید مصئون و بہرچہ شاید مقرون نمودہ بر جادہ کامرانی مستقیم و بعلوم ظاہری و باطنی بہرہ ور گردانیدہ سلامت باکرامت دارد برای خواندن دعای دیگر کہ نوشتہ اند معلوم شد بسیار مناسب از عروج ماہ وتاریخ نیکو یا نت العظمۃ و دعیوم را شروع نمایند حق تعالی روز بروز بذکر خود مشغول دارد یا نت العظمۃ را پنج مرتبہ بعد از نماز فجر خواہند خواند و دعیوم را بعد نماز عشا صد بار بلا ناغہ بخوانند دیگر آنکہ در مکتوب مندرج بود کہ گاہ بیگاہ بشرط فرصت بذکر قلبی خواہ مشغولی احاطہ مشغول میشوم گاہی ذوق بیابم وگاہی متفرق خاطر و پریشان میشوم از دست این قبض و بسط کہ در مشغولی رومی نماید سخت عاجزم درین معنی توجہ باطنی در کار است عزیز من سلمہ اینہمہ تفرقہ از باعث پریشانی طبیعت و عدم حضور قلب تصور باید کرد و بوقت مشغولی خاطر را

---

[۱] خلف اکبر و خلیفہ جانشین حضرت شاہ مسعود علی قلندر الہ آبادی ولادت ایشان در سن یکہزار و یکصد و نود ہجری و وفات بہ بستم رجب سنہ یکہزار و دو صد و شصت و نہ روز چارشنبہ شد مزار در موضع قلندر پور ضلع الہ آباد است ۱۲

[۲] خلف اکبر و خلیفہ جانشین والد خود حضرت شاہ تراب علی قلندر و مرید و خلیفہ حضرت شاہ علی مظہر قلندر الہ آبادی ولادت ایشان بہ ہشتم شعبان سنہ یکہزار و دو صد و پنج و وفات بعمر ہفتاد و نہ سال بہ بستم شوال روز جمعہ سنہ یکہزار و دو صد و ہشتاد و چہار ہجری گردید مزار ایشان در حریم روضہ والد خود جانب مغرب است ۱۲

بهمه جهت مجتمع ساخته بذکر قلبی خواه مشغولی احاطه مفید باید بود انشاء الله عنقریب کشود کار حاصل خواهد بود و نیز نوشته اند که بوقت مشغولی بطرف برزخ متوجه می شوم تا وقت ذاکر ماندن قلب گاهی برزخ قائم میماند و گاهی بخیال نمی آید عزیز من سلمه چه باک از کثرت اشغال و توجه قلب برزخ نیز قایم خواهد ماند و روز بروز ثمره آن هویدا خواهد گردید انشاء الله تعالی باقی خیریت است زیاده عاقبت و خاتمت بخیر باد فقط فقیر علی مظهر القلندر الباسطی از قلندر پور بڑگانون ضلع الہ آباد۔

مکتوبات حضرت عارف باللہ شاہ محمد کاظم قلندر کاکوروی

عرضداشتہا بحضور حضرت پیرومرشد خود سیدنا شاہ باسط علی قلندر الہ آبادی

عرضداشت اول در بیان ضرورت عزلت و ذکر زیارت نبوی صلعم

بجناب بعالی متعالی مدظلہ العالی بعد از بندگی و نیاز میرساند صحیفہ مکرمت معہ برادر عزیز سید معز رسا حست الحمد للہ کہ برادر من بسیار مشکور آمد و توجہات مبارک زیادہ از حوصلۂ مشت خاک شد امید از جناب مرشد پاک ہمین بود و از ہمین توجہات زندہ ام و حکم شد کہ عزلت امسال موقوف کنید موقوف کردم مگر اندکی دل بشکست بر آیہ کریمہ عسی[۳] ان تحبوا شیئا و هو شر لکم دل را مطمئن کردم

---

[۱] مرید خاص و خلیفہ اعظم حضرت سیدنا شاہ باسط علی قلندر الہ آبادی ولادت ایشان بہ ہفتدہم رجب روز دوشنبہ سنہ یکہزار و یکصد و پنجاہ و ہشت شد علوم مدرسیہ از سید غلام یحیی بہاری و ملا احمد اللہ سندیلی شارح سلم تحصیل فرمودند وفات ایشان بعمر شصت و سہ سال بہ بست و یکم ربیع الآخر روز چارشنبہ سنہ یکہزار و دوصد و بست و یک گردید روضہ منورہ اندرون تکیہ شریف کاکوری ضلع لکھنو است حالات تفصیلی بہ اصول المقصود و نفحات العنبریہ وغیرہ باید دید ۱۲ [۲] خلیفہ اعظم حضرت شاہ اللہ احمد قلندر لاہرپوری و خلف اوسط حضرت شاہ محمد ماہ قلندر خلیفہ حضرت سید العرفا لاہرپوری۔ ولادت ایشان در سنہ یکہزار و یکصد و چہاردہ و وفات بہ ہفتدہم ذیحجہ سنہ یکہزار و یکصد و نود و شش ہجری شد روضہ شریف در موضع دمگڈہ ضلع الہ آباد است حالات تفصیلی در کتاب فصول مسعودیہ و اصول المقصود و نفحات العنبریہ باید ۱۲ [۳] بسا است چیزہا کہ دوست دارید شما و او بد باشد برای شما ۱۲

وآرادہ عزلت ازین راہ بود کہ بندہ را باحق نسبتے عجیب واقع شدہ است کہ بے عزلت قوی نمیشود کہ آنجا ہمہ محو در محو است و بہ نہانخانہ عزلت میخواستم کہ چندی در یاد حق بیاسایم و شغل اسماء موجب عزیمت و استقامت در عزلت بود از فیض اسماء چندان کار نبود و اگر بے شغل اسماء عزلت میکنم فسخ میشود فی الجملہ عزلت را استعدادی مہیا شدہ بود و بذکر جہر زمدتے پریشانی می شود خصوص درین اکساب قلندریہ کہ بدن ہم دردی سستی میکند قبل ازین بمراقبات کہ حظے تمام داشتم و حالا ہم اگرچہ دوبالا است مگر بسبب آمد و رفت سفارشیان ٹکیٹ رائے خللے پیدا شدہ بود و خیلے دل تاریک شدہ از الحاح بزرگان این جا چارہ نداشتم خدا رفع کرد باز بصفای دل قاصر بودم و از مراقبہ فیضی دیگر ہم میرسید کہ از ذکر نیافتم یکبار جناب رسالت پناہ صلعم را دیدم با چند یاران از یاران جدا شدہ با من عزلت کردند و فرمودند کہ گرد دل خود نور سفید رنگ ملاحظہ کردہ باشند باز فرمودند کہ شما چگونہ ملاحظہ دارند عرض کردم کہ ما ہیچ نمی بنیم یعنی ہمہ نگہا محو میکنم فرمودند کہ ازین توجہ عالی تر توجہی نیست بخدا قبلہ من ہمان طور مشغول میانم آنجا ہمہ سکوت است بذکر جہر و خفی کم می پردازم و این معنی در عزلت ترقی میکند و کم خوردن بسیار تقویت میدہد شوق چلہ را موجب ہمین بود مگر شاید از ریای خفی چیزے حضرت مرشد دیدہ باشند کہ منع فرمودند نعوذ باللہ من شرور انفسنا ومن سیئات اعمالنا[۱] از دقایق ریا و حب جاہ خبر ندارم این قدر کجا تزکیہ نفس نصیب ما شدہ است خصوصاً درین زمانہ و از خفایای شرک امین نیستم اللّٰھم احفظنا[۲]

دل از ملاقات مردم ملول میشود در نیولا کہ از ان عالم مناسبت کم شدہ بود ازین سبب قصد عزلت کردہ بودم حالا عرض نمی کنم کہ خواہ ناخواہ ارشاد فرمایند و رسال آیندہ بشرط خیر و صلاح امر مرشد بجا خواہم آورد امسال بصبر خواہم گذرانید و ہر خللے کہ بہم میرسد از شومی استعداد ما است نیۃ المومن خیر من عملہ[۳] کاش نیت ہم صحیح دہند کہ برہمان بمیرم و محشور شوم و دل ہمیشہ مائل بنامرادی است چہ ازین عالم و چہ از ان عالم بجز نیستی و نامرادی نمی خواہد اگر مرشد فضل

[۱] پناہ میجوئیم بخدا از شر نفسہای خود و از بدیہای اعمال خود [۲] خدایا محفوظ دار مارا [۳] نیت مومن بہتر است از عمل وی

فرماید درهمین مشاهده و رضا بمیرم و در این دنیای چند روزه بسبب عسرت و تنگدستی بدر اهل دنیا نروم و هر چیز که مرا از فقر حقیقی باز دارد خداش دفع کند اگرچه زن و فرزند باشد این بود تفصیل احوال که در عریضه میر محمد عرض کرده بودم هرچند سخن تمام نشد لیکن بر ضمیر انور گذاشتم۔

عرضداشت دوم در طلب شرح جام جهان نما و ذکر عطای خرقه میر قطب علی

بجناب حضرت مرشد خداوند نعمت مدظله العالی خاکپای خادمان حضور فقیر محمد کاظم بعد از عجز و نیاز میرساند کتاب شرح جام جهان نما اکثر بخاطر میگذرد اگر مناسب باشد بدست لاله صاحب رای عنایت شود انشاء الله نقل گرفته ارسال خدمت خواهد شد میر قطب علی این جا آمده اند باراده ترک لباس بنده متوقف است از آنکه لباس درویشان بکسی لایق است که همه محبوبات دنیوی و اُخروی را گذاشته بر نفس ظفر یافته باشد و این خود طالبان این زمانه را معلوم که هنوز از عقبهٔ دنیا نگذشته اند نسبت با مولی چگونه میسر آید محض طریقت را دام دنیا میکنند ناچار بودم که این حدیث رسید من تشبه بقوم فهو منهم[1] پس حواله میکنم و بخدای سپارم و خود نیز اگرچه بر نفس ظفر نیافته ام لیکن امید وارم که از توجهات مرشد از همه دنیا و آخرت بگذرم و دلیل این آنست که توجه مرشد بسیار می یابم چنانچه سه بار مکروهات دنیا پیش آمدند و مرشد باز در باطن حال درویشان بمن دادند و دعاها کردند و گو که بالفعل نیستم آینده خواهم بود انشاء الله۔

عرضداشت سوم در استدعای امتی از نفس و استفسار بعض شرائط چله

بجناب عالی متعالی مدظله العالی بعد ادای آداب بندگی و نیاز میرساند تازه انیست که استقامتی که اهل سلوک را باید در نفس خود نمی یابم ازین سبب شکایت نفس شوم خود در جناب عالی میدارم و این معنی همیشه تازه میباشد تا هوا تازه است ایمان تازه نیست پس چه باید کرد لاجرم گرما بر سر ما رسیده می بینم

---

[1] هر که مشابهت نمود از قومی پس او از انست ۱۲

که تقدیر الهی در سر ما چگونه است در انتظار جواب هستم هر چه ارشاد شود نفس هنوز رام نشده در اکثر
امور سهولت وارد لاکه شتاب رای که مرد تیز فهم و عارف و محب فقرا است بجناب عالی مفصل عرض
خواهد کرد امیدوارم که این عزیز در نظر مبارک مقبول شود طبیعت منتشر بود برهمین قدر اختصار
کردم که ایشان زبانی عرض خواهند کرد و در شرایط بعضی چله که ناخن و لب از خود تراشیدن بموجب
فرموده بعض اهل دعوت ممنوع است شتاب رای عرض خواهند کرد رساله رسید لیکن شرح لمعات
را امیدوار هستم فقط۔

عرضداشت بحضور مرشدزادهٔ خود حضرت شاه مسعود علی قلندر در بعض هدایات و نصایح

بجناب سید مسعود علی صاحب بعد بندگی التماس اینکه نماز جماعت هر قدر که میسر آید مع چند یاران و
برادران ضروری است و اذان هر پنجوقت بر تکیه گفتن ضرور است و در روز پنجشنبه وقت شب
سوای اذان وقت عشا هفت اذان گفته شود دو کس جمع شده بگویند خواه یکے هر هفت گوید خواه
هفت کس یکیک گویند که بسیار نیک است و برای دفع شیاطین جن و انس وغیره نافع ما نیز
عمل می کنم و یکوقت طعام با برادران و مسافران هر قدر که باشد باید خورد و دستارخوانی کلان باید
ساخت که ازین هم برکات بسیار است و بے دستارخوان نشاید خورد و برای ذکر و عبادت و چله
یک حجره دو حجره خواه ناخواه در گوشهٔ درگاه باید ساخت که ضرور است و نماز چاشت و اشراق و
درود بعد نماز پنجگانه بطالبان ضرور ارشاد باید کرد و یک دو ساعت مشق تنهائی باید کرد که اهم
مطالب است فقط۔

مکتوب بنام حضرت شاه سلطان مهدی قلندر الهآبادی در اجازت بعض اعمال

سید صاحب میان سلطان مهدی صاحب سلامت از محمد کاظم سلام و دعا برسد اگر بانت العظمة با اعتصام و
اختتام بخوانند بسیار خوب است ما چنین خوانده ایم درین راه محنت شرط است و اسم یا شیخ عبدالقادر

در ای شیخ عبدالقادر

شیئاً للہ ترک جلالی کردہ بخوانند و نقش نیز ہمچنین و گوشہ نشینی شرط نیست و اگر کسی خواند بہمہ شرائط (غذا چیزے ۱۲)
چلہ بسیار نافع است شمار اہر چیز کہ آسان باشد بعمل آرند و اگر توانند ذکر الٰہی قائم کنند بر دل کہ بدیگر
عملہا محتاج نشوند ازین عملہا چہ مقصود دارند طالبان حق میل با یہا ندارند بر ہمان شغلہای کہ گفتہ
ام عمل باید کرد و از ذکر و مراقبہ بدیگر ذکر و مراقبہ متوجہ نشوند۔ برای تسخیر جملہ خلائق و دیگر فوائد اسم یا رحیم
الیٰ آخرہ ہر قدر کہ خواندہ شود و زکواتہای مکرر دادہ شود تا چہل زکوٰۃ کہ بطور معہود برسند بہتر است و
یک قسم زکوۃ دیگر ہم است یکروز چہار ہزار و چہار صد و چہل و چہار بار با شرائط بخوانند و این قسم زکوۃ
را مکرر دہند و درین قسم اسم ذات نمیخوانند صرف اسم تنہا بخوانند با شرائط روزہ و ترک جلالی و جمالی و
خلوت گاہی این اسم را باین قسم زکوٰۃ دہند و گاہی بطوریکہ با اسم ذات است بخوانند الغرض چند لک
بار این اسم خواندہ شود کہ بسیار مفید است در جملہ امور و بدیگر چیزہا مشغول نباید شد و این اسم را
سہل ندانند کہ از خواندن بسیار اسمہا کافی است اگر بسیار خواندہ شود خواہند دانست فقط

مکتوبات بنام حضرت شاہ میر محمد قلندر برادر خورد

خود مکتوب اول در تعلیم مشغولی

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

دائما یکسان نماند حال دوران غم مخور۔ عزیز جانہا فراموش ساز بینوا ہا سلامت ٥

جز آنکہ بصدق دل دعای بکنند	از ہیچ بہیچ در نباید جز ہیچ

دعای مشتاقانہ موصول باد رقیمہ نوشتم جواب چرا ننوشتند در وقت روانگی انچہ گذشت گذشت
بعد چند روز در خواب دیدم کہ یکجا شدم التفات آنعزیز بجانب خود نیافتم و خود ہم از خود بی
التفاتی کردم در عین آن واقعہ بدریافت بی التفاتیہا رفتی رو دادہ از آنروز تا تحریر بے یاد نمیگذرد
بہر حال جدائیہا محض بحکمت و گردش روزگار است تنبیہ تمام شد غیر از رضا سودی ندارد حق تعالیٰ در ہمہ
جا و ہمہ حال بیدار دارد و آزاد و پیوستہ بشہود ذات بحت مستغرق کناد عزیز من بغفلت نباید گذرانید خود

را دریای لطیف نورانی که عالم همه موج اوست باید دانست و همیشه این دید پیش نظر باید داشت
ذکر نفی و اثبات ممدّ است باین طور که وقت نفی جمیع تعینات وجود را نیست داند و ثابت همان وجود
صرف را که بحت است باقی بیند و همان وجود خود را قائم بیند بلکه خود را نه بیند لیکن موقوف بجهر نیست
صرف فهم کفایت میکند وقت شب برخاسته وضو کرده مشغول شود بلکه بپاس انفاس ذاکر باشد
غیر محبوب منزه نه باشد منزه برای این میگویم که یکدم مشغولی او به از همه است و نیز در مشغولی تنزیه فنا
فناست و بقای بقا در رنج همیشه در تشبیه است و در تنزیه فراغت از همه است هرگز غافل نباید
شد مقصود من از ملاقاتها دور کردن غفلت است نه ملاقات شما از حق و حق از شما راضی باد و بملاقات
یکدیگر که الحب لله است مسرور کناد و احوال غفلت و یاد نیز باید نوشت و اگر غفلت شود چند روز
یا مفتح الابواب الی آخره صد بار باید خواند وقت شب بالتجای تمام بجدا برای خدا سبب قوی است
برای دفع غفلت و ترقی نسبت مگر آنکه موقوف بر تنزیه و تشبیه نیست بهر طوریکه مناسب دانند از
مشغولیها غفلت نشود چه در خلوت چه در انجمن فقط

مکتوب دوم در بیان معنی قرب و تعلیم مشغولی و تصور بحت

ع در طریقت هرچه پیش سالک آید خیر اوست؛ عزیز جانها و یار نزدیک بدل من در شهود حق محفوظ
و از آفات صوری و معنوی محفوظ باشند از دعاگوی واقعی شما محمد کاظم دعوات حق پرستیها و مخلصی از خود
پرستیها مطالعه باد چون نامه محبت رسید اندکی بوی رستن از تعینات دهمیه عالم که همه توی و عاشق
و محب خود خودی از نامه می آید بسیار مسرور شدم اللهم زد آنچه ایما بود که ترقی نیست ترقی چه فهمیده
اند این معنی نیست که بجای برسی بلکه هر بار که خود را دانی و بینی حق را دانی و بینی و همین دانای
و بینای بجای رسد که تمام روز و شب منظور دیده جان باشد و بجز آن معنی هیچ مقصود نباشد.

قرب نی بالا و پستی رفتن است	قرب حق از قید هستی رستن است

رستن چیست خود را او دیدن یعنی آنکه آنرا خود میدانند بعینه آنرا محبوب دانند حق از جای نخواهد آمد

وشما بجاے نخواہید رسید کہ ترقی باشد بلکہ وہم غیریت را بر دارید تمام شد و وقتیکہ خطرہ یاد تعینات بگذرد بدانکہ خود یاد خود میکنی بلکہ باید پرسید و نصیحت خود را باید کرد کہ توکیستی و یاد تعینات چرا میکنی کدام از تو بیرون است و از کہ جدائی زہی نادانی ایدل من ترا حق میخوانم و تو تعینات را از خود فراموش نساختۂ چہ فائدہ یاری بگو اگر حقی حق را ہمہ حاضر است و اگر غیر آنی پس از توجہ خواہد شد چرا نہ بجای یاران حق را یاد کنی کہ بسبب آن از خود برہی و برنگ حق رنگین شوی آین فہمید پیش نظر دارید و جہا نزا گذران محض دانستہ خاموش شوید و خود را مردہ پنداشتہ ہر طرف کہ برند برید ہان خبردار باشید کہ در حرکت و سکون خود غیر بنظر نیارید و یاران را فانی دانستہ فراغت کنید و من علی الدوام التجا بجناب الہی میکنم کہ شما را در شہود خود نسبت دہد و از غیر خود وحشت و برای من الیشان نیز گویند و خاطر جمع دارند ہیچ چیز از شما جدا نیست و من و شما ہمیشہ یکجا خواہیم ماند چہ در دنیا و چہ در آخرت بذکر قلبی و تصور دریای بحت بیرنگی اکثر مشغول باشند و باید دانست کہ گرد من و درون من دریاے ہستی اوست و تعین من حباب است پس حباب ہم خود و دریای ہستی ہم خود غیر اصلا درمیان نیست و برای دفع رنج کلمہ لاحول ولا قوۃ الا باللہ العلی العظیم اگر پانصد بار خواندہ شود مع درود اول و آخر مفید است جانمن شما رستید شکر است وگاہ گاہیکہ رنج تعینات میگذرد مقتضای عمر است خاطر جمع دارند و ہمین مشاہدہ دارید کہ وجود شما مثل تخم است و عالم از عرش تا فرش درخت این تخم است و تخم چیست تعین بیرنگی است خواہ خود را بنظر وجود خود صورت محبوب بیرنگ دانند و خواہ بنظر کلیت جہان صورت بیرنگی دانند بہر حال چہ در آفاق کہ عبارت از عالم است و چہ در انفس کہ عبارت از صورت عنصری است بجز یار نیست و غیر یار نیا شدو مرا با خدا اقرار است کہ نعمت معرفت بشما بخورم او علم معرفت بشما داد عمل ہم دہاد و عمل چیست کہ اکثر این آفاق دیا انفس را در ذات الہی مستغرق بینید چنانچہ کوزۂ از یخ پر کردہ در آب اندازند چہ کوزۂ خورد کہ وجود شما است و چہ کلان کہ مجموع عالم است و در درون و بیرون این کوزہ ذات را دیدن باین عمل عامل باشند انشاء اللہ تعالی روز بروز ذوق در ذوق خواہند یافت بلکہ اکثر

وجود را در ذات غرق باید دید چرا که موجب رنج همین وجود شما است و چون حق در وجود شما قایم خواهد شد هرگز غیر نخواهد شد هرگز غیر نخواهد گذاشت سعی کنید که این معنی علی الدوام بخاطر یاد باشد و غیر این معنی اگر بگذرد در همین دریا آنرا نیز غوطه دهند و حق شناد و ارد یک خط پیشتر نوشته نگاهداشته بودم آنهم میرسد این خطوط را بار بار باید خواند و عمل باید کرد و بفضل الٰہی حق یار تست خاطر جمع باد فقط

مکتوب سوم در تعلیم شغلی برای ازدیاد شوق و دیگر معارف

محبوب جان جانان مقبول دل دوستان و عارفان برادر من سلمه اللہ تعالی من الآفات از دعاگوی شما دعای خیریت ظاهر و باطن شما بجناب حق قبول باد خطوط رسیده بدریافت خوشنودی خوشوقت شدیم شکر است خدا همیشه خوش دارد و باستماع تکلیف ظاهر از گرسنگی و بیماری و شدت سرما امان میخواهم خدا قدم محبت ثابت دارد بالفعل برای ازدیاد شوق شغلی می نویسیم بسیار مفید و مشروط بخلو نیست باید دانست که انسان مظهر و آئینه ذاتی است که جامع جمیع صفات است و صفات را حدی و نهایتی نیست بالجمله اصول همه صفات هفت اند و باقی فرع اینها که حیات و علم و سمع و بصر و اراده و قدرت و کلام است و ذات را باین نسبت حی و علیم و سمیع و بصیر و مرید و قدیر و کلیم نامند پس ذات باین اعتبار در همه اشیا ساری است لیکن بے حلول و اتحاد بلکه چون ظهور شما در آئینه یا ظهور جبرئیل بصورت دحیه کلبی اگرچه ظهور تمام و کمال این صفات نزد نادان در تمام اشیا از جماد وغیره سوای حیوان و انسان دیده نشود شما معذور دارید و بکار خود پردازید مختصر اینکه صورت شما صورت آن ذات جامع است پس می باید که متوجه بمقتضیات صوری سوای ضرورت نباید شد و باقی همه اوقات در شهود معنی صرف باید کرد و باید کرد آن پس طریق شهود ذکر مینویسیم بخاطر باید داشت وقت فرصت بهر جلسه که باشد دم را با سم ذات کشیده متوجه درون بجای قلب یا بجای ناف دائره تصور کرده

یا بگفت از دل که اللہ حی اللہ علیم اللہ سمیع اللہ بصیر اللہ مرید اللہ کلیم اللہ قدیر چند بار که دم قبول کند و محض آسان باشد و هرگز قصد زیاده کشیدن نباید کرد و بعده همین اسما گفته آهسته

آہستہ بگذارند ہمین دہ یا پانزدہ بار تا پنجاہ دم صبح و شام یا یک وقت وقت خلوی معدہ از طعام و بعد
ہر نماز سہ سہ دم علی الحساب نیز بار بار کرد و طریق شہود اینکہ حیات خود را ہمان حیات و در کلام خود ہمان
کلیم و در سمع ہمان سمیع و در بصر ہمان بصیر و در ارادہ کردن ہمان مرید و در قوت و حرکت و فعل ہمان
قدیر دانستہ باشند و حاضر یکے از ینہا و وقتیکہ خلوت محض میسر آید ہمہ نامہا و ہمہ فہمہا فراموش کردہ ساعتی
باید نشست شہود ذات بحت انیست لیکن این امحض انقطاع از خلق در کار است و آن در خلق
با شہود یار است پس محب را غافل نباید بود چہ در خلوت وچہ در جلوت ہر چند شمارا فہم و استعداد
کامل است ہیچ احتیاج اینہا نیست لیکن خواہ مخواہ مشغول باید بود و مجلس رائے را باید گفت کہ
بطور مذکور مشغول باشند و امید وارم از خدا کہ شمارا بمقصود رساند من دعا گوی شمایم خاطر جمع
دارند از ین رنج و راحت و محبت ناجنس ملول نشوند از تقدیرات محبوب دانستہ راضی و صابر
باید بود و عالم را وہم و خیال باید دانست و یار و برادر ہمہ را فراموش باید کرد و من ازان برادر
فراموش شدنی نیستم آشنای کوہی دوسیتم یاد من عین یاد اوست و خود را بیچارہ و بیکس درین عالم
مسافر راہ باید دانست و خواہشات را باید دریافت کہ ہیچ کدام باقی نماند و اگر باشد در فکر دفع آن
باشید و سوای این شغل ہیچ نباید کرد و نباید خواند مگر نماز و وظیفہ ضروری حرز یمانی و این شغل را
حرز جان و وظیفہ دائمی باید کرد نہ بر اوقات معین موقوف نیست و صلوٰۃ التسبیح در ہفتہ اگر میسر آید
خواہ بطور اول یا بطور دوم ہر دو صحیح است لیکن طور سابق خوب است باید کرد و دیگر ہیچ شغل در کار
نیست و کار بخدا باید سپرد و سخن کم باید گفت ازین شغل ہمہ فوائد کہ شمارا منظور باشد خواہد شد و این
خط مجلس رای ہم خواہند نمود بعینہ او شمارا ہم ہمین مینوشتم حالانکہ ارمی کنم بہر حال در شہود حق شاد
باشند و در شہود اشیاء فانیہ گو آنجا ہم غیر نخواہد بود خوش نباید شد اگر بے تعلق باشد مضایقہ نیست
این راہ راحت است بیافت محبوب حقیقی و علم محو است کہ ازین علم ہمہ تعینات را از بصارت و بصیرت
محو باید کرد الغرض در ہر چہ کہ باقی دانند زیادہ اوقات صرف باید کرد و در فانی بقدر ضرورت و تنہا
آمدن و رفتن خود یاد باید داشت زیادہ شمارا خیر باد و جمیع شرور دور دور آمین یارب غفور منظور است کہ تمام

انیجا لم شما محمد اعظم باشد چنانچه در حقیقت اسم اعظم است تا مطابق شود هو الظاهر هو الباطن و ہمین جاری باید کرد

مکتوب چہارم مشعر بیان فنا و استغنا رخود و دیگر معارف

یار وفادار دور از چشم ظاهر و نزدیک از باطن سلامت بعد از دعای رفع تشویشات عالم که حق تعالے بیکبارگی از صفحهٔ خاطر شان محو سازد و غیر از وحدت هیچ منظور نباشد خیر و سلام باد خط مسرت نمط رسید مسرور کرد منتظر دیگر نیز هستم همیشه همین طور نوشته باشند مدت است که در خواب هم نمی بینم گاه گاهی از سخنان شما که چیزے بیاد می آید بطور قصه بهار دانش میگذرد ایشان میگفتند که شخصی عجایبی دید تا دیر همانجا بود آخر هیچ نبود مثل کسیکه در خواب معشوقی پیدا کند و بیدار شده دو نیابد الغرض نمیدانم که چه بودم و کیستم و کجایم و چرایم و از شما باز ملاقات خواهد شد یا نه بلکه اینهم خیال است ملاقات شما پیش ازین چه کرد که حالا توقع کنم صاحب این بازی اگر مددی میکند البته قریب است که پرواز کنم و این جهان را چون تصویر بیکار ساخته هیچ التفات نکنم باید دید بالفعل اکثر در حیرت میباشم گاهی چنین و گاهی چنان اگر اینها محو شود بیچون مینمایم ؎

	من و تو رفته و خدا مانده		کے بود یار من جدا مانده	

جانمن از یاد بازیگر غافل نباید شد و متوجه بازی او شده فراموشش نباید ساخت و پیوسته جهان را طلسم و یا خواب تصور کرده باشند که محمد جمعیت است و بشغلی از اشغال هر قدر که میسر آید و موافق مشغول باید ماند و باید دانست که من ذاتیم لطیف و کثرت همه وهم ماست او را گذاشتن چه قدر کار است و یاد کردن چه ضرور چون که پیدا شده بتدریج از علم و عمل رفع باید کرد و از محبوب مدد باید خواست هرگز اینجانب را یاد نکنند و بدانند که برادری داشتم در خواب بیدار شدم غلط بودم این معنی را پیوسته ورزش باید کرد انشاء الله تعالی می رهید رستن چیست یعنی دوست و دشمن و مکروه و مرغوب و اینجا و آنجا و رفتن و آمدن و مردن و زیستن و فردا و دی و پس فردا همه برابر شود بلکه خبر نباشد چنانکه بزرگی گوید ؎

غم نیستی ندارم نه مراد هستی هم نفسی است می برآرم عمر بیست می گذارم

در ماه آینده انشاء الله بحیله نادعلی چندے دیگر خوبی طبعی خود میگذارم و دوای دل میکنم و در حق

ایشان بسیار دعا میکنم معلوم نیست که قبول میشود یانه اگر در عین لشکر دل ایشان بحق متوجه است
قبول است والا خدا قبول کند باید نوشت ودر دریای محبت بیرنگی بار بار غوطه باید خورد جانمن بهرحال
محبوب را درخود وخود در محبوب باشید بلکه نمیدانم که چه نویسم وچه باشید میان صاحب علی آنجا اند گاهی
احوال شان باید پرسید که فهم شان تا کجا رسیده واکثر مشغول میباشند یانه وذوق می یابند اگر عقدهٔ
داشته باشند حل باید کرد شما را هم از دیدار اوشان ذوق پیدا خواهد شد که طالبان حق محبوبانند که از
دیدار اوشان سرور عظیم است وباقی اگر مرا پرسی این بیت مینویسم ؎

سرت گردم چه می پرسی ز احوال دل زارم　　خبر از خود ندارم این قدر از خود خبر دارم

خدا حافظ وناصر ما وشما باد معامله با دریای افتاده که کرانش پدید نیست اکثر غرق میباشم باز در
ساحل می بینم عجب حالیست وراه گم میکنم این دعاگو بدستور در دعا مشغول است خدا قبول کند فقط

مکتوب پنجم در بیان شغل شهود ذات بحت وقصد خلوت

محب من محبوب من جان من جانان من با همه ذوق حق محفوظ واز آفات محفوظ باشند از هیچ در هیچ
برادر فقیر شما دعوات سلامتی جان وایمان برسد محبت نامه رسید اوسبحانه باین یاد آوریها در دو جهان
شاد دارد وبمراد فقیر رساند جانمن پیوسته در شهود ذات بحت بی کیف که آنجا همه اضافات گم است
باشند واگر نزول فرمایند از مرتبه عقل تا مرتبه انسان فرداً فرداً ملاحظه فرمایند الغرض شما اید در مرتبه
وجوب که فوق آن مرتبهٔ نیست ودر مرتبه امکان که تحت آن دیگر نیست یعنی در ازل تو می ودر ابد غیر تو
نیست پس صورت این سخن اینکه شما دریا اید قدیم بے تغیر وتبدل الآن کما کان از روی حقیقت و
بحسب صورت مجموع دائره کون از اعیان وارواح ومثال وحس باین تغیر وتبدل پس خود در خود
باشند واین سخن را یاد دارند تا که ملکه وحال شود اگرچه این معنی بران محبوب خوب روشن است مگر
چه نویسم الاحدیث دوست که تکرار میکنم وتکرار این مکتوب بردل بسیار باید کرد وفقیر را که در سکوت
می بینید در حقیقت ساکتی است گویا وگویای است گنگ ارآده است که چند روز خلوت محض کنم

لیکن بے شرایط دیگر سوای صوم انشاء اللہ تعالیٰ زیادہ چہ نویسم غیر آنکہ خود را بر ہیئت مجموعی محبوب ببنید و تفصیل صورت و بی صورتی نکنند والسلام مع الاکرام

مکتوب ششم در تعلیم مشاہدہ ذات

عزیز از جان من سلمہ اللہ تعالیٰ من الآفات از خیر خواہ و دعا گوی مجبور محمد کاظم دعای عافیت جسم و جان موصول باد خط مسرت منظر رسید بدریافت صحت مسرور گردید خدا تندرست دارد و فراغتی تمام دہد تا بخوبترین وجہ داد مشاہدہ ذات بدہند بالفعل کہ معاملہ با صفات است وانہا بسیار و گونا گون اند و حالات اقسام رنج و راحت ازینہا میرسد مضایقہ نباید دانست و غافل نباید بود و عجلت نباید کرد ہر چیز بوقت خود می آید انشاء اللہ آرام کہ مشاہدہ ذات صرف است نیز نصیب شما میشود بالفعل سہل اینکہ اگر باور شدہ باشد بہتر والا برای خاطر ما بر صورت مجموعی خود نظر داشتہ باشند خواہ باین فہم کہ ہمانست کہ باین صورت ظاہر است و یا اگر در فہم نیاید صرف در نظر دارند تا فی الجملہ نظر قایم شود خدا شاہد است کہ ہمین نقطہ تعین شما کافی خواہد بود برای جمعیتہای دلی و چون نظر قرار گرفت شخصیکہ باین صورت است محیط عالم خواہد شد و دیگر حالات عجائب رو خواہند داد و این را ہیچ خلوت شرط نیست مگر کم سخن کردہ شود جانمن این سخن را یاد دارند و خود را محبوب گذارند زیادہ نوشتن فضول است اگر ہوش دارید دریابید کہ سخن اصل مختصر و جامع ہمہ است بعد تحقیق دریافت خواہد شد کہ ہمہ بہانہ است از طرق مختلف مقصد ہمین است الغرض من شما را ہمین نصیحت میکنم کہ اگر متوجہ صورت شوند بہمین صورت و اگر نہ در دریای بیرنگی کہ میدانند این صورت غرق بنید و این دو سخن مغز سلوک است از دست ندہند گو کہ بالفعل لذت ندہد لذت موقوف بر عزلت و ترک ہمہ است غفلت منع است غافل نباید شد و ہر عملیکہ از نماز و ادعیہ نوشتہ ام اگر وقت مساعدت کند و قوت یاری دہد خواہند کرد و من اند دعا تغافل نمی کنم و ہمیشہ دعا گویم با محمد عظیم اگر ملاقات شود بعد سلام ترتیب صلوۃ التسبیح باید گفت و مسبعات عشر ہم فقط

مکتوب ہفتم در تعلیم صلوٰة التسبیح وغیرہ

عزیز از جان من ہرچہ گویم بہتر از ان سلمہ اللہ تعالیٰ من الآفات از دعاگوی خیرخواہ واقعی شما محمد کاظم
بعد از دعوات خیریت باطن وظاہر مکشوف باد خط رسید مسرور گردانید او سبحانہ باین یاد آوریہا
مسرور و بذوق خود دارد جانمن سررشتۂ محبت نشود کہ از اختلاط عوام گم شود از خدای کریم کہ
حاضر و ناظر است پیوستہ دعای ترقی نسبت باید کرد تا مقدور بطوری از طورہای یاد از ذکر و فکر
مراقبہ غافل نباید بود و مضطر نباید شد خدای مسبب سببی بسازد کہ او شما صرف در یاد او جہان
فانی را گذرانیم و چیزیکہ باعث تضییع اوقات است بکلی بگذرد خاطر جمع باد ع
عاشقان را بد وست است اقرار ؛ و در شغل عالم بیرنگی ہمہ موہومات را بتدریج و تکلف
از ساحت قلب فنا باید ساخت و امید وار فیضان باید بود ہر لحظہ و لمحہ بجز یار نباید دید و فہمید چہ در اطلاق و چہ در تقیید ؎

تو مباش اصلا ہمین عین وصال	تو در و گم شو ہمین عین کمال

گم شدن چیست خود را غرق در دریای وحدت دیدن ؎

من و ما و شما ہم ہست یک چیز	کہ در وحدت نباشد ہیچ تمییز

و یک نماز گاہ گاہی باید خواند و مزید شوق بوسیلہ این باید خواست و اگر ہر روز یا شب میسر آید سبحان اللہ
طریق آن اینست کہ اولاً نیت کند کہ نویت ان اصلی اربع رکعات صلوٰة التسبیح اللہ اکبر بعدہ پانزدہ
بار کلمہ تمجید خواندہ الحمد و قلیا باید خواند بعدہ دہ بار کلمہ تمجید خواندہ در رکوع باید شد و آنجا بعد تسبیح
رکوع کلمہ مذکورہ دہ بار خواندہ باز ایستادہ دہ بار باز در سجدہ دہ بار باز در میان دو سجدہ دہ بار
باز در سجدہ دہ بار یک رکعت شد و در دوم و سوم و چہارم نیز ہمین طور لیکن قبل الحمد پانزدہ بار
میخوانند و باقی دہ دہ بار من ہم میخوانم مد شوق است و کلمہ تمجید آنست کہ روز جمعہ بعد حرز یمانی می
خوانند یعنی سبحان اللہ والحمد للہ الی آخرہ و سبحان اللہ بحمدہ سبحان اللہ العظیم بحمدہ کہ بعد ہر نماز

(۱) نیت میکنم کہ بخوانم چہار رکعت نماز تسبیح ۱۲

ر دبار گوید همه شوق است، ونیز لا الٰه الا الله وحده لاشریک له له الملک وله الحمد یحیی ویمیت وهو حی لا یموت بیده الخیر وهو علی کل شیٔ قدیر صد بار یکوقت خواه بروز خواه بشب همه شوق است، اگر بعمل آرند بهتر خواهد بود و در هر چهار رکعت چهار قل باید خواند فقط

مکتوب هشتم در تعلیم مشغولی و اوراد و وظائف

بعزیز جان‌ها و محبوب دلها یار دور افتاده صورت و نزدیک معنی که خدایش سلامت دارد بنا و فتیکه مارا ودوستان او را مطلوب است هیچ در هیچ چه نویسد و چه دعا کند و چه تدبیر کند که کار با قضا و قدر افتاده است و الا میکردم انچه میکردم تاهم از دعا گفتن باز نمی مانم انه قدیر و بالاجابة جدیر و سبحانه همه جا در همه حال از حضور خود غافل نکند و بعمر چند روزه باطل متمد نکند و عاطل نگذارد و توفیق کار فردا امروز دهد خط ایشان بعد از مدتی رسید و از ین طرف هم وقت روانگی آدم غفلت بود جان من خود بهتر میدانند که این کالبد عنصری گذاشتنی است و چندی برای کاری متعلق این وجود فانی هستم و الا روح مرا که علوی و ربانی است با این خیالی و وهمی چه نسبت و روح همیشه از مبدا ارکه ذات آلهی است جدا نیست زنهار زنهار جان من خود را عین کالبد نباید دید بلکه همیشه خود را هستی لطیف محیط قرار باید داد و بفکر عمیق تصور باید کرد و تفکر کنید که این بدن نیستید عین دریای محیط اید که هو معکم اشارت بدو است گاهی از ین فکر خالی نباشید که من دریای محیطم نه دل ادبری چون امواج دیگر ... واصلا جدا نیستم و قالب همه امواج است و همه دریا است و بغور تامه دقتی از اوقات خواه شب ... مشغول باید شد و بدن خود را و همه عالم را درین دریا غوطه باید داد این عبادت دلی است و عبادت بدنی نیز از نماز و وظایف هرچه میسر آید عادت باید کرد و در نماز فجر در میان سنت و فرض صد بار سبحان الله وبحمده سبحان الله العلی العظیم وبحمده استغفر الله و چهل بار یا حی یا قیوم

ـــــــــــــــ

۵ نیست خدا مگر الله تنها شریک نیست برای او برای او ملک است و برای او حمد است زنده میکند و موت می دهد و او زنده است نخواهد مرد در دست او دست نیکی و او بر هر چیز قادر است ۱۲ ۵۲ او تعالی قادر است و بقبول کردن لایق ۱۲ ۵۳ پاک است خدا و حمد است برای او پاک است خدای بزرگ و برتر طلب مغفرت میکنم از خدا ۱۲

یاحی یاقیوم لا اله الا انت اسئلک ان تحیی قلبی بنور معرفتک ابداً یا الله بخوانند و سورهٔ مزمل صرف تقسیم
اوقات کرده در شبانه روزی یازده بار باید خواند بعد نماز صبح سه بار و بعد دیگر نماز ها دو دو بار و با انت
العظمة بگذارید احتیاج نیست و بجای آن درود دیگر میسر شد مداومت باید کرد که شنیده ام که هر که
این درود را مداومت نماید عذاب گور و سوال منکر و نکیر و غیره آنچه که بعد از فنای قالب خواهد
شد بر او آسان شود بنده نیز چهل و پنجبار بتقسیم اوقات میخوانند و قبله گاه را نیز گفتم میخوانند و والدهٔ
صاحبه و مردم خانهٔ شما را هم گفتم و یکی از خواص او آنست که دیو و پیری نزدیک نیاید از تجربه
به با انت العظمة احتیاج نیست جانمن هر قدر که این درود بود خواهی آورد به آن تصور
مذکور مشغول خواهی شد و الله که کار دنیا و عقبیٰ و حضور مولیٰ همه بخیر خواهد شد و شب بیدار
شده هر چه که میسر آید از عبادت ظاهر و باطن باید کرد و دعا و زاری بجناب مبدا حقیقی برای فراغت
کار باید کرد و صلوٰة الحاجت باید خواند شما را اضطرار حق بجانب است از خود چه نویسم که غیر از ندامت
و حسرت هیچ ندارم گاه گاه خطرهٔ الٰه آباد میرسد نمیدانم که با شما ملاقات شود یا نه خصوص این حالات
بهم زیاده مضطر کرده اند تقدیر الٰهی در میانست از علم و عمل ما هیچ نمی کشاید و نمیدانم که کیستم و
چرا ایم و کجا ایم و چه میگوییم مگر مجملاً میدانم که آنم و برای آنم و در آنم و از آنم و فعل ما و ذات ما و صفات
ما همه آنست و رنج ما و راحت ما از آن است و در آن است ؎

کنون نے نیستم در خود نه هستم	نه هشیارم نه مخمورم نه مستم

وقتیکه ما را بخود آشنا میکند بهتر از خود نمی بینیم و وقتیکه ما را بجا میگذارد بتر از خود نمی بینیم سبحان الله زهی
عجز و زهی حیرت و زهی یافت این سخن من نه از حیرانی و پریشانی است بلکه عین یافت و جمعیت و
دانائی است نادانی من دانائی و دانائی من نادانی است سبحان الله چه می نویسم فقط

مکتوب سیم در معنی شعر مثنوی

بجان برابر دعزیز پدر و برادر سلمه الله تعالی از خواهان خیریت و جمعیت ظاهر و باطن برادر فقیر شما

سلام و دعا برسد باری ما نیز از فراموش کردیها شدم از آنکه خطے به راز و نیاز به طفیل علی نوشتند و منع کردند که بکسی ظاهر نشود آخر ما دیدیم که نزول کردن آن محبوب از لامکانی بمکانی مقید که نیز از ذره آن دریا است تا معلوم شد مبارک باد اگر قانع نشده باشند که نزدیک ما سیر شدن عیب است مولوی معنوی رحمة الله علیه در مثنوی می فرماید ؎

کاسهٔ چشم حریصان پُر نشد	تا صدف قانع نشد پُر دُر نشد

مراد از حریصان این جا حریصان تجلیات الٰهی اند و قانع شدن اشارت بمقام گرفتن است بهر حال محبوب من محبوب باشند و خود بخود در خود تماشه و تماشه گر باشند از شاه صاحب[ل] دعا برسد و در زبان هندی از طرف ایشان معلوم کنند که آمدن در دنیا محض برای بندگی و بهگت است و بهگت بازی اگر میسر آید کار تمام تمام شود باقی شما را خیر باد و روز بروز ذوق و شوق ترقی پذیراد فقط

مکتوب دہم در بیان جامعیت انسان

عزیز از جان من در حفظ الٰهی محفوظ و بیاد او محظوظ باشند از مشتاق و دعا خواه شما سلام و دعای سلامتی جان و ایمان قبول باد خط مسرت نمط پر از حالیکه موجب اضطرار بود رسید جان من مضطر نشوند هیچ مضایقه نیست کسی هیچ چنین نماند چنان نیز هم نخواهد ماند انسان که جامع همه شانها است اگر در آئینه ضمیر خود مطالعه هر قسم شیونات نکنند کجا رود این لازم است نه نیند که آن غیر از ان ذات یگانه دیگر نباید دید بلکه بیننده نیز همانرا خود را در میان نباید دید و اگر محبی یا محبوبی معلوم شود همان محب و محبوب است نشنیده اند که در لمعات چه میفرمایند او ست که در آئینه لیلی از چشم مجنون نظر بجمال خود میکند عارف را چون و چرا نباید بهر حال آن چنان باید بود که حرکت دل را مانع نباید شد رفتن دهند شما بحر محیط اید که هنوز جنبش از مکان خود نکرده آید این حرکت را خیالی باید دید و خود ذات بحت باید دانند و عجب است که شما بفضل الٰهی دانا اید این قسم را مشکل میدانید و مساوات دیگران میخواهید مشکل شما از شما حل خواهد شد هراسان نشوید و رجوع بعلم نمایند عمل حضور ذات بحت را ملاحظه باشید حقتعالی فضل خواهد کرد خاطر جمع دارید خدا یار باد یار باد یار باد بالفعل در بند امکان محظوظ باشند از یاد محب و السلام۔

[ل] مراد ازین حضرت شاه صبغت الله قلندر کاکوروی اند ۱۲

مکتوب یازدہم در تعلیم مشغولی وطریق خواندن ناد علی

عزیز من جان من بلکہ عزیز خدا و رسول من سلمہ اللہ تعالیٰ من الآفات از خیر طلب جان وتن الیشان محمد کاظم دعوات بقای عنصری بامقصود روحی موصول باد قبل ازین بیماری تپ لرزہ شنیدہ لرزیدم بار دیگر بدریافت خیریت شاد شدم باحق سبحانہ تعالیٰ ظاہر و باطن شما بخیر باد و بقای عمر در شہود وجہ باقی داراد جانمن حقیقت وجہ باقی خوب میدانند کہ اگر ہمہ کثرت موہوم نفی کند وجہ باقی باشد و علم اوہمین علم خودرا بصورت معلومات مینماید پس ہمہ صورتہا قائم بعلم و علم قایم بذات است وہمان ذات باعلم خود بصورت شما ظاہر است و بصفات بشری مشاہدہ میکند پس پیوستہ خودرا ذات دانند و علم خود نیز عین ذات واشیاکہ قائم بعلم بودہ بدستور قایم پس شما آن بحر لطیف اید کہ ہمہ قایم بوی است و بعد نفی اشیا اعیان است اشیا را نفی کنید و باقی شما باشید و این مشق را ملکہ سازید بطوریکہ نوشتہ بودم تسبیح بدست گرفتہ ہزار بار یا دو ہزار بار شب و روز تصور کنند انشاء اللہ تعالیٰ خواہند دید و از حوادث نترسند کہ محبوب خود بخود حاوی شماست و حوادث دام ویست کہ بسبب این دام قطع تعلقات میکند خاطر جمع دارند و آنچہ می بینند لازم ذات شما است و از شما ہرگز جدا نیست ہرگز ہرگز علم جدائی نخوانند ؎

رخت بیرون کن ازین ملک دوئی	ہم گل وہم رنگ وہم بوی توئی

بار بار خودرا مکلف دانستہ باشند و حق باشند خصوص این صورت عنصری کہ حجاب است از دست ندہند و ہمین را محبوب بینند و گویند اعوذ بک عنک یعنی ازان محبوب کہ بصورت برآمدہ و حجاب خود شدہ پناہ میجویم بتو (پناہ میجویم ازتو بتو) کہ معنی این صورتی پس ہمہ توئی و خود در رنجی و خود در راحت بطوریکہ باشی باش ہمہ توی غیر ہرگز در میان نیست جانمن سخن ہمین است یاد دارند فائدہ ہا خواہند برداشت و آرزوہا در کنند اگر اتفاق شود ناد علی را ہزار بار وقت پاس آخر شب مداومت کنند لیکن باینطور کہ برزخ حضرت علی مرتضیٰ کرم اللہ وجہہ بصورت آفتاب بدست راست و این فقیر را بدست چپ تا خواندن در تصور دارند بسیار فوائد خواہند شد چنانچہ خواہند دید و قبل خواندن دوگانہ مع فاتحہ بنام پنجتن پاک باید خواند

و ہر مطلبی کہ باشد بوسیلہ آنحضرت بجناب حق عرض باید کرد و بسپارید خود را با آنحضرت انشاء اللہ ہمہ درست
خواہد شد و من شمارا با آنحضرت سپردم قبول باد نمیدانم کہ چہ بنویسم و برای شما بجناب حق بسیار عرض میکنم
کہ در شہود خود خوش دارد و غفلت دور کند معلوم نیست کہ قبول است یا نہ لیکن جانمن از علیکہ میدانند
غافل نباید بود و پیوستہ خاموش ماندہ بذکر ہو مشغول باید ماند و ہرگز متوجہ عالمیان نباید بود باقی
اختیار خدا است و ہیچ غمگین نباید شد ہمیشہ زندہ اید دل را از خدا جدا نباید دید ہرگز ہرگز مکروہات
و بیماری ہا برای ہمین نازل می شود کہ غفلت دوستان خود را دور کند و پیوستہ در دریای ذات خود را
مستغرق باید پنداشت خبر شرط است و من ہم برای خود و شما ہمین میخواہم کہ الٰہی غفلت مارا دور کن باقی
ہر چہ خواہی آن کن آمین فقط والسلام.

مکتوبات بنام حضرت مولانا شاہ حمایت علی قلندر خلف اوسط خود[۱]

مکتوب اول در تاکید نماز و وظایف و تعلیم ذکر و مراقبہ وغیرہ

برخوردار سعادت نصیب سلمہ اللہ تعالیٰ بعد دعای علم نافع و عمل صالح و مزید حیات صوری و معنوی و
از شیطان و نفس مہجوری مطالعہ نمایند خط شما رسید جانمن نماز نیکو باید کرد مع اشراق و شش رکعت بعد
مغرب و وظایف بعد نماز خمسہ و آیۃ الکرسی پس از ہر سلام و مسبعات عشر ناغہ نباید کرد و وقت خفتن
بمراقبہ احاطہ وجود باید خفت و عقیدہ نیستی عالم ذاتاً و صفتاً و ہستی حق بہمہ وجوہ در دل نیکو نگاہ باید
داشت و حفظ شریعت در امر و نہی معمول باید ساخت این قدر کہ نوشتم بران عمل باید کرد و بعد نماز فجر
و مغرب کہ وظیفہ اجرنی من النار وغیرہ است باید خواند و امن الرسول وغیرہ و قل ہو اللہ احد

[۱] خلیفہ والد خود ولادت ایشان در سنہ یکہزار و یکصد و ہشتاد و پنج شد تعلیم علوم درسیہ از مولوی قاسم علی و مولوی حیدر علی اخلاف
ملا حمد اللہ سندیلی شارح سلم و مولانا ذوالفقار علی دیوی وغیرہم یافتہ بعلوم ظاہری و باطنی شہرہ آفاق گشتند محبوب ترین اولاد والد
خود بودند اجازت سلسلہ نقشبندیہ از حضرت شاہ ابو سعید رحمۃ اللہ علیہ بریلوی و مولانا حاجی امین الدین محدث کاکوروی نیز میداشتند
بعمر چہل و یکسال بہ بست و پنج رجب روز جمعہ سنہ یکہزار و دو صد و بست و شش وفات نمودند مزار در پہلوی مزار والد خود
است حال تفصیلی بہ نفحات العنبریہ باید دید ۱۲

دمعوذتین بترتیب اگر فراموش شده باشد از انشاء الله باید پرسید و حفظ باید کرد و این نصیحت را ضایع نباید کرد و اینقدر عمل بعد صلوۃ و صوم فریضہ از حقوق جوارح است این را نیک بعمل آرند و تقوی را شعار سازند بعد ازین حق قلب و روح است و آن عبارت از اعمال باطن است از اخلاق وغیرہ و ذکر خفی و مراقبہ این ہمہ در تکمیل انسان مطلوب است و جوارح کمترین مرتبہ است و عدم درستی او از نادرستی قلب بحکم و خشع قلبک لخشعت جوارحہ حاصل باید دانست و نیک تامل باید کرد پس نماز و وظایف را بادب تمام باید خواند و بعد فراغ از علم رسمی بآگاہی حقیقت مطلقہ کہ بوجہی باہمہ ذرات موجود است و عین ہمہ است و بوجہی منزہ از ہمہ باید پرداخت اصل علم نافع ہمین است و ہمہ علوم ممد این. آین سبق را خود تکرار باید کرد نشود کہ فراموش شود فقط

مکتوب دوم در تعلیم مراقبۃ الوجود وغیرہ

برخوردار سعادت نصیب سلمہ اللہ تعالیٰ بعد از دعوات ترقیات علوم ظاہر و باطن مطالعہ نمایند شنیدہ میشود کہ محنت خواندن خوب میکرد دالحمد للہ توفیق اعمال صالحہ نیز حق تعالیٰ میسر آرد چون شرح وقایہ تا نصف رسید انوار ہدایہ آنچنان لامع باد کہ دران انوار خود را مع ذات و صفات گم یابند و وظایف کہ از نماز وغیرہ و دعاہا شنیدہ اند فراموش نباید کرد و نماز را بادب نیکو باید خواند و اگر حضور دل میسر نباید رکوع و سجود ناتمام نباشد و وقت فراغت قدری ہم از اعمال باطن اگر میسر آید غنیمت است خصوص ملاحظہ معیت کہ مثل ماہی دریا کہ وجود و تشخص او ہم از آب و غرق در آب است نیک باید دانست و لیقین اللہ را از عقاید مفصل و گناہ مفصل ہفت اندام و از اخلاق ذمیمہ قلبی مطلع باید کرد مع عذاب اینہا ہر قدر کہ یاد باشد و خود گاہ گاہی بمراقبہ وجود کہ از فوق الفوق و تحت التحت ہمہ از وی است و در وی است و با ہمہ و لیست مشغول باید شد کہ فکر این معنی اندکی ہم بسیار مفید است فقط

مکتوب سوم در بیان عجز و ہیچی خود و تعلیم رضا بقضا

محبوب الٰہی و مقبول رسالت پناہی سلمہ اللہ تعالیٰ از فقیر ناکارہ دعاہای خیر دو جہانی و راحات

جاودانی مطالعه نمایند این ناکاره بسیار در کار دین و دنیا و علم ظاهر و باطن شما دعاها میکند اگر یکی هم
قبول شد همه کارها ساخته شد درین باب احتیاج استدعای شما نیست لیکن مارا کجا آن قبولیت
است که اثر آن ظاهر شود بیش ازین کم و بیش همتی داشتم و استجابت دعا را گمانی بود و بعض بعض اتفاق
هم شده بود الحال همه بر باد رفت بلکه حجاب می آید از کار و بار خود در رجوع بجناب الٰهی را لیاقت نمی یابم
که در حق خود یا در حق غیر چیزی عرض نمایم همین بخاطر میرسد که تو کیستی که چنین و چنان میخواهی و بندگان
خود را نگاهداشتن نیکو داند بهر قسم که علم ازلی او تقاضه میکند میکند این خیال مانع دعا است و همت
بستن زیاده پوچ پس چه باید گفت صبر کنید اگر صبر دهند و گاه گاهی ملاحظه احاطه وجود الٰهی از درون
و برون خود و عالم باید کرد این سبق را چند بار در شبانه روز باید خواند موقوف بآینده نباید داشت و اگر
در توجه مولوی صاحب[ل] شرکت کنند در حلقه او شان بنشینند شاید که از برکت او شان دل بچسپد بی سختی کشیدن
در دنیا چاره نیست اگر همه چیز جوانب خدا نمایند و بدانند که او ست و بر دست و از دست همه آسان شود والسلام

مکتوب چهارم در بیان اینکه طعن منکرین و طاعنین را پروای نباید کرد

مقبول خدا و رسول جعله الله من العلماء الفحول وسلمه الله تعالیٰ من الحرام والفضول از عاصی مدعی
وصول ظلوم و جهول متحرک بحرکات بحصول که از ان عالمی است ملول دعاهای که مشمول جمیع
سعادتها است مطالعه نمایند خط شما رسید بدریافت خیریت و مستعد شدن بر تحصیل علم سرور گردید
حق سبحانه تعالیٰ در علم و عمل و اعمال ظاهر و کیفیات باطن و علم لدنی یکتا و وحید عصر کناد استدعا را
احتیاج نیست این ناکاره همیشه در دعا است هر چند باین اعمال قبیحه شرم می آید گاه گاهی از دعا
کردن که این را هم روی باید لیکن از انجا که رحمت او عام است جرأت دعا میشود شنیده شد که بعض
مردم آنجا از طعن با عمال اینجانب بخی میرسانند خصوصًا از تصنیف[ع] خیالات واقعی محل طعن است

[ل] مراد ازین عالیًا مولانا ذوالفقار علی نقشبندی دیوبندی اند ۱۲ [ع] مراد ازین کلام هندی حضرت ایشان موسومه به نغمات الاسرار
مشهور به سانت رس است که مطبوع گشته بود الحال نادر الوجود است ۱۲

برخوردار من اکثر از حرکات خود ندامت می آید از خیالات گوئی و صحبت مطربان اله آباد و کاکوری د
دیگر احداث چه سخنها که نشنیدم از همنشین و اهل خانه و دیگر مردم این جا اگر تخیلات است همین هست
که شما یان را رنج میشود بسبب محبتی که دارند میدانم که خدا با ما چه خواسته است امید داشتم که کتابی در فن
تصوف تصنیف کنم اینچه شد اسپ گفتم خر بر آمد مشغولی سی ساله را حاصل این شد انا لله وانا الیه راجعون
بشارات پیرو مرشد آنچنان بود و افعال مبشر این چنین آنچه که از ما دیده میشود و شنیده اگر با کسی گویم
که ما را بآن هیچ تعلق نیست از ما انچه میکنانند میکنیم نه رغبت سرود دارم و نه رغبت دیگر، که باور کند این
سخن مثل حیله جبریان است و عذر ایشان غیر مسموع بهر حال هر قدر که حفاظت است از حرام شکر
است و از تلوث عذر نعوذ بالله من شرور انفسنا ومن سیئات اعمالنا گاهی درحق این عاصی دعا
باید کرد شما صبر کنید ما را معامله با خدا افتاده است در تقدیر او میگردم و بر مذهب و میباشم از سی سال
همین مشغولی است که من ذاتاً و صفتاً و قولاً و فعلاً نیستم اوست که باین صورت است عالم بیشتر از این
در بطون عین او بود چنانچه در ظهور او عین انسان است عقیده همین و مشق برین و کیفیت همین خود
را حواله او کرده ایم هر چه در حق ما نیک داند بکند و میکنیم انچه میدانم که از کجا است و چرا است برای تهذیب
بعضی امور این قوم را معامله شگرف بیش آمده با شیخ صنعان چه کرد و تا کجا بشمارم این سخن نفس الامر
است ومع هذا اما ابرئ نفسی[۵۱] وکدام کس درین قوم بود که بروی طعن نکرده اند و طعن طاعنان
نیز فائده دارد هیچ مشربی ندیده ام در دنیا که دران نفع و ضرر نباشد مگر این که همه نفع است اگر گناه
شود ازین قوم چند قسم قرب میسر آید بدولت گناه این را که می فهمد تا را حق تعالی از همه آگاه خواهد کرد
انشاء الله خاطر جمع دار هیهات کجا افتادم و چه جای این سخن بود لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم
احوال خود مناسب سخن اول است لقیناً الله اینجا آمده است باز هوای آنجا و ارد هوای نفس را
ناچار نیست مکر رآنکه در صحبتی که شما اید آنجا غیر از ابی حنیفه و هدایه کتابی و عالمی نیست در دین و نزد ما
مردم سند هر چیز از پیران خود است محی الدین ابن عربی در حقایق و غزالی[۵۲] در طریقت از طعن این مردم

۵۱ و با آنهمه بری نمی کنم نفس خود را ۱۲ ۵۲ امام محمد غزالی صاحب احیاء العلوم وغیره متولد سنه چهار صد و چهل و نه متوفی چهاردهم جمادی الاول یا آخر سنه پانصد و پنج یا هفت عمر پنجاه و هشت سال مزار در طوس ۱۲

مارا پروای نیست خیالات مثل شعر و سخن است و برای نفس خود سرد دهم درست برای اُجرت نادرست و اختلاف علما در سرود و حرمت و حلّ ظاهر است مارا از فضل الٰهی از سرد دهم فراغت است نزدیک ما صحتِ محبت با حق و صحتِ متابعت نبوی باید باقی خیر است از اختلافات پروا نیست و این را تفصیلی است که بر شما ظاهر خواهد شد یا باشد در هر چیز که مردم مرا طعن کنند شهوت آن چیزها در نفس نمانده مگر حکمت الٰهی است که مارا برین آورده ؎

اگر طمع خواهد ز من سلطان دین	خاک بر فرق قناعت بعد ازین

اگر شهوت بود جای خطر است چون مسافران ازین جهان می گذرم والسلام

مکتوب بست و نهم در بشارت علم الدین و آخرین بادشاهان و دیگر دعاها لحق شناسان

مقبول الٰهی و محبوب رسالت پناهی سلمه الله تعالیٰ و علمه حقایق الاشیاء کماهی و اعطاه الاعمال التی جزاءها غیر المتناهی از فقیر بیچاره واهی دعاهای که میسر آید بسبب آن اتصال بذات لاتناهی مطالعه نمایند انچه در مکتوبات آن محبوب مرقوم بود همه باجابت رسید خاطر جمع دارند انچه در وهمت نیاید آن دهند، دعاهای ما در حق شما رایگان نیست باقی تاثیر استعداد که مبحث حکما و اهلسنت است و معنی سعدین وغیره موقوف بر ملاقات است اگر دعا هارا اثری ست خواهند دید انشاء الله بالفعل در کاریکه مشغول اند حق سبحانه زود بخوبی فراغ میسر آرد بعد ازین بادل فارغ در یاد خود دارد با درس و تدریس ظاهر چنانچه حضرت غوث الاعظم قدس سره هر دو سبق میدادند در دنیا مع عمر دراز آسان کند و عالمی را فیض ظاهر و باطن میسر آید دنیا هم خادمه باشد و اعانت کند در ذکر الٰهی اگر نه آن بودی که دعای پدر در حق پسر قبول است هر قسم پدر که باشد گنهگار یا نیکوکار دعا نمیکردم چراکه خود را لایق آن نمی یابم که در جناب الٰهی عرضها کنم این راهم روی باید هر چند توجه بنور مطلق بیشتر میکنم سیاهی ممکن بنظر بیشتر می آید ؎

سیه روئی ز ممکن در دو عالم	جدا هرگز نشد والله اعلم

شرح این سخن را هم وقتی است انشاء الله تعالیٰ خط شما هیچ یکے ضایع نکرده ام گاه گاهی می بینم بملاحظهٔ ثانی

وتالث در آمده دل خوش باشد و آین خط بسیار مسرور کرد فہرست کتابہا نگاہداشتہ ام ہمہ ہبسر خواہند آمد بلکہ ام الکتاب را امیدوار باشد کہ ہمہ علوم از انجا است ما را از جناب عالی محمدی علیہ السلام و از زبان مبارک حضرت مرشدی علم اولین و آخرین را بشارت شدہ است ہمہ در شما ظہور خواہد کرد خاطر جمع دارند و خدا را یاد دارند در تمام روز و شب ساعتی اندیشہ معیت ذاتی آنجناب پیش نظر باید داشت و خود را مثل ژالہ در آب غرق ملاحظہ باید کرد موقوف بر وقت دیگر بنا باید داشت الوقت سیف قاطع این عمل را بہ از ہزار عمل و این علم را از ہزار علم فوق باید دانست ہر قدر کہ میسر آید غنیمت است والسلام فقط

مکتوب بنام حضرت شاہ بہرام علی قلندر[1] در تعلیم عملی خاص

برخوردار من سلمہ اسم یا مذل کل جبار ویا قاہر ذو البطش الشدید الی آخرہ از چہل اسما عجب خواص دارد ملاحظہ باید نمود ہر چہ میسر آید بخوانند ویا قاہر ذو البطش الشدید را ہفت روز ہر روز ہزار بار تعداد است ویا مذل را از دو لکھ زیادہ نوشتہ است لیکن ہر دو عجیب اند و سہ رکعت نماز بعد فاتحہ الم ترکیف در دوم انا اعطینا و در سوم تبت یدا بعد ہ طاق ہر قدر کہ باشد سر برہنہ بخوانند و آین عمل از سید بزرگے کہ من باد شان عقیدہ دارم بمن رسیدہ لہذا بآن مقبول نوشتم کہ بکنند کہ از ما نگاہداشت اوقات مشکل بود و برآئے دو حاجت جمالی روا ست کہ اللہ کریم است برآرندہ حاجات بر دو سہ چہ موقوف است اگر منع است دو حاجت جمالی وجلالی خواستن است کہ یکے برائے قہر است و دیگرے برای مہر چگونہ در یکساعت راست آید معہذا اگر دل شما قبول نکند بگذارید والسلام بعد نوشتن خط خط شما رسید ختم قادریہ اینست یکصد و پانزدہ بار درود و بعدہ کلمہ تجید ہمین قدر بعدہ شیئاً للہ یا شیخ عبد القادر جیلانی ہمین قدر یکبار سورہ یس والم نشرح یکصد و چہل بار بعدہ درود آخر ہمان قدر خواندہ تمام کند و حاجت خواہد و اگر ختم کلان خواہد الم نشرح یکہزار و پانزدہ بار بخواند فقط

[1] خلیفہ و داماد حضرت عارف باللہ شاہ محمد کاظم قلندر وفات بہ پانزدہ ربیع الاول روز دوشنبہ سنہ یکہزار و دوصد و پنجاہ و شش گردید مزار پیش دروازہ درگاہ حضرت شاہ تراب علی قلندر واقع است حال تفصیلے در نفحات العنبریہ باید دید ۱۲

مکتوبات بنام منشی فیض بخش کاکوروی

مکتوب اول در تسکین خاطر منتشر اوشان

محب فقرا عزیز دلها برادر من سلمه الله تعالی من الآفات از خاکپای فقرا دعای سلامتی جان وایمان مطالعه نمایند خطوط مکرر رسیده دعاهای ماهم بتکرار رسید درین انقلاب خیالی هر چند عبرتهای بسیار و معرفت حق بنوعی دیگر شده باشد اندوهی بخاطر راه ندهند که ؎

این همه هیچ است چون می بگذرد	تخت و بخت و امر و نهی و گیر و دار

آنچه بحواس ظاهر و باطن دیدند همه خواب موحش و پریشان بود تعبیرش عبرت است زنهار زنهار مترس هر چه میگذرد در دنیا از مال و جاه و فقر و رنج موجب معرفت است و از جذبات حق که طالبان حق آنرا بهتر میدانند بهر حال همانجا باشید و انتظار کنید که از غیب چه بظهور می آید و آن هیچ در هیچ را دعاخواه واقعی خود دانید قبل از دریافت اینحالت در چله دعای خیر میکردم و میگفتم که الهی اگر بلای برای فلانے مقرر کردۂ ایمانش نگهدار و یقینش بیفزا و اگر غنا برایش نوشتهٔ از حالش مپرس و بجذبے لطیف بجانب خود بکش الغ بلکه قبول شده باشد عود کردن حالت معهوده یا آمدن به ازان نزد حق مشکل نیست والله بالله اینهمه خواب خیال است و اینچنین خوابها بسیار دیده اند و خواهند دید پس بیدار شود و در دل کلمه توحید را بتکرار مسکین تا از شومی این خواب برهی و کجائی و چه دعا میخواهی و تا بکے باین و آن بپردازی ساعتی نظر به فهمید و معرفتے که داری بکن و نیستی و گذشتن عالم بیندیش و دل خود را بزور بفهم معنی توحید بیار و تسکین بخش انشاء الله همه بخواهد شد اندوه روزی مخور اندوه آن کن که روزی ده را شناختی و باد ساختی و بقرب او آرام یافتی یا نه همه عالم برای تست و تو برای او کدام دولتی بهم رسیده بود که برفت شکر کن که تغیر در احوال دیگران کرده ترا پند داد و عبرت بخشید مگر احوال ما نشنیدهٔ که از تغیر احوال بخشی[۱] صاحب در جوانی ما را نصیحت کرد و دل سرد موافق استعداد من کششے واقع شد یک اسپ گذاشتم همه عالم اسپان خود یافتم و نعمتهای بسیار عطا کرد امید وار زیاد زیاده ام اگر قرب ما میخواهید و محب ما اید برین انقلاب نظر نکنید و حسرت نبرید و مقلب را یاد دارید و بهتر ازین را امید دارید

[۱] مراد ازین بخشی ابوالبرکات خان تهور جنگ کاکوروی ناظم سرکار گورکهپور اند که حضرت ایشان سابقاً بزمره سواران در فوج ایشان ملازم بودند ۱۲

دالامختار ایدمن دعاے خیر نخواہم گذاشت والسّلام۔

مکتوب دوم در اظہار ہیچی وناکسی خود

مقبول حق برادر محبوب من سلامت بعد سلام ودعاہاے رضا بر تقدیرات مولیٰ و ترک ہواے نفس مطالعہ نمایند محبت نامہ بعد مدتے رسید ع اے وقت تو خوش کہ وقت ما کردی خوش۔ آنچہ دیگر حقائق بسبب گمان نیکو مرقوم بود و برادران محب راہم چنین بنظر می آید و الا من آنم کہ من دانم بلکہ نادانم وحیرانم خدا داند کہ مرا براے چہ آفریدہ اند پیش ازین عزمہاے کلان درراہ مولیٰ داشتم ہمہ فسخ شدہ از ما چیزے بجاے نرسیدہ وہمہ زبونی ونامرادی بجاے ما خود بخود آید خدا داند کہ انجام چیست درین صورت چہ جاے توجہ ودعائیکہ امید اجابت ازو توان داشت باآنہمہ از دعاہا عاطل نہ گاہ گاہ مارا بدعا یاد دارند کہ دعا در غیبت قبول است وفرشتہ می گوید کہ لک مثلہ[1] این سخنہا شعر نفس شکنی نیست واقع است کار خدا کن فیکون است خوف پیغمبرما صلعم از چہ بود معصوم بود از شہود ہمین نیرنگی بودہ باشد لیکن آنجا حال بود اینجا زبان قال ع چہ نسبت خاک را با عالم پاک۔ براے خدا گاہ گاہ یاد دارند الحال دراعتکاف ہم برکت نمیشود دعاہا باید کرد ضرور پیش ازین دعاہا وقصدہا در قرب ومراتب آن بود آن قرب ما روے کجا پناہ از نار جہنم مع شماہا استدعا است باید دید کہ چہ پیش آید واز تقدیر کجا روم وبچہ حیلہ عذاب دنیا وآخرت از خود دفع کنم انا للہ وانا الیہ راجعون۔

مکتوب سوم در ممانعت از تالیف مثنوی

محبوب حق برادر جانمن محمد فیض بخش جیو سلامت از محمد کاظم سلام ودعاہا برسد انچہ از شکایت عدم توجہ ودعاے فقیر مرقوم بود ہر وقت راحالتے است آن وقت پارۂ ازحال

[1] براے تو مثل اوست ۱۲ [2] مابراے خدا ایم دبسوے او رجوع کنندہ ۱۲

داشتم ہمت ہم کار میکرد و دعا ہم گاہ گاہ مستجاب الحال کہ آنحال رفت وعیوب نفس واضح گردید ہمت یک ذرہ نماند دعا را کدام رو و قدم در نیستی بے اختیار میرود ہستی در اختیار خود نیست اکنون می بینم کہ ؎

کنوں نے نیستم در خود نہ ہستم		نہ ہشیارم نہ مخمورم نہ مستم	

پس چگویم ازین باب بہرحال دوست خیرخواہ شما ام۔ نوشتن مثنوی معلوم شد تصنیف ضرور نبود کدام احوال نوشتن قصد کردہ اند کہ مثنوی منظوم میشود احوال عیب بے ہنر خود چہ نویسیم ہنر ہا اندک بلکہ ہیچ بمحض حسن تو ہم خود با خود یا با دیگرے اینہم عیب است وعیبہا را کسے نمی نویسد پس ہیچ چیز نوشتہ بفرسیم تکلف برطرف ازین کار درگذرند وہرچہ نوشتہ باشند پارہ نمایند والسلام

مکتوب چہارم در تعبیر خواب و دیگر نصائح

محب صادق و یار موافق برادر عزیز من سلمہ اللہ تعالی از دعا گوے بے ریا دعوات خیر دو جہانی وسلامتی جان وایمان مطالعہ نمایند نامہ محبت درعین انتظار رسید بمطالعہ در آمد ہرچہ در خواب دیدند خوب بود سودا مین جذب الٰہی است دعا وخاطر جمع کردن ظاہر برادر عزیز میر محمد از حضور تشریف آوردند از مقتضاے شامت نفس امسال جناب عالی برلے عزلت منع فرمودہ اند وامر بذکر شد الخیر فیما وقع وانچہ در مشغولیہا می بینند ومی شنوند ہمہ نیک است ونشان درستی استعداد وانجذاب ہرگونہ غافل ازیاد نباید بود ودنیاے گذران را فانی باید دید وبرآشنایان صورت دشمنان معنی اعتماد نباید کرد ؎

یک آشنا گزین کہ بعالم کم آشنا است		یک آشناے بامزہ صد عالم آشنا است	

فقیر بیچارہ اکثر از دعاہا فراموش نکند و استعداد ما خود ہمیشہ دعا گو است بلکہ حقیقت دعا ہمین است

؎ مراد ازین مثنوی باغ دبہار است کہ منشی فیض بخش در حالات حضرت ایشان نوشتہ بودند اکثر اشعار آن مثنوی در اصول المقصود بضمن حالات ایشان جا بجا مندرج اند ۱۲

باید دید کہ ازین محبت ما و شما کدام کار عجیب ظاہر میشود و چہ راز نهفتہ آشکارا میگردد بہر حال بطوریکہ باشند باحق باشند ؎

نی گویم کہ از عالم جدا باش	ہر کارے کہ باشی با خدا باش

باقی خدارا یاددارند و در ہیچ حال از یاد او غافل نشوند کہ ہر وقت کار باوست و ہرچہ وارد شود از تقدیر او دانند و اینہمہ عوارض و اعراض را از خاطر بردارند ہرچہ در حق آن برادر نیک است بر وقت خود ظہور خواہد کرد و ہر امریکہ از ازل در تقدیر او تعالیٰ گذشتہ است بے سعی و دعاے کسے در عالم وجود بروز میگیرد باقی واہمہ است نیک بنگر بسا مسلمین جابر و بسا اشخاص کافر کہ صاحب ملک و مال اند بدون دعا و رجوع باہل اللہ ہمہ کارہاے آنہا حسب خواہش سرانجام میشوند شاہ محمد غوث گوالیری دوازدہ سال در حق ہمایون بادشاہ دعا کردند و سیفی خواندند چون بیوقت بود فائدہ نہ کرد۔ در کدام غفلت افتادہ من بیچارہ از احوال خود حیرانم اما چون این عالم را با اسباب آفریدہ اند مردم بران ناچار تکیہ دارند مجبور اند خدا توفیق کامل کرامت کند دیگر آنکہ خط دیگر ہم رسید معلوم شد مردہ دیدن بشارت است براے مردن نفس و نیز فرمودن خدا براے زندگانی اشارت است ببقاے ابدی پس این خواب اشارت بفنا فی اللہ و بقا باللہ باید دانست و خوف قبر بنی است از امن عذاب قبر انشاء اللہ تعالیٰ و طالب صادق را مرشد ہمراہ است موقوف بر حضور ظاہر نیست ہو الظاہر و الباطن و اگر در وقت خوف فقیر را یاد میکردند عجب نداشت کہ خدا بصورت فقیر ظاہر میشد لیکن خوب شمارا فقیر بصورت خدا ظاہر شد باک نیست گاہے این بصورت آن و گاہے آن بصورت این این ہر دو یک چیز است در عین جدائی بعد فہمید حقیقت مرشد معلوم خواہند کرد و السلام از برادر عزیز و مردم تکیہ ما و جب فقط

مکتوب بنام محب علیخان[ف] در بیان اینکہ کار بعنایت است و باقی بہانہ

محب دلی خالص مخلص لم یزل سلمہ اللہ تعالیٰ از فقیر بیچارہ دعاے خیر دوجہانی مطالعہ

ف زمیندار موضع گگرہ تحصیل ملیح آباد ضلع لکھنؤ از مریدان و مسترشدان خاص حضرت عارف باللہ بود رحمۃ اللہ

نمایند نامه محبت رسید مسرور ساخت خدا معرفت روزی کناد نزد خدا هیچ وسیله به از شکستگی نیست مبارکباد ع جز شکسته می نگیرد فضل شاه۔ شغلے که دارند بآن مداومت نمایند انشاء الله تعالےٰ بعد ازین به ازین بگویم که زیاده موجب تسلیها است برائے تحصیل معرفت چیزے غیر از توجه مرشد نیست ومحنت وریاضت همه بهانه است بلکه برائے تهذیب نفس است ومعرفت الٰهی برائے روح وقلب هر اعمال که برائے معرفت است غیر از ملاحظات نیست اینجا بدن هیچ دخل ندارد تفصیل این معنی موقوف کملاقات است انشاء الله تعالی طالب را باید که یک در گیرد محکم گیرد اگر جائے اعتقاد باشد مثل مشهور است پیر من خس است اعتقاد من بس است هرگاه که باعتقاد خس کار میکشاید پس از صاحب طریق چگونه میسر نیاید مگر ؎ چو استعداد نبود کار از اعجاز نه کشاید اگر فقیر نالائق است لیکن گفتهٔ پیر مد نظر است بفضل الٰهی استعداد شما خوب در خوب است خاطر جمع دارند۔ اصطلاح آنرا گویند که بزرگان علوم خود را بزبان غریب بیان کنند که اگر غیرے در مجلس باشد نفهمد یا کتاب شان بیند نفهمد اگرچه درین زمان اکثر از اغیار هم پوشیده نمانده معهذا بمرشد احتیاج است والسلام فقط۔

مکتوب بنام لاله شتاب رائے کاکوروی در تعلیم رضا بقضا وغیره

محب فقرا طالب مولی لاله شتاب رائے سلامت بعد دعائے خیر دارین مطالعه نمایند نامه محبت رسید مسرور ساخت او سبحانه تعالی مسرور سازد و بمرادات دو جهانی کامیاب گرداند۔ محب من این فقیر ناکاره از دعائے برآمدن مقاصد شما که عین مقصود خود است غافل نیست لیکن از انجا که تقدیر الٰهی همه عارف و ناقص را بیکار کرده است و مشیت ایزدی بالائے همه مشیتها است خدنگ دعائے ما بنشانه اجابت نمیرسد ناچارم و همه امور خود را حواله تقدیر کرده ام تو نیز اے برادر تن برضائے او درده و فارغ بنشین لیکن از قرب او غافل مشو

عه از مریدان و مسترشدان خاص حضرت عارف بالله قدس سره ۱۲

و یاد او فراموش مکن او هرچه کند نیک کند تو خود را درمیان میار و همه مرادات را برطاق بنه و مگو و مدان که چنین چرا شد و چنین چرا نشد و در دریاے وحدت غرق باش نشود که مرادے بخاطر آید که تقدیرش نخواهد و درمیان خدا و بنده خصومتے پیدا شود بنده را با خواست چه کار ع که خواجه خود روش بنده پروری داند و نیکو تصور کن دوست خیر خواه شمام و هرگونه برائے شما نیکوے دنیا و آخرت خواهم درین شک نیست چون ما و شما و اراده ما و شما همه هیچ پس چه نویسیم و چه گوئیم بجز دعاے خیر الٰهی همیشه از سرور خود مالامال کن و از همه فساد و شر دور دار و از من و محبان خود راضی باش بفضل خود سلاے برادر وقت خیلے نازک است اوقات بسری غنیمت باید دانست و شکر باید کرد و عارف و متعرف را غیر از صبر و شکر چاره نبود بلکه هر طالب و مومن را همین باید خاطر جمع دارند و خود را هر وقت و در همه کار هیچ در هیچ باید دید غیر ازین فهم چاره نبود و نجات متعذر است زیاده دعا ها برسد فقط

مکتوبات حضرت مولانا شاہ تراب علی قلندر کاکوروی بنام امیر عاشق علیخان بہادر کاکوروی

مکتوب اول در مراقبہ معیت و تصور ذات بحت و طریق وصول وغیرہ

محب فقر امقبول یزدان برادر صاحب احسن الاخوان امیر عاشق علیخان بهادر سلمه الله

ع۵ خلف اکبر و خلیفه جانشین حضرت عارف بالله ولادت ایشان در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و یک شد مرید و خلیفه حضرت شاه مسعود علی قلندر اله آبادی بودند و علاوه والد بزرگوار و مرشد نامدار خود اجازت و خلافت از حضرت شاه خدابخش قلندر خلف خورد حضرت کلید عرفان و حضرت شاه عبدالله قلندر لاهرپوری و حضرت خواجه حسن چشتی لکهنوی نیز رسیده شدند وفات ایشان بعمر نود و چهار سال به چهارم جمادی الاول شب شنبه سنه یکهزار و دو صد و هفتاد و پنج شد روضه شریفه در تکیه شریف کاکوری ضلع لکهنؤ است حالات تفصیلی ایشان در روض الازهر و نفحات العنبریه وغیره باید دید ۱۲

ع۵ ابن شیخ طفیل علی خلیفه حضرت عارف بالله ایشان از عمائد و اعیان قصبه کاکوری و سفیر شاه اوده بودند حال تفصیلی ایشان در تذکرهٔ مشاهیر کاکوری باید دید ۱۲

تعالی من الآفات از خاکپاے درویشان و متلبس بہ لباس ایشان فقیر تراب علی بعد از سلام مسنون و اشتیاق مکنون و دعاہاے خیریت مشحون مطالعہ فرمایند اے برادر عمر را غنیمت دانستہ بیاد حق باید گذرانید خواہ بذکر زبانی خواہ بذکر قلبی بلکہ اکثر بتصور معیت حق بسر باید کرد کہ تفکر [51] ساعة خیر من عبادة الثقلین و آن تصور ہمین است کہ ع من نیم یار است از سر تا قدم۔ حضرت والدم اکثر طالبان را مشغولی احاطہ حق تعلیم میکردند کہ ذات بحت حق را محیط خود دیدہ باشند و خود را غرق دران چون موج و حباب کہ غرق در بحر باشد بلکہ عین بحر باشد لمولفہ [53]

ماہی آبیم و ہم در آب غرق	جز تعین نیست باہم ہیچ فرق
موج دریائیم و ہم چشم حباب	ظاہرا غیریم و باطن جملہ آب
اگر شجر ہستیم در نشو و نما	اول و آخر ہمہ تخمیم ما
اگر بشاخ و برگ و شجرہ بنگری	جز بہ تخمے کے بدیگر سپے بری
[53] کجا غیر کو غیر کو نفس غیر	سوی اللہ و اللہ ما فی الوجود

غرض بعد ادا ے فرائض و نوافل ضروری مثل چاشت و اشراق وغیرہ و نماز تہجد صرف اوقات در ہمین مشغولی باید کرد کہ درین مشق نقد وصل حاصل است و بس و اگر میل بہ تصوف است بہتر است در طریقت کلام حجۃ الاسلام کافیست و در حقیقت رسالہ مختصرۂ خواجہ خورد پسر خواجہ باقی باللہ کہ مسمی بہ نور وحدت است خوب است و کلام حضرت غوث الاعظم در فنا و نیستی محض است نہایت مفید مطالعہ کردہ باشند کہ بسیار فائدہ خواہد داد الحمد للہ کہ شما را ذوق و فہم علوم صوفیان است مطالعہ تصانیف این قوم اگر کسے را باعتقاد صحیح حاصل شود حکم مصاحبت و مجالست ایشان دارد ھم [52] قوم لا یشقی جلیسھم آن برادر رسالہ ذخیرۃ العقبیٰ و کلمۃ الحق کہ نوشتہ اند بمطالعہ درآمد ہر دو رسالہ بکمال متانت واقع شدند

---

[51] تفکر یک ساعت بہتر است از عبادت ہر دو جہان ۱۲ [52] ایشان قومی اند کہ بدبخت نمیشود ہمنشین او ۱۲

[53] متولد ششم رجب سنہ یکہزار و دہ و متوفی بست و پنجم جمادی الاخر سنہ یکہزار و ہفتاد و پنج مزار در قرب مزار والد خود ۱۲

ہرچہ حق و مطابق باصول مقررہ قوم بود بر سینہ شمار ریختند اگر بصر و بصیرت ناظر از غشاوہ تعصب صاف باشد کلمۃ الحق خواہد یافت و ذخیرۃ العقبیٰ خواہد پنداشت و اگرنہ بکلمہ دیگر حرف زن خواہد شد چنانچہ ایشان نوشتہ بودند لیکن ایشان راچہ پروا ے رو د انکار کسانیکہ خود مشرب صوفیہ دارند این قوم ہفتاد و دو ملت را داخل یک ملت وحدت میکنند ؎

جنگ ہفتاد و دو ملت ہمہ را عذر بنہ	چون ندیدند حقیقت رہ افسانہ زدند

اما بعد ازین خیال تحریر و رفع جدال این فرقہ بخاطر نیارند اگر کسے محرک ہم شود بگویند ؎

ما قصہ سکندر و دارا نہ خواندہ ایم	از ما بجز حکایت مہر و وفا مپرس

تا توانید خود را از طعن مخالفان مشرب باز دارید ہر کسے موافق فہم خود گفتگو دارد کل حزب بما لدیھم فرحون اے برادر اہل وحدت از مذاہب مختلفہ و مشارب متنوعہ مشرب لطیف روحانی و مذہبی تمام وحدانی انتزاع نمایند ایشان را جز این مذہب مذہبے دیگر مخصوص ہم باشد چنانچہ بگفتگو در آید کہ متکلمین چنین گفتند و حکیم چنان و صوفی چنان پس شریعت عبارت از فعلے چند و ترکے چند است و طریقت عبارت از تہذیب اخلاق است یعنی تبدیل وصاف ذمیمہ حمیدہ کہ آنرا تعبیر بسلوک میکنند و سفر در وطن نیز گویند و این ہمہ در کتب صوفیہ مذکور است و بعضے آداب و اشغال کہ آن را مشائخ وضع کردہ اند داخل طریقت اند و اذکار و اشغال محض برائے رفع اثنینیت موہومہ است چون فاصل میان وحدت کہ حق است و کثرت کہ خلق است جز وہم و خیال نیست پس رفع آن بخیال باید کرد اے برادر چندروز بر خود ریاضتے باید گرفت و انفاس را صرف این اندیشہ باید ساخت تا خیال باطل از میان بدر رود و احکام شرعی کہ مبناے آن دوگانگی است بخاصیت موصل بوحدت است اگر کسے سالہا بعبادات و طاعات و اذکار و انکار پردازد و از وحدت غافل باشد از وصل محروم است و نزد مشائخ طرق وصول بسہ نوع است بذکر یا بمراقبہ یا برابطہ انیہمہ تعلق از حضور و صحبت مرشد دارد

سلہ ہر گروہ بدانچہ کہ نزد ادست خوش است ۱۲

نہ از دوری و خط وکتابت الّا ماشاء اللہ کسے را کہ نسبت اویسیہ دست دہد یعنے از روح کاملے فیضے یابد میتواند شد و این مقام عالی است ذالک فضل اللہ یوتیہ من یشاء پس آن برادر اکثر متوجہ بحضرت مرشد خود شدہ ملتجی فیض ماندہ باشند انشاء اللہ بمقصود خود خواہند رسید کہ اولیاء اللہ لا یموتون حق تعالےٰ ما و شما را راہ راست نماید وکشود باطن نصیب کند آمین زیادہ چہ نویسیم فقط۔

مکتوب دوم در تعلیم شغل برزخ و تلقین پاس انفاس وغیرہ

محب فقرا مقبول حق برادر صاحب احسن الاخوان متصف بصفت درویشان امیر عاشق علیخان بہادر سلامت از فقیر تراب علی بعد از سلام و اشتیاق تمام و دعاہاے حصول مرام مطالعہ فرمایند عرصہ دو سہ ماہ گذشت کہ محبت نامہ شما رسیدہ موضح حالات شدہ بود جوابش در ہمان عرصہ کہ نہ نوشتیم سببش آن بود کہ منتظر بودم کہ رسالہ نقد دل ہرگاہ خواہد رسید مطالعہ کردہ جواب خواہم نوشت اکنون در ایام تعطیل برخوردار شیخ مومن علی آوردند لہذا بجواب می پردازم مگر کتاب دمغ الباطل ہنوز نہ رسیدہ انتظارش دارم رسالہ جدیدہ دیدہ شد خوب نوشتہ اند بیان واقعی است ہر کس پسند کرد سبحان اللہ خوب تحریر و تقریر ایشان ست برادر من انچہ درباب مشغولی برزخ وغیرہ نوشتہ اند بہتر است ہمیشہ بہمین شغل پرداختہ باشند کہ طالب حق را ایک شغل کافی ست توجہ سوے برزخ در ہمہ مشغولی داشتہ باشند کہ در سلوک بے پیر رہبر گذارہ نیست الرفیق[۱] ثم الطریق حیات و ممات مرشد یکسان است کہ اولیاء اللہ لا یموتون[۲] و ہرگز از کیفیت جوانی وطفلی بیاد نیارند کہ الماضی لا یذکر ملازم نقد حال باشند انچہ در سابق بغفلت وغیرہ گذشت[۳] ازان توبہ باید کرد و التائب من الذنب کمن لا ذنب لہ[۴] خدا غفور است اکنون ہر قدر کہ عمر

---

[۱] اولیاء اللہ نمی میرند ۱۲ [۲] اگیر رفیق باز اختیار کن راہ را ۱۲ [۳] گذشتہ ذکر نمی کردہ شود ۱۲

[۴] توبہ کنندہ از گناہ ہمچو کسے است کہ وے را گناہے نہ باشد ۱۲

باقی است آنرا غنیمت شمارند بیاد حق گذارند خدا در عمر ایشان برکت دہد کہ مارا مغتنم معلوم میشوند درین زمانہ ہیچو کسان نایاب اند کہ باوجود فراغت و تلوث دنیا بدل پاکدامن میباشند

غم دین خور کہ غم غم دین است	ہمہ غمہا فرو تر از ین است

و باہلخانہ خود باید گفت و طریق پاس انفاس باید فہمانید کہ برین شغل مداومت دارد و بسبب بیماری زیادہ عبادت بدنی را متحمل نتواند شد بعد ادای فرض و سنت بہمین شغل اوقات گذاشتہ باشد یعنی دمیکہ از درون ببالا می آید دران خیال لفظ اللہ دارند و نفسیکہ اندرون میرود دران خیال لفظ ہو بلحاظ اینمعنی کہ اندرون و برون ہمن اللہ است و بس ع در خانہ اگر کس است یکحرف بس است۔ غالب کہ در صحبت شما وے ہم خدا شناس شدہ باشد نسخہ ہاے کہ نفقیر فرستادہ است آنرا اکثر بمطالعہ داشتہ باشند خصوصاً مقالات صوفیہ را کہ این یک کتاب بجاے صد کتاب است درین زمانہ درویشان و صوفیان نایاب اکثرے بصورت درویشان مخرب طریقہ اند پس از صحبت ایشان حذر باید کرد و کتب این قوم ممد و معاون خود باید داشت کہ در مطالعہ کتب تصوف خیلے فوائد است درین ایام اینجا چرچہ کتاب مستطاب درر غرر کہ کلام معجز نظام حضرت جدنا امیر المومنین علی مرتضی است کرم اللہ وجہہ میشود عجیب و غریب کلام است تعلق از دیدن دارد شاید نزد آن برادر ہم باشد باقی تحریر خیریت است والسلام۔

مکتوب سوم در بیان محبت داشتن با پیران سلسلہ و تعریف مرید حقیقی و رسمی و مطالب دیگر

محب فقرا قدردان درویشان احسن الاخوان امیر عاشق علی خان بہادر سلمہ اللہ تعالی من المکروہات از فقیر ہیچمدان خاکپاے قلندران تراب علی بعد از سلام و اشتیاق تمام مطالعہ فرمایند انچہ از مشاہدہ برزخ حضرت مرشد خود علیہ الدوام و ہمراہ آن مرام دیدن صورت عم و برادرم را نوشتہ اند راست باشد کہ این ہر دو صاحبان چنانکہ درینجا مقبول حضرت والد

بودند دران عالم نیز خواهند بود شمارا از طفولیت بسکه عقیدت ومحبت با ایشان بوده است چرا
نه در خواب همیشه بنظر آیند مرا برین دید وفهمید شما غبطه می آید ع

من کیستم اندر چه شمارم چه کسم	تا همرهی سگانش باشد هوسم
در قافلهٔ که اوست دانم نرسم	این بسکه رسد ز دور بانگ جرسم

خدا شمارا درین مشاهده برکت دهد شکر باید کرد هرچه شمارا ازین دو بزرگان رسیده است
بران عمل دارند وفقیر را هم ازان مطلع سازند دیگر آنچه مرا از حضرت رسیده است هر که طالب
شود بتعلیم او حاضرم گو مرا از حال خود شرم می آید که خود فضیحت بدیگران نصیحت لیکن بموجب
حکم پیران دریغ ندارم واینکه نوشته اند که مرا با حضرت محبوب سبحانی وحضرت معروف کرخی
وحضرت سری سقطی وحضرت امام علی موسی رضا وحضرت شاه باسط علی قلندر قدس سرهم چه
مناسبت است که هرگاه حال این بزرگان می بینیم گریه مستولی میشود ودر دل انشراح عظیم
پیدا میشود که هیچ انشراحے بدان نماند وچه سبب است که باوجود این بار گناهان این لذت
حاصل است برادر من درین تعجب چیست آن بزرگان همه پیران سلسله شما اند چرا شمارا با آنحضرت
محبت نباشد این نشان مقبولیت وخوبی استعداد شما است خدا روز بروز ترقی دهد در حق شما
حضرت والدم میفرمودند که این طفل استعداد خوب دارد مراد از همین است انشاء الله تعالے
حشر شما هم با این حضرات خواهد شد خاطر جمع دارند المرء مع من احب وشامت اعمال جوارح
هرگز حاجب کیفیات قلب نمیشود که معامله جوارح دیگر است وکارخانه دل دیگر درینجا از حال دل می پرسند ع

ما درون را بنگریم وحال را	ما برون را ننگریم وقال را

مگر نشنیده اید که کافرے حضرت پیغمبر صلعم را بسیار دوست میداشت چون وے بمرد مردم گفتند

ع۵ متوفی دوم محرم سنه دو صد و نزد بعضے دهم یا بستم محرم سنه یکصد و شصت و پنج مزار در بغداد ۱۲

ع۵ متوفی سوم رمضان روز سه شنبه سنه دو صد و پنجاه وسه و نزد بعضے بست و نهم و سلخ رجب سنه دو صد و پنجاه مزار در بغداد ۱۲

س۵ متولد یازدهم ربیع الآخر روز پنجشنبه سنه یکصد و پنجاه وسه و متوفی بست و یکم رمضان سنه دو صد و هشت و نزد بعضے نهم صفر
سنه دو صد و سه مزار در مشهد مقدس طوس ۱۲

که فلان کافر ملعون بمرد حضرت صلعم منع فرمودند که لعن بروے مگوئید که وے خدا و رسول خدا
را دوست میداشت پس چونکه شما را با مشائخ خود بسیار محبت است بے تکلف قبولیت
دارند و از ارواح ایشان فائده خواهند برداشت باید که همیشه بصدق متوجه بطرف ارواح مشائخ
خود باشند و از ایشان امیدوار فیض باطنی و مدد ظاهری مانند در تذکرهٔ ایشان لذتها و در خدمت
ایشان سعادتها است درین مقام حضرت شاه ولی الله محدث دهلوی نوشته اند که ازینجاست
اعراس مشائخ و مواظبت زیارت قبور ایشان و التزام فاتحه خواندن و صدقه دادن براے
ایشان و اعتناے تمام کردن به تعظیم آثار و اولاد و منتسبان ایشان غرض اولیت ارواح را
همین محبت و معالمت سبب افتد و آنکه در باب عزیزی مینویسند که فلانے مرید شما است چنین
نا اهل و بے وضع است چرا ادراک او نمی کنید و براه نمی آرید حقیقت حال آن طفل اینست
که بعد از وفات حضرت والد خود چون بآستانهٔ دیگرهٔ فائز شدم حضرت مرشدنا شاه مسعود علی
قلندر از راه بنده نوازی و ذره پروری لباس فقر خود عنایت کردند و حکم باقامت وطن و
اجراے سلسله کاظمیه فرمودند همین که بوطن رسیدم بر زبان والد آن طفل گذشت که من از
مریدان اولین حضرت صاحب ام لهذا میخواهم که اول اجراے بیعت از خانهٔ ما شود باین پاسداری
هیچنان بوقوع آمد که روز عید اول آن عزیز معلوم مریدم شد پس دران زمان ویرا خوب با من
محبت بود هر چه از وے میگفتم میکرد و از وظائف و عبادت و شب بیداری نمی آسود اکثر در
صحبت من حاضر میماند دران زمان بظاهر بسیار سنجیده مینمود مثل وے کسے درین سن از ابناے
جنس وے نبود چنانکه والدش متعجب میگفت که شما چه کردید که ماهیت فرزندم منقلب شد مدتے
برین حال گذشت چون وے از وطن بسفر رفت و روزگار پیشه گردید برنگ دیگر برآمد آن محبت
و صلاحیت همه رفت از ان وقت تا ایندم بر یک منوال است اکنون ویرا نه با من محبت است
و نه صحبت پس چکنم معلوم شد که صلاحیت و غیر صلاحیت طفلان را اعتبارے نیست ع

ع۵ متولد چهارم شوال روز چهارشنبه سنه ۱۱۵۰ه و متوفی هفتدهم صفر روز جمعه سنه ۱۲۰۹ه عمر شصت و چهار سال مدفن دهلی ۱۲

بسیار سفر باید تا پختہ شود خامی ۔ اگر در نصیب او دست شاید باز درست گردد درین باب ناچارم
نصیحت کرا کنم شنوائی نمی یابم حضرت شاہ مجا قلندر قدس سرہ در مکتوب بشیخ عبدالرسول کچھوچھوی
نوشتہ اند اے برادر ہر طالب کہ پیش تو آید در تربیت او قصور مکن باقی سعادت و شقاوت بدست
تو نیست پیغمبران نتوانستند کہ مردود ازلی را مقبول گردانند پیران کے توانند کہ مہجوران ازلی
را موصول گردانند پیغمبر صلعم باین دلیل نتوانست کہ ابوجہل را براہ راست آرد کسیکہ دولت
قبول ویرا در ازل رفتہ است بصحبت من و تو ظاہر خواہد شد ما و تو ازان نیکنام خواہیم شد والاخیر
ع بر رسولان بلاغ باشد و بس ۔ غرض مرید صادق کامل در ہزاران یکے و دو میشود نہ ہمہ از
سلف تا خلف ہمچنین دیدہ و شنیدہ میشود درین مقام جاے تعجب نیست شیخے از شیخے طلب
مریدی کرد وے در جواب گفت اینجا اگر پیر خواہند بسیار اند اما مرید پیدا نمیشود تحقیق این مقام
در کتاب شرائط الوسائط بتفصیل نوشتہ ام و حضرت شاہ مجا قلندر مرید را دو قسم نوشتہ اند یکے
حقیقی و دوم مجازی مرید حقیقی آنست کہ قولاً و فعلاً و قالباً و قلباً تابع پیر باشد و مجازی آنست
کہ قولاً و فعلاً متابعت پیر کند اگرچہ قلباً و قالباً از دست وے نیاید حال سابق چنین بود درین
زمان ہر دو قسم مفقود اگر احیاناً کسے مرید میشود خالی ازین نباشد یا تبرکاً و رسماً باشد کہ آباو اجداد
وے مرید کسے بودند من ہم مرید شوم شاید نجات را وسیلہ گردد یا بتوقع دنیا شود کہ بدولت پیر
نان و نفقہ میسر آید خواہ پیر از نزد خود سلوک خواہد کرد یا از امیری کہ خادم وے باشد سفارش
روزگار کردہ خواہد داد چنانچہ در عہد حضرت والدم مردم کثیر مرید شدند بتوقع سفارش مہاراجہ
ٹھکیٹ رسالے وغیرہ یا خیال زیج و دنیا ہیچ نباشد و دو چار کسان را دیدہ خود ہم بے تامل
مرید کسے میشوند و از حقیقت و منافع مریدی ہرگز خبر ندارند مثل کوران کہ در چاہ می افتند
یا طفل بے شعور اند یا زن ناقص العقل کہ در اندک شعبدہ متعجب شدہ مرید میشوند پس سلاے
برادر ہیچکسان را چہ اعتبار است اکثر مردم درین زمانہ ہمین قسم میباشند و فقیر را با چنین مریدان
سابقہ بسیار است چرا ازین مردم توقع ادب و خدمت و اہلیت و محبت و صلاحیت دارم

از ایشان همین قدر بس است کہ بے وجہ بظاہر بدنخواہند گفت بہرحال از بیگانگان و اجنبیان بہتر اند درین باب زیادہ نمی توانم نوشت کہ دفترے سیاہ شود حق تعالی آن برادر را راسخ وصادق آفریدہ است ہر کسے را موافق خود قیاس نکنید دنا اہلان را معذور دارید درین زمانہ نصیحت راکسی شنو نیست ہر گاہ کہ در اندک امر خلاف طبع خود پسر با پدر و برادر با برادر مخالف میشود ہر گز نظر بر اتحاد و پرورش و سلوک وے نمیکند پس پیر را کہ ہیچ خصوصیت ذاتی جز دست بر دست نہادن باہم نیست اگر در امرے پیر خلاف وے نماید شجرہ بروے او زند وراہ خود گیرد نعوذ باللہ من شرور انفسنا ومن سیأت اعمالنا من یھدی اللہ فلا مضل لہ ومن یضللہ فلا ھادی لہ[1] در کتابے دیدہ ام کہ بزرگے فرمود کہ من از چہار صد سخن بزرگان چہار سخن چیدہ ام کہ ہمہ را کافی وجامع باشد دو ازان برائے یادگاری باید و دو ازان فراموشگاری را شاید قسم اول خدا را ہمیشہ یاد دارد و موت را ہمیشہ یاد دارد و قسم دوم آنکہ خود با ہر کہ احسان کند نیکی آنرا فراموش سازد و ہر گز بیاد نیارد اگر با وے کسے خلاف و بدی کردہ باشد از وے بیاد نیارد ونسیاً منسیاً گرداند سبحان اللہ این چار سخن جامع جمیع مراتب ولایت وسعادت است وچند اوراق دیگر میرسد کہ گاہے بطور زاد المسافرین نظم کردہ بودم نوبت باتمام نہ رسید ہر چیزیکہ از تالیفات فقیر نزد ایشان خواہد ماند یادگار خواہد بود[2]

نوشتہ بماند سیہ بر سفید	نویسندہ را نیست فردا امید

زیادہ بجز اشتیاق ملاقات چہ نویسم حق تعالے ما را وشما را وجمیع مسلمانان را عاقبت بخیر گرداند فقط

---

[1] پناہ می جوئیم بخدا از بدیہاے ذات خود واز بدیہاے اعمال خود ہر کرا ہدایت کند خدا پس نیست گمراہ کنندہ کسے اورا و آن راکہ گمراہ کرداد پس کسے ہدایت کنندہ نیست اورا ۱۲

[2] مراد ازین مثنوی اصل المعارف است دربیان مقامات عشرہ طریقت کہ حضرت ایشان نظم فرمودہ بودند واین مثنوی دو سہ بار مطبوع گشتہ الحال نادر الوجود است ۱۲

مکتوب چهارم در بیان طریقهٔ ذکر نفی و اثبات و طریقهٔ پاس انفاس و فرق آن و فضیلت سلسلهٔ قادریه بر دیگر سلاسل و تعریف قطب الارشاد و فوائد مشروعیت بیعت و اقسام ربط سلسلهٔ مشائخ

برادر صاحب احسن الاخوان قدردان درویشان امیر عاشق علیخان بهادر سلامت از فقیر هیچ در هیچ بعد از سلام و اشتیاق تمام مطالعه فرمایند مکاتبه محبت انگیز در عالم انتظار رسید جهان جهان راحت بدل رسانید مضامین فکر مآل و عجز و شکستگی حال شما معلوم شد الحمد لله علیٰ ذلک این نعمتے است بزرگ که درین عمر خدا شما را بخشیده است ظاهر است که نفس و شیطان و خلق هر سه مانع سلوک اند درین زمانه کم کسے ازینها نجات دارد بلکه غفلت را هم کسے بدنمی پندارد سعادت ازلی است که شما را ازین غفلت آگاه کرده خجالت بر روے کار می آرد همین ندامت و عاجزی شما سبب حصول مقصد و قبولیت حضرت معبود خواهد شد هر بندهٔ فهمیده را باید که خود را عاصی و قاصر در عبادت مولیٰ یابد هرگاه که بندگان کاملین و عارفین مکملین باوجود ادائے حقوق عبودیت و کمال علم معرفت بجز ما عبدناک حق عبادتک وما عرفناک حق معرفتک[1] حرفے بر زبان نمی آرند پس ما و شما را که می پرسد و در چه شماریم شخصے از امام جعفر صادق[2] علیه السلام پرسید که مسلمانی چیست و مسلمان کیست فرمود مسلمانی در کتاب و مسلمانان در گور حال آنوقت چنان بود و حال این وقت چنین که تمام عالم پر از شر و فساد و هر طرف از کفر و ضلالت داد بیداد است درچنین وقت اگر کسے را اندک هم خوف عاقبت و طلب سعادت پیدا میشود

---

[1] نه عبادت کردیم ترا حق عبادت تو و نه شناختیم ترا حق شناخت تو ۱۲

[2] متولد هفدهم ربیع الاول روز دوشنبه سنه هشتاد و سه و متوفی پانزدهم رجب روز دوشنبه سنه یکصد و چهل و هشت و نزد بعضے شانزدهم شوال سنه یکصد و چهل عمر شریف شصت یا شصت و پنجسال مزار در جنت البقیع ۱۲

آفرین بروے باید گفت واندک را بسیار باید شمرد و مرا بر عجز و شکستگی ایشان غبطہ می آید کہ با وجود یکہ اہل دولت و فراغت اند دل از دنیا سیر و سرد دارند واز ناکرداری خود پُر درد اگر خدا توبہ نصیب ایشان کردہ است ہمہ نعمت آنجہان نصیب خواہد کرد التوبة[1] ندم غم ماضی مخورید خوشحال باشید مگر برکات پیران است کہ شما درین ایام پیری بدولت علم وعرفان جوان بخت شدہ اید شکستگی دل کیفیتے است عجیب ع جز شکستہ می نگیرد فضل شاہ۔ بخدا کہ وے تعالیٰ این شکستگی را بسیار دوست میدارد کہ میگوید انا عند المنکسرة قلوبهم[2] لاجلی ہیچ چیز شکستہ نیکو نباشد الا دل ہر قدر کہ شکستہ گردد درست تر شود فہم توحید وجودی کہ بالفعل حاصل شما است ہمین مشرب پیشوایان ما است حضرت والدم میفرمودند عجب دارم از اہالی نقشبندیہ کہ میگویند ع اول ما آخر ہر منتہی است۔ نمیدانند کہ در مشرب قلندر چیست بمبتدیان این خاندان اول مشق این مشغولی است کہ ع من نیم واللہ یاران من نیم۔ حق است کہ بصورت عالم ظاہر است غیریت محض اعتباریست وجود حق است کہ در وجود ما ساریست پس ہر قدر کہ آن برادر را آگاہی از غفلت میسر آید غنیمت شمارند و اوقات را صرف عبادت بدنی و قلبی دارند نماز را تعدیل ارکان وحضور شرط است و آن اینکہ وقت خواندن نماز مشاہدہ دارند کہ در حضوری مولیٰ دست بستہ ایستادہ ام و وے را می بینم و گرنہ وے مرا می بیند این ملاحظہ را در اصطلاح صوفیہ نسبت احسان می نامند و صحابہ و قرا و محدثین و اسلاف شما را ہمین نسبت خاص موروثی بود و از ہمین نسبت اشارہ است در حدیث اعبد ربك كانك تراه[3] و در ہمین نماز معراج مومنان است اگر شرح آن کنم کتابے شود غرض بعد ادائے فرائض برائے ذکر ہم وقتے مقرر باید داشت وقت فرصت و تخلیہ طریقہ اش اینست کہ در مکانے خالی و خلوت باوضو متوجہ قبلہ شدہ صورت مرشد را بطرف راست خود قائم کردہ بجلسہ دو زانو بنشینید و سہ بار استغفار گفتہ شروع در ذکر لا الہ الا اللہ کنید کہ آنرا نفی و اثبات گویند بدین طریق کہ ہر دو دست بر ہر دو زانو نہادہ

[1] توبہ پشیمانی است ۱۲ [2] من نزد آنانم کہ قلب شان بسبب من شکستہ اند ۱۲ [3] عبادت کن پروردگار خود را گویا کہ می بینی او را ۱۲

سرا تا ناف فرود آورده لفظ لا را از ناف تا ام الدماغ بکشید و سر لفظ لا گویان از فرد
بالا رسانید بعده رخ بکتف راست کرده لفظ اله گوئید مقابل کتف بعده سر گردانیده بطرف
چپ رخ آورده بر دل لفظ الا الله را ضرب بے بدید ہر بار کہ کنید ہمچنین کنید دہم مرتبہ یکبار لفظ
محمد رسول الله بعد لفظ لا الا الله آہستہ بگوئید ہمین ترکیب از دہ بار تا صد بار و از صد تا ہزار
برسانید مگر در وقت لا تصور نفی معبود و مقصود و موجود غیر حق کنید و بوقت الا الله تصور
اثبات معبودیت و مقصودیت و موجودیت حق کنید در دل خود اما مبتدی را باید کہ بجاے
اله معنی معبود خیال کند و متوسط از اله معنی مقصود خیال کند و منتہی معنی موجود پندارد و یک
ذکر در یکدم نماید و مشق حبس دم حاصل کند چون خوب مشق حبس دم خواہد شد در یکدم چند
بار ذکر کرده خواہد شد تا وقتیکہ طاقت و لذت یابد کرده باشد چون مانده شود فقط متوجہ
بطرف قلب شده لحاظ کیفیت حاصلہ آن در دل داشتہ باشد و نیز ذکر بر دو نوع است یکے جہر
دوم خفی چون بآواز بلند گوید جہر باشد آہستہ گوید خفی باشد بنوعیکہ آسان باشد بعمل آرد مگر
جہری موجب شوق و گرمی است و طریق پاس انفاس اینست کہ در دم بیرونی لا اله
و در دم اندرونی الا الله از دل گوید کہ در خاندان قلندریہ ہمچنین است و ہیچ شغلے براے
یاد حق سہل تر ازین نیست کہ در نشستن و رفتن و خفتن ہمہ وقت میسر آید فقط خموشی و توجہ
شرط است و باقی ہیچ نہ روزے از حضرت والد خود سوال کردم کہ مرا طریق سہل براے
یاد حق ارشاد فرمانید فرمودند پاس انفاس چنانچہ از ہمین ذکر اشارہ کرده است فقیر در غزل خود[عہ۱]

ذکر ہو میگوے ہر دم ہر نفس شاغل برآ	پاس انفاس است اے سہل بہر یاد حق

و طریق زکوۃ این ذکر ہم از حضرت والدم رسیده است کہ آنرا خلوت شرط است و حضرت مخدوم[عہ]
مارا نیز ہمین دو ذکر از مرشد خود رسیده است کہ بیانش اینست کہ حضرت سید حافظ ابراہیم[عہ۲] بحضرت

عہ۱ مراد ازین مخدوم نظام الدین قاری قادری معروف بشیخ بھیکہ و شاہ بھکاری کاکوروی اند ۔

عہ۲ بغدادی قادری پیر و مرشد حضرت مخدوم ۔

مخدوم فرمودند که تعلیم اذکار و اشغال بطالبان بدین گونہ قرار دہد و اوقات ذکر بدین گونہ قرار نماید که وقت اول از دو گھڑی شب باقی ماندہ تا چہار گھڑی روز بر آمدہ مشغول بذکر باشد وقت دیگر بعد از مغرب تا فراغ نماز عشا بہمین روش مقید شدہ بلحاظ نفی از ماسوا و اثبات ہستی حق مستعد و سرگرم ماند تا وقتیکہ غشاوہ اثنینیت از میان بردارند و نورے از انوار معرفتش بر روے کار آرند آن زمان ذکر پاس انفاس بطالب آگہی دہد و آن ذکر مبارک اللہ است جل جلالہ باین صورت که بوقت درآمدن نفس اندرونی لفظ ہو گفتہ شود و بہ برآمدن نفس بیرونی لفظ اللہ بر زبان دل درآرد و گاہے نفس را طول دہد که آنرا حبس دم گویند بابتداء حال از دہ تا یکصد و دو صد بار و انتہاء آن از مائہ تا الوف رساند و فوائد این ہر قدر که بتجربہ اکابر جذب و سلوک درآمدہ بتحریر نیاید که این مقدمہ کتاب قلب است کتابت ظاہری را اصلا دران راہ نیست و طے منازل این راہ مشروط بذکر داشتہ اند کسیکہ ازین راہ سلامت درگذشتہ بمنزل مقصود خود رسیدہ فقط بواسطہ کثرت ذکر رسیدہ و طریق ذکر ہمین دو طریق است که بابتداے حال نفی و اثبات و بآخر کار پاس انفاس است و بس اے برادر این را خوب یاد دارند و بعمل آرند که مرا ہم از والد خود ہم چنین رسیدہ است سابق که طریقہ پاس انفاس نوشتہ ام قلندریہ است و این قادریہ یقین است که شما را لذت بخشد که شوق دارند و استعدادی نیک یافتند اکنون تاسف بر مافات نکنند و زندگی باقی را غنیمت شمارند و صرف عبادت دارند انشاء اللہ تعالی عاقبت شما بخیر خواہد شد در اندک توجہ بسوے مرشد فیضیاب خواہند شد سلسلہ شما زبردست است که بحضرت غوث الاعظم قدس سرہ میرسد اگرچہ سلاسل جمیع اولیاے کامل موصل بحق اند لیکن این خاندان عالیشان را شانے دیگر است که خود فرمودہ اند که مرا مکشوف شدہ است که ہر که داخل سلسلہ ما تا قیامت خواہد بود وے را من شفاعت خواہم کرد و نجات وے خواہد شد

در قصیدہ غوثیہ است ؎

وکلّ ولی له قدم وانی	علی قدم النبی بدر الکمال
مریدی لا تخف الله ربی	عطانی رفعة نلت المنال
مریدی لا تخف واش فانی	عزوم قاتل عند القتال

ای برادر قاضی ثناء الله پانی پتی در سیف المسلول مینویسد که بعضے اولیاء است را بکشف صریح که یکے از اسباب علم است ظاهر گشته که فیوض و برکات که از جناب الٰهی بر اولیاء الله نازل میشوند اول بر یک شخص نازل میشوند و ازان شخص قسمت شده هر یک اولیاے عصر موافق مرتبه و بحسب استعداد او میرسد و هیچ کس را از اولیاء الله بے توسط او فیض نمی رسد و کسے از مردان خدا بے وسیلهٔ او درجه ولایت نمی یابد اقطاب جزئی و اوتاد و ابدال و نجباء و نقباء و جمیع اقسام اولیاء خدا بوے محتاج میباشد صاحب این منصب عالی را امام گویند و قطب الارشاد بالاصالة نیز خوانند و این منصب عالی از وقت ظهور آدم علیه السلام بروح پاک حضرت مرتضیٰ علی کرم الله وجهه مقرر بود که پیش از نشاء عنصری آنحضرت ہم در امم سابقه هر کرا درجهٔ ولایت میرسید بتوسط روح پاک آنحضرت میرسید و بعد وجود عنصری تا وقت رحلت او از صحابه و تابعین همه را این دولت بتوسط او رسیده و بعد رحلت او این منصب عالی بحسن مجتبےٰ و بعد از وے به حسین شهید دشت کربلا پستر بامام زین العابدین پستر به محمد باقر بعد ازان به جعفر صادق

ملہ برائے هر ولی قدمیست و من بر پائے قدم نبی ام که بدر کمال است ملہ ای مرید من مترس الله پروردگار من عطا کرده است مرا بلندی که رسیدم ازان بمرتبهٔ بزرگ ملہ ای مرید من مترس از سخن چینین که من سخت عزم کننده و جنگ کننده ام در کارزار ۱۲

عہ متوفی یکم رجب سنه یک هزار و دو صد و بست و پنج هجری مزار در پانی پت ۱۲

عہ متولد سیزدهم رجب روز جمعه و متوفی بست و یکم رمضان سنه چهل هجری عمر شریف شصت و سه بقولے شصت و پنجسال مزار در نجف اشرف ۱۲

سہ متولد پانزدهم رمضان و نزد بعضے پانزدهم شعبان سنه سوم هجری و متوفی بست و هشتم صفر و نزد بعضے ربیع الاول روز پنجشنبه سنه پنجاه هجری عمر شریف چهل و هفت سال مزار در جنت البقیع ۱۲

للعہ متولد چهارم شعبان روز سه شنبه سنه چهار هجری و متوفی دهم محرم روز جمعه سنه شصت و یک مدت عمر شریف پنجاه و هفت و یا شش مزار در کربلاے معلی ۱۲

صہ متولد پنجم شعبان روز پنجشنبه سنه سی و سه و متوفی هیجدهم محرم سنه نود و چهار مدت عمر شصت و یکسال مزار در جنت البقیع ۱۲

سہ متولد سوم صفر روز جمعه سنه پنجاه و هفت و متوفی ماه ربیع الاول سنه یکصد و سیزده مدت عمر پنجاه و شش سال مزار در جنت البقیع ۱۲

پسر به موسی کاظم پسر به علی رضا پسر به محمد تقی پسر به علی نقی پسر به حسن عسکری علیهم السلام
این منصب معلی مفوض گشته و بعد وفات حسن عسکری تا وقت ظهور غوث الثقلین محی الدین عبد القادر
جیلی این منصب عالی بروح حسن عسکری علیه السلام متعلق بود چون حضرت غوث الثقلین پیدا شد
این منصب مبارک بوے متعلق شد و تا ظهور حضرت امام مهدی علیه السلام این منصب بروح
مبارک غوث الثقلین متعلق باشد و لهذا آنحضرت قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله فرمودند
و به این بیت ترنم نمودند ؎

افلت شموس الاولین و شمسنا	ابدا علی افق العلی لا تغرب

یعنی فرو رفت آفتابهاے دیگر اولیاء کرام پیشین و آفتاب ما یعنے ائمه عظام همیشه بر افق بلندی
باشد غروب نشود چون امام مهدی ظاهر شود این منصب را بوے مفوض کنند و تا انقراض
زمان بوے مفوض باشد اے برادر الحمد لله که ما و شما هر دو درین سلسله مریدیم و سلسله نسب ما
نیز بحضرت غوث پاک میرسد پس هر چند گنهگارم لیکن عفو حق را امیدوارم که شفیع و حامی امثال
زبردست دارم و باید دانست که ربط سلسله مشائخ بر دو قسم باشد یکے از طرف خلیفه یعنے بواسطه
مریدان که به پیران رسد دوم از طرف فرزند خلف یعنے بواسطه اولاد که آباء و اجداد میرسد پس
نوع ثانی را سلسلة الذهب میگویند و این سلسله از سلسله اولی شرف دارد و پس ازینجا فرق
یاران و فرزندان در مراتب قیاس باید کرد ع رشته دیگر رگ جگر دگر است ۵ اینجا مقام فهم
من فهم است و محل حل سوال ایشان حضرت والدم میفرمودند اگر فرزندے متوجه بطرف
ارواح اجداد خود شود روح آن بزرگ جلد بطرف وے متوجه شده کار خود نماید بخلاف دیگر

عه متولد هفتم صفر سنه یکصد و نه و متوفی بست و چهارم صفر سنه یکصد و هشتاد و سه مدت عمر هفتاد و چهار مزار در بغداد ۱۲

عه متولد دهم رجب و نزد بعضے نوزدهم رمضان روز جمعه سنه یکصد و نود و پنج و متوفی هشتم ذیحجه و نزد بعضے ذیقعده سنه دو صد و بست مدت عمر بست و پنج سال مزار در بغداد ۱۲

عه متولد سیزدهم رجب و بقولے روز عرفه سنه دو صد و چهارده و متوفی سیزدهم جمادی الاول روز دوشنبه سنه دو صد و پنجاه و چهار مدت عمر چهل سال مزار در سامره ۱۲

کسے این نکتہ ہم یاد دارند ہمسر ایشان کہ درین وقت قصد بیعت فقیر کرد در سلسلہ قادریہ ہم مریدے
خود او را گرفتم و تامل نکردم کہ درین وقت درین امر توقف نشاید کہ در کار خیر تعجیل باید۔
درین زمانہ اکثر مردم از نعمت بیعت محروم میباشند و قدر بیعت نمیدانند نزد بعض مشائخ
بیعت فرض است و اگر نہ واجب و مستحسن نقل است کہ در عہد حضرت شاہ مینا لکھنوی شخصے
بمرد سرش می جنبید در جنازہ خبر بحضرت ایشان رسید فرمودند کہ اشارہ میکند کہ من بیعت نکردہ ام
وارثان او پیش آنحضرت آوردند آنحضرت کلاہ خود بر سرش نہادند فوراً سر از جنبیدن باز
ماند و در باب مشروعیت و ضرورت و فوائد بیعت فقیر بشرح و بسط تمام در کتاب اسناد المشیخت
نوشتہ است درینجا دو چہار فائدہ ازان نوشتن مناسب افتاد لہذا می نویسیم باید دانست کہ
از فوائد بیعت یکے آنست کہ در وقت بیعت مرید توبہ از جمیع گناہان میکند والتائب
من الذنب کمن لا ذنب لہ چون مرید در ارادت و توبہ مستقیم آید ہر گناہے کہ قبل ازان
کردہ بود ازان ماخوذ نخواہد شد بسبب این توبہ پس خلق را باید کہ بر گناہان ماضی او عیب نگیرد
کہ وے از گناہان ماضی پاک شدہ است دوم آنکہ در حق بے پیرہ وارد است من لا شیخ
لہ فشیخہ الشیطان چون سراج الدین بدایونی از سلطان المشائخ درین باب پرسید وے
گفت این قول مشائخ است بعدہ فرمود کہ درویشے کامل ہر کرا دیدے کہ پیوند با کسے ندارد
گفتے کہ این کس در پلہ کسے نہ بستہ است درین میان میر حسن دہلوی سوال کرد کہ معنی آن چیست
فرمود ہر کہ با پیرے پیوند میکند ہر چہ از وے بوجود می آید فردائے قیامت اعمال او را بر پلہ پیر
او نہند و از وے پرسند بعدہ فرمودند کہ خود را بر پلہ کسے بستن رستن است از عذاب دنیا و آخرت
نقل است کہ در ہمسایہ خواجہ معین الدین چشتی در اجمیر مردے از مریدان خواجہ عثمان ہارونی بود کہ

سلہ کسیکہ او را شیخ نیست پس شیخ وے شیطان است ۱۲ عہ متوفی بست و سوم صفر سنہ ۸۷۰ ہجری و نزد بعضے ۸۸۴ ہجری مزار در لکھنؤ ۱۲

عسہ متوفی سنہ ہفت صد و پنجاہ و ہشت ہجری مزار در بنگالہ ۱۲

سہ متولد سنہ پنج صد و سی و ہفت و متوفی سنہ شش صد و سی و دو یا سہ مدت عمر نود و پنج سال مزار در اجمیر ۱۲

للعہ متوفی سنہ شش صد و ہفتدہ ہجری ہفتدہم شوال مزار در مکہ معظمہ ۱۲

مرد خواجہ صاحب ہمراہ جنازہ تا گور رفتند چون مردم دفن کردہ باز رفتند خواجہ بر قبرش مراقب
نشست زمانے نگذشت کہ رنگ خواجہ زرد شد ہمدران ساعت باز بحال شد سبب آن کسے
پرسید فرمود خود را بر پلہ کسے بستن نیکو چیزے است وقتیکہ این را در گور کردند ملائکہ عذاب رسیدند
ہمدران میان پیر من حاضر آمد وطپانچہ بر روے فرشتگان زد وگفت برین عذاب مکنید کہ مرید
من است فرشتگان را حکم شد کہ از خواجہ بگوئید کہ این کس برخلاف تو بودہ است فرمود راست
است اما خود را بہ پلہ من بستہ است پس فرشتگان را حکم شد کہ دست از مرید خواجہ باز دارید و بوے
سپارید کہ من او را بدو بخشیدم پس بلا شبہہ پیران شافع مریدان خود میشوند اگر خود کامل نباشند
پیران پیر ایشان بودہ باشند درین مقامات حکایات بسیار بود ننوشتم والسّلام فقط۔

مکتوب پنجم دربیان ضرورت مرشد در سلوک و فوائد صحبت مرشد و ذکر مسئلہ وحدت وجود و فرق وجود و شہود و اقسام توحید

محب فقرا مقبول حق برادر صاحب عزیز دلہا مجمع خوبیہا شیخ عاشق علیخان بہادر سلامت
از فقیر حقیر بعد از دعاہاے خیر کثیر وحصول مدعاے ما فی الضمیر مکشوف خاطر باد الحمد للہ کہ تا تحریر
خیریت فقیر مع وابستگان حاصل وخیریت ایشان مطلوب محبت نامہ ہمدست شیخ نجیب اللہ
رسید خوشوقت گردانید انچہ از شوق و ذوق خود بطرف تصوف نوشتہ اند اللہم زد ولا تنقص
صحت فہم وعقل است کہ قدردان پیر وصوفیہ صافی اند در ہفتاد و دو ملت فرقہ ناجیہ ہمین است
کہ این فرقہ را با کسے نزاع وجدال نیست خواجہ خورد میفرمایند سلے سید ہر فرقہ با فرقہ دیگر در نزاع
وجدال است الا اہل وحدت کہ وے با ہمہ یکے است گو کسے باوے موافق نیست پس مطالعہ کتب
این فرقہ بسیار مفید است در طریقت کلام حضرت حجۃ الاسلام مثل کیمیاے سعادت ومنہاج العابدین
وزاد الآخرت و در حقائق کلام حضرت شیخ محی الدین ابن عربی و در فنا ونیستی کلام حضرت غوث
الثقلین رضی اللہ عنہ کہ حضرت والد ماجد قدس سرہ در تصوف تصانیف ہمین سہ بزرگان را

بسیار پسند میکردند و میفرمودند که کلام ایشان سالک را مفید است فقیر کتابے در اقوال صوفیہ جمع کردہ است مسمی بہ مقالات صوفیہ این یک کتاب کافیست اگر منظور باشد برخوردار اسیر حسن سنبل را بنویسند کہ نقل آن کنانیدہ نزد شما رساند آنرا در مطالعہ داشتہ باشید و از دیدن بسیار کتب مختلف طبیعت پریشان میشود ہر کسے موافق خود سخنے میگوید طالب حق را ہمین قدر باید کہ بر طریقہ اہل سنت و جماعت بودہ مشغول بذکر و فکر باشد و اوقات عمر بذکر و فکر صرف نماید ٥

لنگ لوک و خفتہ شکل و بے ادب		سوے اومی خیز او را می طلب	

لیکن درین راہ مرشد شرط است تا وقتیکہ مرشد روبروے خود سلوک نکناند از نفس و شیطان ایمنے نیست کہ از راہ می برند دقائق این از کتاب منہاج العابدین باید دریافت و از درس کتب ہیچ نمیشود انچہ از صحبت مرشد میشود چنانچہ شاہ عاشق اللہ[عہ] مرحوم کہ از یاران حضرت قبلہ ام بودند می گفتند کہ من ہمراہ حضرت صاحب قبلہ در دمگدہ روزے بحضور حضرت شاہ باسط علی قلندر[عہ] بودم فرمودند کہ اے فقیر عارف باللہ از تو می پرسم کہ اگر ترا کتابے در پخت طعام بدست آید تو آن را دیدہ طعام لذیذ و خوب چنانکہ دران نوشتہ است میتوانی پخت عرض کردم نہ فرمودند اگر چندے بصحبت باورچی باشی و بچشم خود پختن طعامہا بہ بینی بعدہ میتوانی پخت عرض کردم آری فرمودند پس ہمچنین است صحبت استاد برو بخدمت عارف باللہ بگذار و جلدی مکن کہ آتش تیز دیگ را می شکند آہستہ آہستہ پختہ خواہی شد پس صحبت استاد درین کار ضروری است استاد کجا جاے حسرت است کہ در حضوری پیر قدر و شوق نمیشود بعدہ حسرت می آید لیکن چہ باید کرد دوہرہ ہندی حسب حال یاد می آید ٥

چولیا موری میلی بھئی دھو بیا چھانڈ اگانون		آئے دن گونے کے کا ہر گھر جاؤن

عہ متوفی بست و ہفتم رمضان سنہ یک ہزار و دو صد و شصت و سہ قبر در کلکتہ ۱۲

عہ متوفی چہارم رمضان روز یکشنبہ سنہ یکہزار و دو صد و بست و یک مزار در کاکوری تکیہ شریف قریب زینہ مسجد ۱۲

انچه معنیش بخیال فقیری می آید اینست مراد از چولیا اعمال است که لباس روح میشود یعنی قائل
وقت پیری فهمیده میگوید که اعمال من ناقص اند دهوبیا که مراد از مرشد وسیت از ین عالم
انتقال کرده است ودوقت مرگ رسید پس بچه لباس آنجا روم چون معامله اینست پس شب و
روز صرف اوقات در کار نیک باید کرد و دنیا را بجا صرف باید کرد حقوق الله وحقوق العباد
که از ایشان متعلق باشند ادا باید کرد و جوارح را در عبادت شبانه روزے بقدر طاقت صرف
باید کرد و دل را در یاد حق مصروف باید داشت خواه بتصور خواه بمشاهده وتصور وحدت وجود
مفید تر است از همه تصورات باید دانست که حق درون وبرون من ساری است چنانچه گل
در کوزه که کوزه اعتبار محض است صور نوعیه را کوزه میگویند در حقیقت همه گل است کوزه جز نامے
نیست چنانچه حضرت شاه باسط علی قلندر در مثنوی[2] خود میفرمایند ؎

کن بدین گونه تصور دمبدم	من نیم یار است از سر تا قدم

پس این تصور کافی است و مسئله وحدت وجود حق است همه صوفیان برین رفته اند سه کس ازین
زمره شهودی بودند یکے ابوالحسن[3] خرقانی دوم علاء الدوله سمنانی سوم مجدد الف ثانی باقی
حضرات هر خاندان همین مشرب عالی داشتند وحب حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه خمیر ماست
که هم از اولاد آنحضرت ایم وهم سلسله مشائخ ولایت ما بآنحضرت میرسد چگونه مراحب آنجناب
نباشد شما در تعصب مذاهب گرفتار نباشند وتحقیق بسیار از کتب نباید کرد وانچه مذهب حنفیه
است بران باشند باقی صرف در کار حق نمایند روزے حضرت والدما از پیر ومرشد خود پرسیدند
که اگر حکم شود من تحقیق حدیث وغیره نمایم فرمودند چه حاصل بنوعیکه ازدایه شستن دست و پا
دیده بر همان طریق باش وباقی در یاد حق صرف کن که طالب را التفات باین قسم نباید کردن
که مقصود وے دیگر است قول مرتضوی است العلم[1] نقطة کثرها الجهال واین نقطه علم معرفت

[1] علم نقطه ایست که افزوده اند وے را جاهلان ۱۲
[2] مراد ازین مثنوی کشف الرموز است ۱۲

[3] متولد سنه سه صد وپنجاه ودو ومتوفی دهم محرم روز سه شنبه سنه چهار صد وبست وپنج مدت عمر هفتاد وسه مزار در خرقان ۱۲

حق است که بنده را بباید که نسبت خود را که با مولی است بشناسد پس بران ساکت گردد یعنی بداند
که من جزئی از اجزای کل ام تمام عالم را همچنین داند چنانچه بزرگے فرموده ؎

حق جان جہانست و جہان جملہ بدن	ارواح و ملائکہ حواس این تن
افلاک و عناصر و موالید اعضا	توحید بود ہمین و باقی ہمہ فن

اے برادر توحید کوچہ تنگ است و شریعت شاہراہ در کوچہ تنگ ہر یک راگذر نباشد و در وے
جز خواص نتوان رفت و در شاہراہ ہمہ کس میتوانند رفت پس فہمید توحید بسیار مشکل است اکثرے
در توحید ملحد شدہ اند و ترک شریعت کردہ اند کسے را کہ بر شریعت استقامت بود وے را موحد
میتوان گفت حضرت حسین بن منصور حلاج باوجودیکہ انا الحق میگفت ہر روز پانصد رکعت نماز
نفل ادا میکرد شخصے پرسید چون شما خود حق اید پس عبادت برائے کیست فرمود کہ عبادت خود میکنم
یعنے در مرتبہ اطلاق معبودم و در مرتبہ تقیید عابد نہ مثل ملحدان کہ ہمہ حق میگویند و از شرع منحرف اند
پس بہتر ہمین است کہ بر شرع مستعد باشد و بر عبادت حریص و از معصیت و خلاف شرع محترز
باشد و توحید دو قسم است یکے حالی و یکے قالی حالی آنکہ در تمام عالم یک وجود بیند و ہمہ صفات
و افعال را نسبت بحق کند یعنے ہیچ موجودے را غیر حق نپندارد و ہر فعلے و صفتے کہ از عالم صادر شود
بحق نسبت کند و نشانش آنست کہ اگر کسے با وے بدی کند از وے آزردہ نشود و داند کہ حق کردہ است ؎

ہنوز اندکے شرک پوشیدہ ہست	کہ زیدم بیازرد و عمرم بخست

و اگر کسے با وے سلوک نماید داند کہ از حق است بہ بندہ نسبت ندہد اگر چنین فہم و حال ندارد
در توحید کاذب است کہ التوحید اسقاط الاضافات[1] این مسئلہ دقیق است حضرت والد
ما قدس سرہ میفرمودند کہ علم و فہمید توحید بس مشکل است مدتے باید کہ بہ صحبت استاد کامل
و محقق گذارند غرض در سلوک بے پیر و استاد گذارہ نیست ؎

صحبت مردان اگر یک ساعت است	بہتر از صد خلوت و صد طاعت است

[1] توحید ساقط کردن نسبتہا را گویند ۱۲

پیر را بگزین که بے پیر این سفر	هست بس پر آفت و خوف و خطر
پیر باید راه را تنها مرو	وز سر عمیان درین صحرا مرو
پیر مالابد براه آمد ترا	در همه کارے پناه آمد ترا

درین زمانه نه پیران اند نه مریدان بزرگے از بزرگے دیگر درخواست مریدی کرد وے
گفت اگر پیر خواهی بغیر رسم مرید ناپیداست هرگاه که درانوقت مرید صادق نایاب بود پس
درینوقت معلوم و چون درین زمانه مرید رسمی هم کمیاب است پس مرید حقیقی کجا و همچنان حال
پیران است در اوصاف پیران و مریدان کتابے نوشته ام مسمی بشرائط الوسائط شاید
جزوے ازان نزد برخوردار علی حسین باشد باید دید غرض درین باب چه گویم و چه نویسم
خدا شما را هدایت دهد مرشد خود را یاد کنید و متوجه بروحانیت شوید انشاء الله تعالی فیضیاب
خواهید شد بالفعل همین قدر برای نجات کافی است که از عبادت مالی که زکوٰة و صدقه است
قاصر نباشید و از عبادت بدنی که صوم و صلوٰة فرائض و نوافل است قاصر نشوید و همیشه خود را
عاصی و گنهگار پنداشته باشید و بروقت فرصت بذکر و فکر گذرانید من[۱] طلب وجد وجد
خدا اگر شما را طلب صحیح داده است ره بجاے خواهید برد و محروم ازین دولت نخواهید ماند
بسا سخن است که تعلق از مشافهه دارد و مقلدم نه محقق آنچه از والد خود دیده و شنیده ام اگرچه
بران عامل نیستم مگر بدولت صحبت آنحضرت این قدر علم دارم که در نیک و بد امتیاز
میتوانم کرد زیاده ازین چه نویسم حق تعالے ما را و
شما و جمیع برادران مسلمانان را هدایت
دهد و عاقبت بخیر کند
والسلام
فقط

[۱] هر که طلب کرد و کوشش نمود دریافت ۱۲

مکتوبات حضرت شاہ تقی علی قلندرؒ بنام حضرت شاہ علی احمد خیرآبادی

مکتوب اول در بیان اینکہ لبس خرقہ فقر بلا اجازت یا الباس شیخ درست و جائز نبود

محب الفقرا المقبول حق برادر صاحب شاہ علی احمد عرف حبیب انور شاہ صاحب سلمہ از فقیر سراپا تقصیر تقی علی بعد سلام مسنون و دعاہاے فلاح دارین واضح باد کہ صحیفہ محبت مرقومہ ۲۵ فروری روز چار شنبہ بہ نہم ذی الحجہ رسیدہ بر مندرجہ آگاہ ساخت اللہ تعالیٰ بنور محبت ہمیشہ با جمعیت ظاہر و باطن دارد دریافت کیفیت مزاج مردم خانہ قلندر صاحب مرحوم و مغفور و قبول کردن شان تجویز فقیر باعث کمال خرمی خاطر گردید کہ بر بندہ نواز شہا فرمودند و مصلحت وقت چنان بودہ است حال معذوری فقیر باین درجہ رسیدہ است کہ تا مسجد از خود بہزار تکلیف میرود اگر گاہے بطلب دستی و مزید اصرار در قصبہ کاکوری بسواری میانہ میرود چندان دوران سر عارض میگردد کہ سخت متاذی و متالم میشود اگر گرفتار این بلا نمیبود حاضر شدن بر آستانہ مرشدان خصوصاً بتقریب تعزیت فخر دارین خود میدانست مگر حرمان ازین دولت شاید برائے مصلحتے باشد و نقل و حرکت از تکیہ شریف درین حالت مرضی حضرات طیبات

لہ خلف اصغر و خلیفہ حضرت شاہ تراب علی قلندر کاکوروی ولادت ایشان در ماہ رجب سنہ یکہزار و دو صد و سیزدہ ہجری شد کتب درسیہ از عم خود حضرت مولانا شاہ حمایت علی قلندر و از برادر بزرگ خود حضرت مولانا شاہ حیدر علی قلندر و ملا محمد مستعان کاکوروی و ملا محمد عظیم اصفہانی خواندند بجملہ علوم ظاہری و باطنی سرآمد علماء و فقراء زمانہ بودند وفات بعمر ہفتاد و ہفت سال بہ ہفتدہم رجب روز چار شنبہ سنہ یکہزار و دو صد و نود ہجری گردید مزار اندرون حریم روضہ والد خود بطرف مشرق است حالات تفصیلی در مواہب القلندر و حوض الکوثر و نفحات العنبریہ باید دید ۱۲

عہ بن حضرت شاہ کبیر انور قلندر از نبائر حضرت مخدوم شیخ سعد خیرآبادی بودند اجازت و خلافت علاوہ والد خود از حضرت شاہ عبدالرحمن قلندر ثالث عرف حاجی میان لاہرپوری و حضرت شاہ تقی علی قلندر کاکوروی میداشتند وفات ایشان در سنہ یکہزار و دو صد و نود و نہ شد مزار در محلہ رکاب گنج من محلات خیرآباد ضلع سیتاپور است ۱۲

سہ مراد ازین حضرت شاہ عبدالرحمن قلندر ثالث عرف حاجی میان لاہرپوری اند ۱۲

قدس اللہ اسرارہم نیز معلوم نمیشود واللہ اعلم باسرار اولیائہ وطریق جانشینی بدستوریکہ معمول اینجا است وہمیشہ شدہ است باید کرد تا باعث قیل وقال کسے نشود کہ عوام از قانون مقررہ مشائخ طریقت آگاہی ندارند درین صورت ہمان باید کرد کہ آن برادر نوشتہ اند بعد ازان صاحب سجادہ را مشورہ باید داد کہ برائے دو چہار روز عزیمت این طرف فرمایند تا انچہ موافق قاعدہ وقانون مشائخ است بجا آوردہ شود چراکہ لبس خرقہ مشائخ بدون البا س یا اجازت صاحب خرقہ کہ سلسلہ الباس او بآنحضرت صلعم ثابت ومتحقق نبود درست نیست لہذا تکلیف گوارہ کردہ ہمراہ آن برادر اینجا تشریف آرند تا تکمیل جملہ امور بعمل آید ومثال اجازت نامہ ہم نوشتہ دادہ شود وانچہ از پیران طریقت امانت است تفویض آن بعمل آید کہ ہرچہ در کیسہ ما گدایان است ازان سرکار است باقی خیریت است مولوی رکن الدین صاحب مضمون خط فقیر بعد تبلیغ سلام عرض کردہ شود وبجملہ برادران طریقت سلام خوانند از برخوردار مولوی شاہ علی اکبر سلام نیاز قبول باد فقط الراقم محمد تقی علی ۹ ذیحجہ روز چہارشنبہ ۱۲۹۸ھ۔

مکتوب دوم در اینکہ زیارت اکابر دین باعث برکت است

محب الفقرا مقبول حق برادرم شاہ علی احمد صاحب سلمہ از فقیر سراپا تقصیر تقی علی عفا اللہ عنہ بعد سلام مسنون ودعاہائے حصول مقاصد دارین واضح باد کہ صحیفہ المحبت در عین انتظار بعد مدتے رسید باعث مسرت ورفع نگرانی خاطر شد الحمد للہ علی ذلک انچہ در خصوص عزیمت زیارت اکابر دین وپیشوایان راہ یقین نوشتہ اند بسیار مناسب ہمراہ مولوی رکن الدین صاحب انسب کہ حضوری برآستانہائے بزرگان موجب فیوض وبرکات موفور است علماء دین ہمچنین سفر اسفر دین می نویسند بہرکیف این عزیمت محض خیر وصلاح است از قلندرپور وجونپور والہ آباد ہرجا کہ خواہند حاضر شوند خصوصًا در ایام عرس کہ شرکت در اعراس پیران نزد اکابر چشتیہ

سلہ وخدا داننده است اسرار اولیائے خود ۱۲

از اہم مہمات است بر وقت معاودت اگر از راہ کاکوری بوطن خود رسند خوب تر باشد کہ زیارت پیران و ملاقات فقیر در ضمن آن مفت است و ضبط اوقات و حسن معاملات مولوی صاحب کہ نوشتہ اند دریافتہ خیلے مسرت شد چہ غرض از اختیار طریقہ ہمین اتباع شرع شریف و ترویج دین متین و اعلاء کلمۃ الحق است ظاہر با شریعت و باطن با حقیقت باید داشت و از غفلت و اسباب غفلت پُر حذر باید بود کہ عمر قلیل و سفر طویل است ہر قدر کہ درین دینداری و احتیاط و ہوشیاری گذرد دولت پائدار دانند و نتیجہ محض سعادت انگارند زیادہ چہ نویسد عند الملاقات اذکار قلندریہ ہم بمولوی صاحب تعلیم کردہ خواہد شد و السلام از برخوردار مولوی شاہ علی اکبر سلام مسنون در این خط بمطالعہ مولوی صاحب ہم رسانند فقط۔ ۱۷ ر رجب ۱۲۹۹ھ۔

مکتوبات حضرت شاہ علی اکبر قلندر بنام مولوی حکیم حبیب علی

مکتوب اوّل در طریقہ پاس انفاس و شغل برزخ وغیرہ

محب الفقر المقبول حق شفیق مطلق جامع علوم معقول و منقول جعلکم اللہ من علماء الفحول از فقیر پُر عجز و تقصیر بعد دعاہاے کثیر و تیسیر امور عسیر خلاصہ تحریر اینکہ محبت نامہ لطف ختامہ مورخہ ۲۹ ر شوال بتاریخ چہارم ماہ حال باین شکستہ پر و بال رسید از ہر حرفش بوے رافت

عہ خلف و خلیفہ جانشین حضرت شاہ حیدر علی قلندر ولادت ایشان بیازدہم ربیع الاول سنہ یکہزار و دو صد و چہل و نہ شد کتب درسیہ از عم بزرگوار خود و اجازت علم حدیث از حضرت شاہ آل احمد محدث پھلواروی تحصیل نمودند اجازت و خلافت از والد نامدار و عم بزرگوار خود و حضرت شاہ علی اکبر قلندر الہ آبادی نبیرۂ حضرت کلید عرفان سید اشتند وفات ایشان بعمر شصت و چہار سال بہفتدہم رجب روز چارشنبہ سنہ یکہزار و سہ صد و چہاردہ شد روضہ منورہ ایشان اندرون حریم روضہ جد بزرگوار خود جانب مغرب است حال تفصیلی بہ نفحات العنبریہ باید دید ۱۲

عہ ابن حکیم مشتاق علی از نبیسگان حضرت شاہ پیر محمد قلندر بودند ولادت ایشان بہ پنجم جمادی الاول سنہ یکہزار و دو صد و شصت و چہار شد بعمر ہفتدہ سالگی از تعلیم علوم فراغ یافتند و بعرصہ شش ماہ کتب طبیہ تمام و کمال خواندند عالم باعمل و زاہد و متقی بودند بعمر شصت و چہار سال بہ بست و پنجم ذیقعدہ سنہ یکہزار و سہ صد و سی ہجری در شہر اٹاوہ وفات یافتند ۱۲

بشام رسید و ہر فقرہ بر حسن ارادت و خوبی استعداد سامی خرمی بخشید اللہم زد و لا تنقص واہب العطایا بآرب دلی و مطالب قلبی رساند ازین ہیچ کارہ بجز دعا چہ آید. تمامہ حضرات مشائخ کرام برین اتفاق دارند کہ مشق پاس انفاس اگر نصیب گردد دوام آگاہی بخشد و بسلطانی رساند مدار حیات صوری بر آمد و رفت انفاس بودہ ہر نفسیکہ بیاد الٰہی گذرد و آخرین انفاس باشد زہے سعادت مقصود از ریاضات شاقہ ہمین دوام آگہی است طریق کسب آن برین طور است کہ بر وقت کشیدن دم گوید لا الٰہ بتصور اینکہ جز اللہ موجودے نیست ہر چہ ہست وجود حق است یعنی در کشیدن و گذاشتن دم تصور این معنی و الفاظ کند حضرت قدس سرہ العزیز ارشاد میفرمودند کہ در وقت پاس انفاس نمودن تصور نماید کہ اندرون و بیرون من اللہ است بلا حلول و اتحاد ہمچو ژالہ و آب کہ درون و بیرون ژالہ جز آب نیست و در جمیع اذکار و مراقبات برزخ مرشد فوت نشود صورت مرشد کہ بظاہر دیدہ میشود مشاہد حق است در پردۂ آب و گل و صورت مرشد کہ در خلوت نمودار میشود مشاہدۂ حق است بے پردۂ آب و گل ان اللہ خلق آدم علیٰ صورتہ و من رانی فقد رای الحق این تصور اگر ملکہ گردد فتوحات غیبی از درونہ شیخ در دل طالب ریزد مراقبہ تنزیہ بعد مراقبہ توحید است ورنہ بعد افاقہ جز حسرت نا یافت یافتہ نمیشود حضرت سلطان الاولیا قدوۃ الاصفیا مولی الاعاظم حضرت شاہ محمد کاظم قلندر قدس سرہ مراقبہ ہفت رنگی کہ دران مراقبہ توحید نیز ہست و ہم مراقبہ تنزیہ باین طور ارقام فرمودہ اند کہ انسان مظہر و آئینہ ذاتی است کہ جامع جمیع صفات ہست و صفات را حدے و نہایتے نیست و اصول ہمہ صفات ہفت اند و باقی فرع پس ذات بدین اعتبار ہمہ سارست بے حلول و اتحاد بلکہ چون ظہور شما در آئینہ و بوقت توجہ بقلب ہیچ خطرۂ نیک و بد راراہ ندہند و در وقت آمدن خطرات حق را دران بے لحاظ تعینات ببیند سہ

حباب کا تو ظہور و بطون دریا ہے	اُسی سے نکلا اُسی مین حباب ڈوب گیا

از الوان و اشکال نترسند تاریکی و تیرگی از تجلیات است سالک را ہمین حالات پیش می آیند

سلہ خدایا بیفزا و کم مکن ۱۲ سلہ بیشک اللہ تعالیٰ بیافرید آدم را بہ صورت خود و ہر کہ مرا دید پس حق دید ۱۲

حتے الامکان در احضار برزخ و قیامش کوشند اقرب طرق وصول بحق از طرق ثلثہ ہمین بودہ حضوری برزخ درین اوقات دلیل برخلوص ارادت و اخلاص عقیدت حقہ سامی بودہ باقی کوائف اینجا بدستور بجز دعاے استقامت بر جادۂ شریعت و حسن خاتمہ آرزوے ندارم والسلام ۔

مکتوب دوم درانیکہ رویاے صادقہ نتیجہ اعمال صالحہ اند و تصریح الوان انوار

محب الفقرا مقبول حق جامع علوم عقلی و نقلی شفیق دلی برادرم مولوی حبیب علی صاحب حفظہ اللہ عن النوائب از فقیر ہمہ عجز و تقصیر بعد المسنون خلاصۃ المضمون اینکہ از دم دوری صوری و مہجوری ضروری تعلق خاطر دارم و بدعاے انشراح خاطر و صلاح و فلاح باطن و ظاہر میگذارم بعین انتظار صحیفہ محبت وثیقہ یکے بعد دیگرے طرح وصول ریختہ دلم خوش کردہ خوش باشند و بکام دلی رسند بمضمون خیر مشحونش رسیدم رویاے صادقہ از نتائج اعمال صالحہ برادر بودہ واز حسن استعداد و تہذیب اوقات آن جامع البرکات خبر میدہد ہر فقرہ شرح طلب بود الانجوار ملا یدرک کلہ لا یترک کلہ[1] حرفے از بسیارے و مشتے از خروارے بصفحۂ قرطاس ہمچو اعمال خود سیاہ نمودہ سپیدہ روئی مینماید بدانکہ چون سالک در ریاضت نفس و تصفیہ قلب مشغول شود او را بر ملک و ملکوت عبور پدید آید و در ہر مقام مناسب حال و قائع کشف افتد گاہ بخواب صالح گاہ بصورت واقعہ غیبیہ رو نماید و منور بنور الٰہی بود و این جز مومن و ولی و نبی را نبود در حدیث آمدہ کہ از نبوت جز مبشرات نماندہ کہ آنرا مومن بیند اما الوان انوار بحسب مقام رنگے دارد چون ظلمت نفس کمتر شود نور سرخ بیند چون نور روح غلبہ گیرد نور زرد بیند چون نور روح با صفاے دل امتزاج گیرد نور سبز بیند چون دل تمام صافی شود ہمچو نور خورشید بیند بکمال شعاع کہ نظر بران ظفر نیابد پس شیخ کامل بمقام مشاہدہ رساند و بہ تجلیات حق متحقق گرداند باید کہ بقدر امکان محافظت اوقات و اوراد دارند خلاصہ اینکہ آن شفیق استعداد نیک

---

[1] ہر کہ نہ دریابد جملہ را نہ گذارد ہمہ را ۱۲

دارند سعید و صالح اند از مقام خود نیز جاے دیگران آگاہ نمودہ شدند برین مقام مشرف و برین حالات مُشرف شدند نتیجہ اعمال صالحہ بودہ کہ نمودہ دولت کونین و نعمت دارین نصیب باد بتوجہہ و جیہہ حضرات مشائخ کرام برین بشارت مبشر شدند عبور بر حالات و کشف مغیبات دولتے است عظیم و نعمتے جسیم از ماہ رمضان الی الآن خیال آن خوشخصال اکثر میماند و انشراح و انبساط لاحق میگردد محمدی المشرب حیات ابدی یافتہ اند دولت سرمدی دارند و از عالم برزخ ہمان تصرف جاری دارند کہ بعالم شہادت داشتند اللہ تعالیٰ حافظ و معین است بجز دعاے حصول مدعا چہ برطراز د و السلام۔

مکتوب سوم در تعلیم مُراقبہ براے قطع علایق

محب الفقیر المقبول حق فاضل نبیل عزیز جلیل حبیبی و خلیلی مولوی حبیب علی اوصلہ ربہ الی ما احبہ و ارضاہ و حماہ عما سواہ از تراب اقدام قلندران کرام کفش بردار عتبہ بوسان حیدریان اعلے المقام اصغر انام اکبر نام پس از سلام مسنون و دعاے صلاح و فلاح مشحون واضح باد عرصہ گذشتہ کہ قطعہ محبت نامہ یافتم بدیدہ و دل نہادم و بیاد عزیز شاد شدم بعدہ محبت نامہ دیگر ذریعہ شیخ شاہد علی صاحب طرح وصول ریخت از نوید خیریت قرین طمانینت و تسکین گردانید فقیر اعذار باردہ و اہیہ از ترسیل پاسخش قاصر ماندہ بر خود نفرینہا نمودہ بفحواء العذر عند کرام الناس مقبول[1] مستغفر شدہ محرک خامہ شدم ہر مضمونیکہ از کوائف خود نوشتند بجا نمودند برادرم لطیفہ قلبیہ را مثل دریاے ناپیدا کنار تصور نمودہ باشند آب کثیر ہرگز از افتادن خس و خاشاک ناپاک نگردد ہمچنان از آمدن خطرۂ رویہ ہرگز قلب صافی آلودہ نگردد الا از کمال صفا و جلا انقباض البتہ سخت مولم میشود باید کہ نظر بر واللہ خلقکم[2] وما تعملون نمودہ بمقتضاے کان امر اللہ مفعولا لحاظ کردہ خود را مجبور دانستہ باشند

[1] عذر نزد بزرگان خلق مقبول است ۱۲ [2] پیدا کرد خدا شما را و ہر چہ عمل می کنید آن را ۱۲

حضرات صوفیاے کرام مراقبہ برائے قطع علائق و عوائق و تجرد تام و سکر و صحو فرمودہ اند کہ معنی آیۃ کل[۵۱] من علیہا فان و یبقی وجہ ربک ذو الجلال والاکرام یا معنی ان[۵۲] الموت الذی تفرون منہ فانہ ملاقیکم و یا معنی اینما[۵۳] تکونوا یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیدۃ در خیال دارند باین طور کہ خود را مردہ انکارند و خاک شدہ کہ ہوا ہر جا کہ میخواہد می پراند و آسمانہا و زمینہا پارہ پارہ شدہ و ہر چیز را ہئیت و ترکیب فاسد شدہ و ذات واجب را باقی و موجود دانند الحمد للہ آن عزیز استعداد کامل دارند از ضعف قلب البتہ گاہ بے گاہ کیفیت قبض لاحق دارند ارحم الراحمین رحم فرماید و بتصدق پاک مردان از این آن ہا نیدہ فائز بمطلب گرداند والسلام بخدمت تمامہ احباب و اصحاب طریقت نام بنام سلام گذارند فقط

مکتوب چہارم در تعلیم مراقبہ تنزیہہ

محب الفقراء مقبول حق شفیق مطلق عزیز دلی مولوی محمد حبیب علی سلمہ اللہ الولی از تراب اقدام قلندران کرام خاک درگاہ عالیجاہ حیدریان اعلے المقام خستہ و ناکام فقیر اصغر انام علی اکبر برائے نام پس از سلام خلت التیام مدعا نگارم الحمد للہ نوید ترقی ظاہری شنیدم خورسند شدم شکر ایزدی بجا باید آورد و منتظر فلاح باید بود محبتے وارادتیکہ باستان ملائک پاسبان دارند ظہور رش شد نی حسن ارادت باعث نجات کونین است وقت فرصت در تنہائی مراقبہ تنزیہہ نمودہ باشند بدین طور کہ بجمع ہمت متوجہ قلب صنوبری شوند کہ ہیچ خطرہ از نیک و بد آمدن ندہند و آنجا لحاظ ہیچ مفہومے نکنند و پیوستہ بدان جانب بمحبت مفرط متوجہ باشند چنانچہ کسے معشوقے را بیند یا آوازے خوش یا بوے لطیف شنود یا بوید و ہمگی متوجہ او گردد ہمین طور متوجہ بدل باشند و این مراقبہ را مراقبہ ذات بحت نیز گویند و در نقشبندیہ

---

[۵۱] ہر چیز کہ بر و است فانی است و باقی خواہد ماند ذات پروردگار تو کہ صاحب جلال و بزرگیہا است ۱۲

[۵۲] میگریزید از مرگ حالانکہ او بیشں خواہد آمد بشما ۱۲ [۵۳] و ہر جا کہ باشید موت شمارا خواہد دریافت اگرچہ در بروج مستحکم باشید ۱۲

این مراقبہ را تعبیر بیاد داشت کنند و این مراقبہ بدون فنائے قلبی نیز استحکام یابد سالک را بیش ازین رسائی نہ حضرت قدر قدرت نور اللہ مرقدہ غریق ہمین مراقبہ بودند کہ حضرت جدی ومرشدی قدوۃ الاعاظم حضرت شاہ محمد کاظم قلندر میفرمودند کہ چون حضرت پیر و مرشد این مراقبہ را ارشاد کردند فرمودند کہ زیادہ ازین مراقبہ نہ بعد ازین در خیال بود کہ اگر از جناب رسالتمآب صلعم ملازمت میسر آید پرسم چون بفضل خدا میسر آمد مذاکرہ این معنی شد فرمودند ازین توجہ عالی تر توجہے نیست انتہیٰ در حق این احقر دعا نمایند کہ ربقہ تقلید آبائے کرام در گلو باشد و بزمرۂ غلامان غلام حضرت مرشد برحق محشور شوم ہر چند اعمال زبونم دستوری ندہند اما بر ارشاد حضرت اعتماد نمودہ گوشہ گرفتم چہ عجب کہ بمقصود رسم ع بر کریمان کارہا دشوار نیست والسلام۔

مکتوب پنجم در بیان قبض وبسط

محب الفقرا مقبول حق محب شفیقی و خلیلی برادرم مولوی حبیب علی سلمہ اللہ الولی:

از تراب اقدام حیدریان اعلے المقام اصغر الانام بعد السلام خلاصۃ المرام اینکہ نامہ نامی و صحیفہ گرامی رسید بمضمونش رسیدم از یاد دلم شاد گردید انچہ از عروض ولحوق قبض مرقوم بود دریافتم بدانید کہ قبض وبسط ہر دو صفت از احوال قلب اند کہ عارض میشوند قلب را بواسطہ محبت اگر محبوب بدست آمد دل منبسط گردید والا منقبض حضرات مشائخ میفرمایند کہ تا دل تحت حجب نورانی مغلوب است قبض وبسط است چون ترقی کرد نہ قبض است ونہ بسط در بسط نفس را لذت است و در قبض رنج ومصیبت چون قبض طاری شود از دو حال خالی نیست بے سبب یا بسبب اگر سبب معلوم نباشد باید کہ تسلیم کند ونفی از خود نخواہد زیرا کہ اگر در نفی آن کوشد شاید کہ زیادہ شود واسباب قبض سہ اند یا گناہے یا

عہ مراد ازین حضرت مولانا شاہ حیدر علی قلندر اند ۱۲

یا دنیاے رفتہ یا ظالمے جفا کردہ چون ازین اسباب سہ گانہ قبض عارض گردد استغفار
واستعاذہ وتسبیح ودرود وغسل ووضو بر وضو واستمداد از روح پر فتوح مرشد برحق کنند
فلاح یابد حضرت جدی ومرشدی نور اللہ مرقدہ میفرمودند کہ قبض وبسط ارباب سلوک
را بود مخصوص بمبتدی نیست بلکہ منتہی را نیز بود لیکن ہر جا بطور دیگر است در مبتدی باعتبار
وجدان وفقدان مطلوب بود بحسب طلب وے ودر منتہی نسبت باعروض مخالفت طبیعت است
مولانائے اعظم مخدوم اکرم حضرت شاہ محمد کاظم قلندر میفرمودند کہ در ابتداے حال ما را
قبض طاری میشد از پیر ومرشد برحق عرض کردم امر بغسل واستغفار میفرمودند دفع میشد یکبار
قبض طاری شد چون بحضور حضرت مرشد حاضر شدم ہجوم حاضران بود فرصت عرض نیافتم
آخر مشرف بخطرہ شد کتابے کشادہ مقامے برآوردہ فرمودند این را ملاحظہ کن دران کتاب
احادیث نبوی کہ در خطاب حضرت امیر المومنین علی مرتضیٰ کرم اللہ وجہہ واقع شدہ بودند نوشتہ
بودند باین مضمون کہ یا علی چون بینی کہ دل تو در فلان کار می چسپد بدانکہ آن وقت از خدا
غافل ہستی آنرا بگذار وبکار دیگر مشغول شو چون بینی کہ دل در کتابت یا کلام کردن وکتاب
خواندن راغب است بدانکہ آن وقت از خدا غافل ہستی چون درین اسباب تامل نمودم
معلوم شد کہ قبض من بنوشتن بود موقوف نمودم طبیعت بحال خود آمد غرض از تحریر این
حکایت اینکہ انہماک واستغراق در کار موروث قبض میگردد ودر مشقت زحمت میشود وکلال
وملال رو مینماید پس دل بیار ودست بکار باشد وصفحہ خاطر را از نقوش اغیار کہ اعتبار محض است
صافی دارند والسلام۔

مکتوب ششم در تعلیم طریقہ بیعت غائبانہ واعطاے اجازت وخلافت

بگرامی خدمت ہمہ محبت شفیق دلی خلیق ازلی برادرم مولوی محمد حبیب علی صاحب زاد اللہ
عنایتکم مخلص صمیم نیاز مند قدیم پس سلام مسنون الملتمس المضمون بودہ محبت نامہ عنایت ختامہ

ہمدست برادرم شیخ محمد رضا سلمہ اللہ رسید مبندرجہ شاد نمودہ خوش باشند و بکام دلی رسند آرندۂ خط
مرد متین الوضع و بس صالح تمام روز بملاقات گذشتہ شامگاہ مستعجلانہ راہی لکھنؤ بمعیت قافلہ
بعزم دکن رفتند بہجوم آئندگان مہلت دم درست کردن نداد باعث تاخیر نامہ نگاری ہمین شدہ
ہمین وقت رفتن برخوردار مولوی محمد ہاشم سلمہ دریافتہ فوراً تعمیل ارشاد نمودہ طریقہ بیعت غائبانہ
نوشتہ دامنے چاپ نمودہ و شجرہا نوشتہ میفرستیم ملازمان سامی اہل صلاح و تقوے باعتقاد فقیر
بودہ اند اجازت گرفتن بیعت میدہم چنانکہ خود از حضرت ولی نعمت طاب اللہ ثراہ اجازت
یافتہ ام ہادی مطلق عالمے را از آن برادر طریقت ہدایت بخشد آن شفیق بر نقش پنجہ دامنے
دست مرید یا مریدہ نہادہ حسب دستور حضرات مرشدین مرید کردہ گیرند و در شجرہ نام پدر او
نگاشتہ دہند و ہمین دامنے او را دہند تا در وقت دفن در گور بالاے کفن بر سینۂ میت نہند
در مطلوب الطالبین است نقل از اوراد چشتیہ اگر غائبے التماس ارادت و بیعت نماید شیخ را باید
کہ آنچہ از لوازم رسوم بیعت است نوشتہ فرستد تا بر دست او است خود بر نقش دست داشتہ
بران نوشتہ عمل نماید یا دیگرے از جانب خود معین گرداند تا وے مرید غائب را بمراد رساند۔
آن شفیق مجاز باین عمل خیر اند و السلام تمم المرام علی اکبر غفر اللہ لہ۔

مکتوبات حضرت مولانا شاہ محمد علی انور قلندر قدس سرہ

مکتوب اوّل در جواب سوال تصوّر ذات حق

بسامی خدمت گرامی منزلت جناب منشی صاحب زاد مجدہ بعد سلام مسنون کہ بے منت پیچید

علہ بن حضرت شاہ علی اکبر قلندر علوی کاکوروی ولادت ایشان بیازدہم ربیع الآخر روز جمعہ سنہ یکہزار و دو صد و شصت و نہ شدہ
تعلیم علوم ظاہری و باطنی از بزرگان خود یافتند بیعت و اجازت و خلافت مع خرقہ فقر از ابوالجد خود حضرت شاہ تراب علی قلندر رسیدہ شدند
نیز اجازت و خلافت از جد بزرگ مجد بزرگ و والد ماجد خود حضرت شاہ علی اکبر قلندر الہ آبادی یافتند حامل کمالات آبا و کرام خود بودند حالات تفصیلی
حضرت ایشان از مواہب القلندر و نفحات العنبریہ باید جست وفات آنحضرت بعمر پنجاہ و چہار سالی بہ بستم محرم روز جمعہ ۱۳۲۲ھ گردید مزار شریف
در روضہ بنا کردہ نواب عبد الکریم خان تعلقدار شاہ آباد جانب شرقی روضہ حضرت ابوالجد خود است ۱۲

صبا بر دوش ملک از فلک گذشته بمکتوب ا لیه میرسد کار دل از خامہ میگیرم و جواب سوال سامی بنظر گرامی بر سبیل استعجال مجملاً میگذارم سوال ہر گاہ جہان را آئینہ تصور کردہ ذات حق را تصور نماید چگونہ تصور کردہ شود زیرا کہ شکل ندارد کہ تصور کردہ شود پس حیرانم کہ فقط اللہ را تصور نمایم یا چگونہ یا ہمین قدر تصور کافی است کہ اللہ موجود است و جملہ لاشے است جواب این مشغولی فنا فی الذات است و بدینگونہ کہ سالک ذات خود و ذات عالم را ذات حق داند کہ حضرت حق از مرتبہ اطلاق نزول فرمودہ بدین صورت و اشکال ظاہر شدہ ؎

ہر چہ بینی یار ہست اغیار نیست	غیر او جز وہم و جز پندار نیست

اما این فنا را ترتیبے ہست کہ باین ترتیب سلوک کند تا مقصود حاصل شود اینست کہ اولاً عالم را یک آئینہ فرض کند و دران دوام جمال حق دیدہ باشد و درین نسبت چنان مقید بود کہ یک لحظہ از دیدۂ دل فوت نکند در نہایت این خیال چیزہاے گوناگون خواہند نمود و لذت خواہد یافت بعدہ ترقی کند کہ ہمہ عالم را حق داند و چنان تصور کند کہ حق است کہ بدین صورت ظاہر شدہ ھو الظاہر و الباطن درین خیال مداومت دارد کہ ہیچ ساعت ازان خالی نباشد و کوشش بلیغ نماید و در انتہاے این تصور ہم چیزہاے عجیب خواہد دید بعدہ ترقی کند کہ خود را از میان بردارد یعنے چشم پوشیدہ چنان تصور کند کہ آنرا کہ من دانستم من نیستم حق است کہ بدین صورت ظاہر شدہ و بدین تصور چنان مستحکم ماند کہ خود و ہمہ عالم را حق داند و چون این تصور غالب آید خود را فراموش کند شاہد و مشہود یکے گردد و بیخود از خود فنا ہمین است ؎

آنرا کہ فنا شیوہ و فقر آئین است	نے کشف و یقین نہ معرفت نے دین است
رفت او ز میان ہمین خدا ماند خدا	الفقر اذا تم ھو اللہ این است

و ازانجا است کہ گفتہ اند صوفی آن نیست کہ چلہا کشیدہ و ریاضتہا کردہ باشد صوفی آنست کہ خود در میان نبود فقط و السلام مع الاکرام محمد علی انور عفا عنہ ۔

مکتوب دوم بنام مولوی ظهیر الدین بلگرامی در بیان دوازده گروه مرجیه

بوالاجناب نیازیان مآب مخدوم و مطاع مستجمع الاشباع جناب منشی صاحب جلت محامد عن الحسبان وعلت مدارجه عن احاطة الامکان احقر الاصغر محمد الشهیر بابن الاکبر علی انور پس از ادای مراسم تسلیم مسنون که بهمین ره آورد در راه راست اسلام است عرض پرداز است تعویق تعمیل ارشاد مکرر که عبارت از استفسار حال فرقه فراضیه است که در نامجات موسومه جناب قاضی صاحبان رفت سر در گریبان خجالتم انداخته خانه عدیم الفرصتی تباه که بدین صداع تکرار ارشادم جرأتها داده امید که معاف فرمایند و بادراک اصل حقیقت این فرقه فراضیه انچه که از تحقیق خویش می نگارم پرداز ند اینکه نشان فرقه باین اسم صراحةً در کتب یافته نمیشود فرقه باین اعتقاد مذکور است موسوم به متفوضیه و نزد بعضے متفرضیه بوده است و این یکے از فرق دوازده مرجیه است پس محقق شد که مبتدعی از متفوضیه فراضیه بر آورده اشاعت داده است گو مناسبت فراضیت با متفوضیت ثابت مگر عدم صراحت این نام به تحدیث آن محقق امام غزالی در معرفة المذاهب میفرماید که فصل در بیان دوازده گروه مرجیه است بدین اسامی تارکیه شارکیه راجیه شاکیه تنبهیه علمیه متفوضیه مشبهیه اشربیه بدعیه تشبهیه حشویه اما برانچه هر دوازده را اتفاق است انیست که گویند بعد از ایمان چیزے دیگر فریضه نیست هر که ایمان آورد بعد ازان هرچه خواهد بکند و در انچه اختلاف است اینکه اول تارکیه گویند که علم از برای جمع کردن دنیا نه باشد و عمل برای نعمت عقبیٰ و اینهمه را ترک کرده بحضور مولی باید شد دوم شارکیه گویند هر که مومن بگردد و کلمه گوید بعد ازان مختار است خواه طاعت کند خواه معصیت سوم راجیه گویند که بنده بفرمانبرداری فرمانبردار نشود و بمعصیت عاصی نگردد چهارم شاکیه گویند که شک داریم در ایمان که متیقن نیست لیکن هرچه گوییم از روے عقل گوییم پنجم تنبهیه گویند ایمان علم است هر که جمله امر و نهی ایمان نداند کافر شود ششم علمیه گویند

که ایمان عمل است با علم ہفتم متفوضیہ گویند کہ بجز ایمان چیزے فرض نیست و ایمان زیادہ باشد بلطف و ناقص گردد بقہر و ہیچ نوع بندہ را در ایمان دخل نیست ہشتم مشبهیہ گویند کہ مومن ایم انشاء اللہ تعالیٰ نہم اشربیہ گویند قیاس دلیل را نشاید دہم بدعیہ گویند کہ ہر شکل نو کہ در جہان پیدا میشود بخواست و ارادۂ او نیست و ہر بادشاہ نو کہ پیدا میشود فرمانبرداری او نباید کرد یازدہم تشبیہیہ گویند کہ حق تعالیٰ عدم را بصورت خویش آفرید دوازدہم حشویہ گویند کہ واجب و سنت و نفل ہر ہمہ یکے است۔ حقیقت واقعیہ کتابیہ اینست کہ عرض کردہ شد باقی نفقیر حقیر را ازین زمرہ بجز ہمین یک رباعی آگاہی نیست ؎

ہفتاد و دو فرقہ در رہش می پویند۔ سرگردانند	در کعبہ و دیر جا بجا میجویند۔ بس حیرانند
سر رشتۂ حق بدست یک طائفہ است۔ در پیشانند	باقی بتکلف سخنان میگویند۔ ایشان دانند

ازینجاست کہ گفتہ اند ؎

لب بہ بند از گفتگو ذکر خدا اینست و بس	نالۂ بشکن بدل آہ رسا اینست و بس
در نزاع رافضی و خارجی حرفے مزن	گوشت خر دندان سگ یکحرف ما اینست و بس

مکتوب سوم بنام حکیم سید مشرف حسین خیرآبادی در تعلیم رفع خطرات

بگرامی خدمت ہمہ مکرمت حکیم صاحب شفقت فرمائے برحال نیازمندان حکیم سید مشرف حسین صاحب[۱] از فقیر کثیر التقصیر ظلوم و جہول متحرک بحرکات فضول احقر علی انور پس تسلیم مسنون تکریم مشحون و دعاہائے رفع تشویشات خطرات غیریت حالی خاطر خطیر باد کہ ورود قدسی صحیفہ عنایت رقم پس از زمانہ دراز ہمایون تر از آنکہ ہمایونیش بشرح و بیان تواند گذشت و حصول طمانینت و جمعیت خاطر ازدیاد نوید خیر و عافیت گرامی آنقدر کہ شکرانہ اش بزبان تواند آمد او تعالیٰ شانہ خوشوقت دارد و بمراد قلبی رساند اظہار مرض بالعرض

[۱] ایشان از مریدین راسخین حضرت شاہ تقی علی قلندر و از مسترشدین خاص حضرت ایشان بودند ۱۲

خطرات غیریت از ہیچ مبنی مریض جز آنکہ حسن ظن سامی تصور مم چہ ہیچ توانم اندیشید بہر حال اینقدر گذارش نمودنی است کہ در وقت مشغولی برزخ مرشد و قیام صورت حضرت ایشان در افنائے ہستی خیالیہ خویش اندران ہیچ در آمدن شعاع مہر از روزن مکان در درون آن باید کوشید و ہمگی خود و خیال خود را متوجہ بدان باید کرد انشاء اللہ فوراً خطرات رفع خواہند گردید و صبح و شام چہل و یکبار این استغفار باید خواند استغفر اللہ ذا الجلال والاکرام من جمیع الذنوب والآثام و در وقت خواندن خیال باید فرمود ھوسہائے لفظ اللہ ہستی مرا چون بادکہ بر تودہ می وزد انگیختہ می برد او تعالیٰ رحمے فرماید و اثر بخشد اینہمہ کاوکاو تعلقات دنیوی است و اثر آن ورنہ ملازمان خاطرے صاف تر دارند من از دعا و عرض بر مزار اقدس خاصۃً بہر ہمین غرض غافل نخواہم بود خاطر عاطر قرین طمانینت ماند بالفعل ہمین مشق باید داشت بعد ازان انچہ مصلحت وقت خواہد بود عرض کردہ خواہد شد و برائے ادائے قرض این آیہ کریمہ بعد ہر فرض نماز یازدہ بار باید خواند و بعد خواندن دست برداشتہ حاجت خود از و تعالیٰ باید خواست الآن[1] خفف اللہ عنکم و علم ان فیکم ضعفا فان یکن منکم الف یغلبوا الفین باذن اللہ واللہ مع الصابرین و والعادیات را اکنون ترک سازند باقی خیریت است فقط مورخہ ۲۸ جمادی الاولیٰ روز پنجشنبہ۔

مکتوب چہارم متعلق بحکم حضوری نزد شیخ دیگر مع دیگر مضامین

بسامی خدمت ہمہ مکرمت حکیم صاحب شفقت و محبت فرمائے برحال بیماران مرض فاق زاد لطفکم از فقیر ظلوم و جہول متحرک بحرکات فضول احقر علی انور بس تسلیم نیاز و دعائے فراموشی ماسوا ملاحظہ نمایند کہ والا صحیفہ عنایت رقم کہ از کشاد نوردش بوسے یکدلی و ہوائے یکتائے

---

[1] طلب مغفرت میکنم خدائے بزرگ و برتر را از ہمہ گناہان دیدہ ہا ۱۲

[2] این زمان تخفیف کرد خدا از شما و دانست کہ در شما ضعف ہست پس اگر باشد از شما یکہزار غالب خواہید شد بر دو ہزار بحکم الٰہی و خدا با صبر کنندگان است ۱۲

بمشام جان میرسد و بر جسم و جان می وزد و رود فرمودہ خوشوقتیہا مفت وقت آورد و دل و
زبان را سپاس گذار رہی نواز یہا ساخت خورش باشند و زود تر از خود رہند فائدہ در لکنت
زبان برخوردار انوار حسین سلمہ الحمد للہ کہ حسب خاطر خواہ شنودہ آمد امید کہ زود تر ازالہ
بالکلیہ شدہ رود وقت نگاشتن نقش ہمان وقت صبح است این بہتر است کہ در یک روز
چند تا نوشتہ شوند و چند روز نوشانیدہ آیند درین حرجے و نقصانے نبود نسبت ادای
قرض ہمان والعادیات وحفظ اللہ کافیست و مدام کفایت خواہد کرد انشاء اللہ
ضرورت دیگر ندارد کیفیت ملاقات جناب مولوی فضل الرحمن صاحب معلوم شد جواب
امر دریافت طلب اینست کہ حضوری بکدامی شیخ با آن عقیدہ بیشک خالی از نفع نیست
مرا یاد است کہ روزے بحضور حضرت مولائے[عہ] دارین خود قدس سرہ کتاب ارشاد الطلبۃ
والمریدین حضرت شیخ عبدالوہاب شعرانی میخواندم و ذکر حضوری در خدمات مشائخ دیگر بود
خود حضرت من فرمودند کہ اگر پیر و مرشد خود را از ہمہ افضل داند و دیگران را از و جُدا نہ
پندارد و ہر فیضیکہ از جانب دیگرے آید آن را منظر جلوہ شاہد فیض پیر خود داند ہیچ
نقصانے نبودہ است بلکہ فائدہ است او را اندرین ضمن بر خطرہ دلم مشرف شدہ نیز خندیدہ
فرمودہ بودند کہ قول بزرگی است خوب از او شان کسے ازین قبیل سخنے پُرسیدہ بود
آن بزرگ فرمودند کہ میان باپ تو ایک ہی ہوتا ہے باقی چچا بہت سے ہوتے ہین
انتہیٰ چگویم کہ ازین چہ قدر خوش شدہ بودم و حالا ہمان حالت وقت تحریر این عریضہ
بودہ است اللہ اللہ چہ خوش حکم مرشد بود سبحان اللہ و بحمدہ غالباً ہمین قدر کافی بود و
اللہم ارزقنی کاسا در وظیفہ دارند تا خوب تر مست نشوند و خود تا نہ گذارد نگذارند
دیگر جز دعا چہ گذارش سازم والتسلیم
مورخہ ۲۵ محرم الحرام روز پنجشنبہ

عہ یعنے حضرت مولانا شاہ تقی علی قلندر ۱۲

مکتوب پنجم در تلقین ذکر مع دیگر مضامین

بسامی خدمت گرامی منزلت حکیم صاحب ہمہ شفقت و مکرمت شفیق کونین حکیم سید
مشرف حسین زاد لطفہ از احقر بدنام کنندۂ نکونامی چند علی انور پس تسلیم مسنون تکریم مشحون
خلاصہ گذارش اینکہ نامہ نامی و صحیفہ عظامی در عین خیال ورود نمودہ بدریافت نوید خیر وعافیت
جملہ اعزہ خوش وقت شدم و شکر الٰہی بجا آوردم ع اے وقت تو خوش کہ وقت ما
کردی خوش۔ استفتاء مرسلہ بنظر احقر گذشت ہمانا دانستم کہ مراد از آنم خود ملا زمان بودہ
اند و خود از حال خویش مستفسر اند و از ان مستفتی اند ازین وجہ جرأت کردم و سطرے چند انچہ
کہ در ذہن ناقصم گذشت بدان نگاشتم ورنہ ظاہر است کہ نہ قابلیت استفتا نویسی دارم
ورنہ لیاقت جواب لٰکن خصوص آنکہ در علم عالیہ تصوف باشد چہ کہ ازان بیگانہ محض ہستم
وافسوس آن دارم بالجملہ محض بپاس خاطر سطرے چند نوشتہ دادم باین امید کہ موجب
تسکین خاطر عاطر خواہد بود و مثل خون عاشق پوشیدہ و خاک پاشیدہ خواہد ماند و بغور در
ملاحظہ خواہد گذشت برائے انشراح خاطر این طریقہ مجرب و نیکو است کہ ضرب اللّٰہ
بردل زنند و ضرب لا الٰہ الا ھو آنچنانکہ در ذکر نفی و اثبات می کنند و ضرب الحی
جانب راست و ضرب القیوم جانب چپ مگر این صرف در دو ماہ سرما باید کرد بسر دست
انچہ کہ در جواب استفتا است ہمان باید فہمید باقی از مخمصہ و خیال مخمصہ دور باید ماند کہ این
عقبہ نفسانیت کار از کار خود باید داشت، از مجنون گفتند کہ تو در عشق لیلی چنان کردی و
چنین و آن قدر ذلت کشیدی و رسوا شدی مگر عجب است کہ نزد لیلی با انیمہ بجوے
نمی ارزی مجنون گفت کہ مرا پروائے این نیست او داند حسن و معشوقی او انچہ خواہد بکند
مرا کار از عشق است و خود را باختن در دبس است بر دو سر خود گیر ہمانا ازین پے توان برد
و سخن غیر چگونہ تفرقہ انداز یکسوئی عاشق و طالب میشود و چسان از ان گریختن باید تا کار

خود را ست آید باقی سامعہ خراشی است والتسلیم حضرت خداوند نعمت سلام مسنون میفرمایند
مورخہ ۲ صفر روز دوشنبہ کاکوری تکیہ شریفہ۔

مکتوب ششم در بیان موانع سلوک و تعلیم پاس انفاس مع دیگر اذکار

محب الفقرا مقبول حق برادر صاحب مجمع محاسن بے پایان زاد لطفہ از فقیر زادہ ہیچ
ہمہ و ہمہ ہیچ بندہ علی انور بعد سلام مسنون نیاز مشحون خلاصہ ما ہو المضمون اینکہ سہ چیز مانع
سلوک اند نفس و شیطان و خلق درین زمانہ کم کسے ازینہا آگاہ ہست بلکہ زمانیان
غفلت راعین فقر می انگارند درویشان این زمانہ در بند آرائش اند نہ از عرفان خبر
دارند نہ از احسان اثر امتیاز اینہا در مردم بصورت است و باطن ایشان پر از کدورت

گویند جماعتے کہ راہے داریم	در کسوت عارفان پناہے داریم
گر تاج و نمد کمال ایشان باشد	ما نیز ازین نمط کلاہے داریم

زنہار کہ صید اہل شید نشوند و بفریب شیطان از راہ نروند بندۂ فہمیدہ را باید کہ خود را
عاصی و قاصر عبادت مولی یابد کہ بندگان کاملین و عارفین و سالکین باوجود ادائے
حقوق عبودیت و کمال علم و معرفت بجز ما عبدناک حق عبادتک حرفے بر زبان
نمی آرند در مشرب قلندریہ مبتدیان را این مشغولی اول باید کہ من نیم واللہ یاران من
نیم۔ حق است کہ بصورت عالم ظاہر است غیریت محض اعتباریست وجود حقیقی است کہ
در وجود ما ساریست اوقات را صرف عبادت بدنی و قلبی دارند نماز را تعدیل ارکان
و حضور شرط است و آن اینکہ وقت خواندن نماز خیال دارند کہ در حضوری حق ایستادہ ایم
و وے را می بینیم و او مرا می بیند و این را استحسان نامند و در حدیث ازین نسبت اشارہ
است اعبد ربک کانک تراہ غرض بعد ادائے فرائض برائے ذکر ہم وقتے مقرر باید
کرد طریقہ پاس انفاس انیست کہ باوضو مستقبل قبلہ صورت مرشد را بطرف است خود تاکم

کردہ بجلسہ دو زانو بنشیند و سہ بار استغفار گفتہ شروع در ذکر اللہ ھو کند بدم بیرونی اللہ گوید و دروری ھو و خود را خارج از حق تصور نکند و گاہے طول دہر نفس را کہ آن را حبس گویند بابتدائے حال از دو صد تا ہزار رسانند و ذکر دیگر انیست کہ بعد ترتیب جلسہ و استغفار شروع در ذکر نفی و اثبات یعنی لا الہ الا اللہ کند بدین طریق کہ ہر دو دست را بر ہر دو زانو نہادہ سر را تا ناف فرو آرد و لفظ لا را از ناف تا ام الدماغ بر کشد و بطرف چپ رخ آوردہ بر دل لفظ اللہ را ضرب دہد و در وقت لا تصور نفی معبود و مقصود و موجود غیر حق کند و این ذکر را از دہ تا چار صد و از چار صد تا ہزار رسانند بعد این ذکر ہمان ذکر پاس انفاس کند و چون ماندہ شود فقط متوجہ قلب شدہ لحاظ کیفیت حاصلہ آن در دل گذارد و دل را بصورت مضغہ گوشتے در و لفظ اللہ منقش بیند و از حق تعالیٰ توفیق استقامت جوید و اگر درمیان ذکر و شغل خطرہ آید آن را صورت ظاہر یہ شانیہ حق دانستہ باشد چندانکہ استعداد عالی تر خواہد بود ہمان قدر لذت و فرحت و ذوق و شوق نصیب خواہد گردید بعد ازین حسب استعداد و محنت ایشان دیدہ خواہد شد و یکے دو بمواجہہ منشی عبد العزیز صاحب این شغل نمایند تا صاف گردد بعد ازان تنہا از مغرب تا عشا نشستہ کردہ باشند و از وظائف درود شریف ہزار بار ہر وقت کہ فرصت باشد و بعد نماز صبح یا اللہ یا رحمن یا رحیم این سہ نام صد بار و در ظہر کلمہ توحید با نفی غیریت خود با عینیت حق دو صد بار و بعد عصر و العادیات ہفت بار و چار رکعت سنت عصر ضرور خواندہ باشند کہ فضائل این در حدیث بسیار آمدہ اند و بعد ہر نماز فرض سبحان اللہ سی و سہ بار و الحمد للہ سی و سہ بار و اللہ اکبر سی و چہار بار و آیۃ الکرسی یکبار خواندہ دعا کردہ باشند این را تکبیر فاطمہ گویند آنحضرت صلعم حضرت فاطمہ را تعلیم فرمودہ بود و ندا دنی فضیلتش اینکہ خوانندہ را ثواب آزادی دو بردہ میرسد بعد ہر نماز ہمین معمول دارند و بعد مغرب شش رکعت اوابین دوگانہ دوگانہ در ہر رکعت بعد فاتحہ سورہ اخلاص صد بار التزام کنند و کلمہ تمجید

سہ صد بار و بعد از فراغ عشا ہنگام خفتن پاس انفاس کنان در خواب رفتہ باشند و نیز بعد عشا
نادعلی ہفتاد بار خواندہ باشند کہ برائے مقہوری عدا نافع تر است و یا باسط ہفتاد بار برائے
کشائش رزق و اگر فرصت بود میان سنت و فرض فجر اگر وقفہ یافتہ باشند الحمد صد بار
گفتہ باشند والا فلا و ہنگام بر آمدن آفتاب اگر فرصت بود چہار رکعت بہ نیت اشراق خواندہ
باشند اکنون مواظبت ہمین قدر نمایند بعد ازان دیگر تعلیم کردہ خواہد شد و بعد نماز صبح شجرہ
از اول تا آخر خواندہ درود شریف دہ بار خواندہ سورہ فاتحہ سہ بار و سہ قل یک یکبار و
قل ہو اللہ احد دہ بار و آیۃ الکرسی یکبار و باز درود خواندہ فاتحہ بنام پیران شجرہ خواندہ باشند
کہ این قدر برائے متوجہ شدن او شان کافی است زیادہ طوالت کلام است چگویم من
از بہبودی کونین ایشان غافل نبودہ ام باین قدر کہ گفتہ ام عامل باشند طریقہ تہذیب
اوقات ہمین کافیست و در کتب سخنہائے دور و دراز اند والسلام از حضرت صاحب
قبلہ واجب بمنشی عبد العزیز و یوسف حسن ما واجب۔

مکتوب ہفتم بنام مولوی محمد قاسم کاکوروی در بیان جاذبہ

برادر محبوب من سلامت بعد سلام مسنون آنکہ رقعہ محبت مرقعہ رسید مایہ افروزش نگاہ
گردید مضمون کہ حل شد بہتر است کہ ہر عقدہ بے حل شدن در طرفہ پیچ و تاب میدارد آن
برادر را ہمین باید کہ خود را مستعد جاذبہ دارند او خود آمدہ در خواہد بود و انشاء اللہ آنچنان
خواہد بود کہ بس خواہد بود نہ حکمے اکنون کردہ میشود و نہ تعمیلے ایدون خواستہ می آید
الطاف و مکرمت مرشدی خود می نوازد و حکم مشغولی کہ رفتہ غرض ازان این نیست کہ
بطور مجاہدہ کنند و بطرز وظیفہ معمول دارند بلکہ مطلب اینست کہ اگر گاہے خیالے بخود
آوردہ باشند این گونہ آوردہ باشند کہ حالا ہمین صرف خیال محیط بماند نہ چیزے دیگر کہ

ع ایشان از مریدین حضرت شاہ تقی علی قلندر و تلامذہ و مسترشدان خاص حضرت ایشان بودند حال ایشان در تذکرہ مشاہیر
کاکوری باید دید ۱۲

ہمین خیال موصل جاذبہ اصل الاصول وصل خواہد بود آرے ؂

من زتن عریان شدم او از خیال	میخرامم تا نہایات الوصال

او تعالیٰ شانہ ہمین مقام زود بنوازد فقط والسّلام محمد علی انور عفا عنہ

مکتوب ہشتم در بیان اینکہ از ہجوم امراض چونکہ روح لطیف میشود لہذا آن را غنیمت باید پنداشت

عزیز بجان و قوت بازوے من ناتوان مولوی محمد قاسم صاحب سلمہ بعد سلام مسنون اینکہ صحیفہ محبت رسیدہ سرمایہ مسرت خاطر فاتر گردیدہ بود کہ ناگاہ در یافت کیفیت ہجوم امراض و روان فرسائی آنہا آن ہمہ مسرت را مبدل بہ انقباض کرد معاذ اللہ ضعف و اضمحلال ہر قدر کہ بود بر جاے خود خیر چونکہ روح ازین لطیف میشود ہم غنیمت باید پنداشت و بہر حال با او باید ماند این چہ کم است کہ ما او را یاد بودہ ایم ورنہ دیگران بسیار اند کسے را بعیش دنیا داشتہ ہست و کسے را بمال و اولاد مبتلا ساختہ اینجا کہ ہیچ نیست پس از چہ رود از کجاست حق اینست کہ اینہمہ جاذبہ ویست و آزار یاری گری است نہ معاذ اللہ مردم آزاری و اگر بے نیازی گویند ہم با چنین نیازمند کہ جز او در دنیا درین بفضلہ چیزے نداشتہ باشد آن را جز آنکہ ناز بے نیاز تصور ند چہ گویند راست میگویم واز دل کہ این رنجانیدگی محض براے آنست کہ شما را براے خود واز خود کنند رد کجا میماند و کرامی گویند قطع نظر ازانکہ گفتہ اند ؂

ہیچ قلبے پیش او مردود نیست	زانکہ قصدش از خریدن سود نیست

اما انچہ من می فہمم و میگویم آن چیز دیگر است چہ عجب کہ اندرین روز با خود بر کشایند رد و قبول براے آن میشود کہ خود را چیزے خیال کردہ باشد اینجا کہ از خیال ہم بفضلہ فراغ جوئی مطلوب است پس کجا رد و کرا قبولیت لا الہ الا اللہ کجا میروم آس اینست کہ

رقعہ برادرم ومضمونش برحضرت احدیت مرا از خودم برد کہ بیبا کانہ سخنے بر زبان رفت معذور دارند و بفهمند کہ از حال ایشان لمحہ غافل نماندہ ام وخوب می بینم ہر انچہ کہ تغیر وتبدل میشود این قدر بہ یقین توان دانست کہ این ہمہ انچہ می گذرد بوجہ قبول است باقی دیگر وقتیکہ مقرر است خواہم گفت والسلام فقط محمد علی انور عفا عنہ۔

مکتوب نہم در تعلیم تصوّر برزخ

برادر مطلوب برادر وہم محبوب برادر سلمکم اللہ تعالیٰ بعد سلام مسنون آنکہ رقعہ نشاط مرقعہ رسید مسرور الوقت گردانید نسبت تصور برزخ وکیفیت وماہیت آن انچہ نوشتہ اند بیشک ہمین است یاد می افتد کہ این مضمون را شبے برمکان ایشان بیان کردہ بودم ودسیم الدین را ازان حالتے دست دادہ بود کہ روز دیگر بوقت صبح وقت معمول حاضری تکیہ سخنہا از من پرسیدہ بودند غرض مختصر اینکہ نوشتہ اند واقعی ونفس الامر یست فرق صرف ہمین قدر است کہ محبوبان را این مشغولی باید داشت کہ ما ذاتاً وصفۃً کہ خود را گاہے بلفظ ما تعبیر می کردیم آن چنان نبود بلکہ انچہ ہست اینست کہ اوست کہ باین صورت وشکل وفعل خود بر خود جلوہ گر است واین ماسوا ناز وانداز وسوز وگداز ماست ہمین دید پیش نظر باید داشت حتےٰ کہ علاقہ وہم غیریت برخیزد ومراد از تصور برزخ اکنون ہمین است در ہمین باید ماند کہ جاذبہ خود بخود می آید کہ او خود گویا طالب ایشان است صورت مثالی مرشد ہمدرین خواہد آمد بلکہ اکثر اوقات پیش نظر جلوہ گر خواہد ماند مرا خود از دور روز خیال بود کہ اکنون چون خواہم رفت کیفیت خیال برزخ بیان خواہم کرد آخر ہمان پیش آمد وللہ الحمد کہ طے شد ایدون ہم برین باید ماند و باہمہ وبے ہمہ بلکہ ہمہ در ہمہ باید ماند بطفیل حضرت مرشد خود باقی من خود با شما ہستم جگہ جگہ خطا شعار دیروز خوب بر داشتم حال صادق یار موافق است چون موثر نباشد فقط محمد علی انور عفا عنہ۔

مکتوب دہم در تعلیم پاس انفاس و تصور قلب و معانی اصطلاحات نقشبندیہ

برادر صاحب شفیق و عزیز برادر سلمہ اللہ تعالیٰ ورقاہ الی مدارج الفنا رفی الشیخ و علیکم السلام رقعہ رسید کاشف مرقومہ گردید ہنگام ذکر پاس انفاس گردن کج جانب قلب کردہ در تصور مضغۂ قلب صنوبری کہ بصورت پان رنگ سُرخ آویزان است مشغول باشند بعد قیام تصورش آنچنان دیگر ایفائے وعدہ خواہد شد و بوقت خفتن پاس انفاس کنان بتصور برزخ پیر و مرشد خود خفتہ باشند و در استغفار عددے معین نیست مگر تاہم از بست و یکبار چہ کم باشد برادر من بدانند کہ در اصطلاح حضرات صوفیہ رضوان اللہ علیہم اجمعین لفظ سفر در وطن مروج است و آن عبارت است از عود از اخلاق ذمیمہ بسوئے حمیدہ و عروج از ناسوت بملکوت و از ملکوت بجبروت و از جبروت بلاہوت و معلوم باد کہ انچہ در احاطہ کن آمدہ و معین و مشخص شدہ آن را آفاق گویند و بقید صرافت یاد شما نفس بیچارہ انسان کہ در شان اوست خلق الانسان ضعیفا[1] بکدام تاب و توان از سیر کماہی برتواند آمد لاجرم سالکان این سبیل سفر در وطن معین فرمودہ اند یعنی جملہ آفاق را در آئینہ نفس خود بہ بیند و این دید دو نوع است علمی و عینی علمی آنکہ تفصیل آفاقی بہ تحقیقات صوری اجمالاً در جامہ انسانی بیند و عینی آنکہ جملہ عالم را در باطن خود عیان بیند و این وقتے میسر آید کہ آئینہ دل را بصقلہ ذکر و فکر صیقل نماید پس بہر جانب کہ بتوجہ گراید آن صورت بعینہ دران جلوہ گر آید ازین جا است انچہ مولانا سرمد گفتہ ؎

ملا گوید کہ بر شد احمد بفلاک	سرمد گوید فلاک بر احمد در شد

اگرچہ آن علیہ السلام ہم بفلاک رفت و ہم فلک در وے در رفت کہ او خود محیط بود و خود محاط این گفتنم بخیال خود از حقیقت و سیت صلعم و آن فرمودہ سرمد ست ازل و ابد از ظرف تعین وے صلعم و خلوت در انجمن آنکہ ظاہر با خلق و باطن با حق باشد یعنی دائما مشغول

[1] پیدا کردہ شد انسان ضعیف ۱۲

باہل دنیا ودمے در دنیا نے ع چیست دنیا از خدا غافل بُدن۔ روش اکثر انبیا و رسل و اولیاء
کمل ہمین بود کہ در عیش وطیش با عوام موافق و در اکل وشرب مطابق واز ہیچ یکے سرو کارے
نہ در بارۂ ایشان است نص صریح رجال لا تلھیھم تجارۃ ولا بیع عن ذکر اللہ ونظر
برقدم آنکہ از جادہ شریعت تجاوز نہ نماید والسلام بحسن الاختتام فقط علی انور عفا عنہ

مکتوب یازدہم در صدق طلب وارادت وعلو مرتبت حضرات قلندران کرام

محب الفقرا مقبول حق برخوردار اقبال نشان جعلک اللہ من فحول علماء الزمان سلمہ
از فقیر زادہ ہیچ در ہیچ بلکہ در ہیچا ہیچ ہیچے اسیر احقر علی انور عفا عنہ بعد سلام مسنون و دعاہاے
صلاح وفلاح دارین واضح باد کہ صحیفہ محبت رسید بر مندرجہ آگاہ ساخت بر صدق طلب
ایشان غبطہ آمد اللھم زد ولا تنقص بمصداق من طلب وجد فوجد طالب صادق
را یافت مطلوب از لوازم طلب بودہ است وغیر طلب نمیشود مگر سعیدے راکہ براے
منادست خود برگزیدہ باشند واز خلائق برچیدہ در قباب عزت متواری گردانیدہ باشند
کہ من تقرب الی شبرا تقربت الیہ ذراعا وسمہ رخسارش کشیدہ طالبان آنند کہ شوریدہ
حال ژولیدہ بال بے سروسامان وبہ بے پری پران باشند ایشانند کہ شان ایشان
بکمند جذبات بستہ اند وجملگی لذات وشہوات نفسانی ومرادات انسانی بر کام جان ایشان
تلخ گردانیدہ از مشربے دیگر چاشنی چشانیدہ ؎

ماکہ از دست لدرح قوت خوریم		کے مگس را چو عنکبوت خوریم

اطمینان ایشان بہ نعمتہاے کونین پدید نیاید تسکین دل ایشان بذکر و فکر پدید آید گفتہ اند
ع مے زدہ را بہ مے علاج کنند۔ واین مرتبہ بدولت صدق ارادت بامرشد انست
کہ بمکافات آن اینچنین طلب پیدا شد ومرشدان ہمہ دلق پوشان نیند چہ کہ دلق پوشیدن

ملہ کہ اینے اند کہ باز نمیدارد ایشان را تجارت و نہ بیع از ذکر الٰہی ۱۲ ملہ ہر کہ قریب شود بمن یک لشت قریب شوم باو بمقدار یک درعہ ۱۱

بجز بخت پارگی دل و شکستگی نفس رقیمہ ظہورے برنیارد و آن علامت دخول در زمرہ بندگان خاص حق است و آن مرشدان شاہبازان اند کہ ہنوز سرمست ذوق شراب فنا ماندہ برطالبان فرمان ثم ذرھم فی خوضھم یلعبون خواندہ اند؎

وز عہد الست باز مستیم ہنوز		ما مست زبادۂ الستیم ہنوز	
دردی کش و رندمے پرستیم ہنوز		در صومعہ سجادۂ و با مصحف و ورد	

ترک اطلاق قید ایشانست و بے نشانی صید ایشان پیر و شیخ شدن را زنار بندان اہل اند ہیہات از حال و مقام آن سوختہ درونان چگویم کہ ہرچہ در گفتن آید دائرۂ مقام ناسوتیان است و ہر جائیکہ مقام را شاید حال صاحب حالان است ؎

سوختہ جان وروانان دیگر اند		موسیا آداب دانا دیگر اند	

اما چونکہ چیزے گفتنی است لاجرم نا راست را راست کردہ برائے تفہیم مخاطب میگویم باید دانست کہ مقام آن سوختہ درونان در خرابات وجود است و جام شان لبالب از شراب شہود و ہرچہ نعیم اہل بہشت است نقل مجلس خراباتیان را نشاید کہ اینہمہ علف جہت نفس لوامہ و ملہمہ است ولکم فیھا ما تشتھی انفسکم حال شان اینست کہ ہیچ نشناسند و با طالبان نہ فہمایند و این مقام را بازی شمارند بانے اگر ہمہ سفید باز است کجا چون پروانہ جانباز است باز صیاد جان شکار است پروانہ را با جان چہ کار است آرے باز صیادیست کہ صید از و جان نبرد و پروانہ عاشقی است کہ تحفہ محبوب جز جان نبرد چون چنین شد پس پروانہ کہ از جان پروانہ کردہ روی سوے وصال شمع آورد و ہستی مجازی خود سر فرو نیاورد از خود ملول شدہ و از جان بجان آمدہ لاابالی میرود تا از ہفت فلک و ہشت بہشت بگذرد جملہ ملاء اعلےٰ را انگشت تعجب بدندان خزیدہ ماند کہ آیا این چہ مرغیست بدین ضعیفی و او بزبان حال گوید من آن مرغم کہ ہنوز از آستان آشیان ہو

لہ پس بگذار او شان را در خوض اوشان کہ بازی نمایند ۱۲ ؎ و برائے شما در و ہر آن چیز ہست کہ میخواہد نفس شما آن را ۱۲

پرواز نکرده بودم و بقفس قالب گرفتار نشده که شما از کمان ملامت تیرهای اتجعل[۵۱]
فیها من یفسد فیها برمن می انداختید و بصیادی نحن[۵۲] نسبح بحمدک می نازیدید
وندانستید که ؎

فراز کنگرهٔ کبریاش مرغانند	فرشته صید پیمبر شکار سبحان گیر

لیکن با اینهمه حیران را از حیرانی سر یقین فرو نیاید ناچار آن پروانه گوید که بر ایشان
مگیر که الجاهل معذور و شنونده را بس که باشد ؎

در عشق تو از ملامتم ننگی نیست	با بیخبران برین سخن جنگی نیست
این شربت عاشقی همه مردان راست	نامردان را ازین قدح رنگی نیست

ایشانند قلندر در طلب هیچو مرد خود را گم باید کرد که او نیستی را در هستی آمیزد و خوف
دوزخ و بهشت از دل برانداز د ؎

این هشت بهشت در نوشتیم آخر	وز دوزخ و فردوس گذشتیم آخر
هم شد بفدای شمع تو هستیٔ ما	ای دوست تو ما و ما تو گشتیم آخر

با اینهمه فاقد الشریعة و مغلوب الحال نبود که دیدن وحدت عین کثرت و کثرت عین وحدت
دید همچون قلندر است مرتبه اجمال واجب و مرتبه تفصیل امکان و چون ما بین اینها نسبت
و منشا باید پس منشا همان ذات مقیدهٔ نبوی صلعم بود و نسبت آنکه چنانکه خدا را دوست
داری محمد صلعم را بضرور دوست داری که قابل اجمال بود و تفصیل او را دیده غیر آن
اجمال دانستن عین خطا است ازین وجه گفته اند ؎

بود مرد آنکه از بهر تمامی	کند با خواجگی کار غلامی

الله تعالے ازین مقام نصیبے عطا فرماید باقی چگوییم دقیقه از دقائق شریعت فروگذاشت
مباد والسلام۔

[۵۱] آیا مقرر خواهی گردانید در وی آن را که فساد کند در او ۱۲ [۵۲] ما تسبیح میکنیم به حمد تو ۱۲

مکتوب دوازدہم بنام مولوی وصیّ علی کاکوروی در ثبوت بیعت صغیر

برخوردار سعادت و اقبال نشان سعید ازلی عزیز دلی مولوی محمد وصی علی سلمہ اللہ القوی
از فقیر کثیر التقصیر تراب اقدام حیدریان اعلے المقام اصغر انام علی انور نام بعد سلام مسنون
و دعا ہائیکہ گریبان گیر اجابت باشد مطالعہ نمایند نامہ سعادت طراز رسیدہ مسرور و مبتہج گردانید
دریافت نوید خیریت ایشان مع جملہ اعزہ طمانینت خاطر داد مسئلہ مستفسر دیدم بر قول قائل
آن جوابش توان دانست کہ عینی در عمدۃ القاری شرح صحیح بخاری گوید کہ درین مسئلہ اختلاف
است جماعتے از علما گویند کہ بیعت آنرا باید کرد کہ او ملتزم عقود اسلام میتواند شد و بعض
علما گویند نے اصاغر بمتابعۃ اکابر خود ہا التزام آن میتواند کرد و طبرانی گفتہ کہ صغیر ہرگاہ تمیز
باشد بیعت میتواند کرد و قشاشی در سمط المجید از معجم کبیر طبرانی سندے آوردہ است کہ حدثنا[1]
علی ابن عبد العزیز حدثنا الزبیر حدثنا احمد بن سلمان عن عبد العزیز
الدراوردی عن جعفر بن محمد عن ابیہ ان النبی صلعم بایع الحسن والحسین
وعبد اللہ ابن عباس وعبد اللہ بن جعفر وھم صغار لم یعقلوا ولم یبلغوا انتہے
این دلیل صحت مبایعۃ صغیر است کہ محتلم نباشد پس این کافی خواہد بود برائے اتصال
سنت و حصول برکت در طریق انتہی و حضرت شاہ عبد العزیز محدث دہلوی در حاشیہ
قول الجمیل میفرمایند کہ تجویز مشائخ بیعت صبی را شاید بحدیث صحیح مسلم است کہ حضرت زبیر

[1] حدیث بیان کرد از ما علی ابن عبد العزیز کہ حدیث بیان کرد از ما زبیر کہ حدیث بیان کرد از ما احمد بن سلمان از عبد العزیز دراوردی از جعفر بن محمد و او از والد خود کہ آنحضرت صلعم بیعت گرفت از حسن و حسین و عبد اللہ بن عباس و عبد اللہ بن جعفر دران زمان کہ خورد سال بودند او شان یعنے عاقل و بالغ نبودند ۱۲

[2] خلف مولوی حکیم حبیب علی علوی ایشان تعلیم علوم از والد خود یافتند و بیعت در صغر سن از حضرت شاہ تقی علی قلندر کردند از مسترشدین حضرت ایشان بودند اجازت و خلافت از حضرت مولانا شاہ حبیب حیدر قلندر قدس سرہ میدارند در اٹاوہ مقیم اند و بخدمت خلق اللہ مصروف ۱۲

[3] متوفی سنہ یکہزار و ہفتاد و یک ہجری ۱۲

[4] متولد سنہ یکہزار و یکصد و پنجاہ و نہ و متوفی ہفتم شوال سنہ یکہزار و دو صد و سی و نہ مدت عمر ہشتاد سال مزار در دہلی ۱۲

پسر خود عبداللہ را برای بیعت بحضور آنحضرت حاضر ساخت درحالیکہ عبداللہ ہفت یا ہشت
سالہ بود پس آنحضرت اوشان را بطرف خود متوجہ دیدہ تبسم فرمودند و بیعت کردند۔ امام
محی الدین نووی در شرح صحیح مسلم گوید کہ این بیعت تبرک و تشریف بود نہ تکلیف کہ آن سن
تکلیف نیست و حضرت استادی تفصیلے درین مسئلہ در کتاب مستطاب روض الازہر فرمودہ
اند چون ہمین قدر کافی است برای ناظر غیر مناظر لہذا برین اکتفا می رود زم و عمل حصول
زیارت مرشد را بطور وظیفہ معمولی روزانہ کردہ باشند عجب نیست کہ بکام دلی برسند ورنہ
بعد ازین دیگرے نوشتہ خواہد شد و شرائط عامل را بیشک وعدہ کردم لیکن چکنم کہ یادم نماند
اکنون انشاء اللہ بوقت فرصت نوشتہ خواہم فرستاد باقی خیریت است از حضرت
صاحب قبلہ دعاہا خواہند و بخدمت محبی عبدالرشید صاحب سلام مسنون رسانند والدعا فقط

مورخہ ۲۲ جمادی الاخرہ روز پنجشنبہ ۱۳۲۰ھ کاکوری تکیہ شریف

تمت

صحت نامه کتاب تعلیمات قلندریه

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲	۵	مختصر	محقر	۱۶	۶	زدو	ازدو	۵۴	۱۲	ـه	ـه ۳
۳	۷	کرده شود	کرده شد	〃	۸	خوسو	خود موصوف	۵۵	۲	عبدالله	عبدالله ۱
〃	۱۴ح	اوالد	ووالد	〃	۱۱	بخشاگر	بخشد اگر	〃	۱۶	احمد	احمد ۲
〃	۱۶ح	نزد	ننزد	〃	۱۲	گر	کبار	۵۶	۳	لقد	لقد ۱
۴	۲۰ح	بست دهم	بست و دوم	〃	۱۳	ردے	روزے	〃	۶	روزبهان	روزبهان ۴
۶	۲	میخزد	میخیزد	〃	۱۳	برد	برند	〃	۱۳	اللذت	اللذات
〃	۱۴	نیت	نیست	〃	۲۰	دربار	دوبار	۵۷	۱	علی	له علی له
۸	۲۰ح	عبارت	عبادت	۲۴	۱۵	نصوص	فصوص	۵۸	۴	قدمی	قدحی
۹	۱۵	دومی	دوے	〃	۱۶	بودو	بود	۶۱	۱۹	السعی	السعی ۲
〃	۱۶	ه	بر	۲۸	۳۰ح	مر	مرا	۶۲	۶	الایمان	الایمان ۱
۱۰	۱۶	〃	ه	〃	〃	چاسد	وحاسید	〃	۷	لئن	لئن ۲
۱۱	۱۵	ه	باید	۳۱	۲	پرسنی	پرستی	〃	۸	الصبر	الصبر ۳
۱۲	۱۱	رقائبا	وقائبا	〃	۴	معرفت	به معرفت	۶۳	۶	طالب	طالب ۱
〃	۱۲	اگرپر	اگرچه	۳۳	۱۷	صحبت خوی	صحبت انسان خوے	〃	۱۰	اعزیز	تعزیز
〃	۱۸ح	سان	سال	۳۹	۱۳	ذر	زود	۶۴	۱۷	کما قال	کما قال ۳
〃	۲۱ح	مال	سال	〃	۱۶	دیگراں	دیگران بود	۶۵	۱۳	کل الخلق	کل الخلق ۱
۱۳	۴	نباید	نیاید	۴۴	۳	لعبه	کعبه	〃	۱۶	کما قال	کما قال ۲
۱۴	۱۸	اگر	اکثر	۴۸	۱۷	تلبیات	تلبیسات	۶۶	۸	پاک	پاک
〃	۲۱ح	دیوگر	دیوگیر	۵۲	۸	لایزال	لایزال ۲	۶۸	۳	الحلاده	الحلاده ۲
۱۵	۲	از	که از	〃	۱۰	یبطق	یبطش	〃	〃	تفکروا	تفکروا ۲
〃	۹	ابوبکر	ابوبکر عه	〃	۱۳	سهل	سهل ۳	〃	۸	ماالتصوف	ماالتصوف
〃	۲۱ح	دوازه	دوازده	۵۴	۷	سالت	سالت له	〃	۱۱	الرحمن	الرحمن ۳
۱۶	۴	سعادن	سعادت	〃	۸	یاغوث	یاغوث ۲	۶۹	۹	خزانه	خزانه
〃	۵	ابوالحاق	ابواسحاق	〃	۱۰	بادشاجمله	بادشاه جمله	۷۰	۵	فردع	فروغ

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۷۴	۶	نیت	صفت	۱۰۶	۱۹ح	برابر	رابر	۱۴۱	۹	احل	ساحل
۷۵	۴	گای	گاہے	〃	۲۰ح	اور	اورا	۱۴۳	۵	حاضرلاناضر	حاضروناظر
〃	۹	ملیں	نکیں	۱۰۷	۲	ور	وز	〃	۶	سفمطر	مضطر
〃	۱۰	گویاشپوازہردو	ازیں ہردو فریب	〃	۲۱ح	بدبانچہ	بانچہ	〃	۲۰ح	چہار رکت	چہار رکعت
۷۶	۴	ہردم با	ہردم	۱۰۸	۹	بردوجہ	بردو وجہ	۱۴۴	۱	گو ×	گوید مد
۷۷	۳	بجمع	بجمیع	〃	۱۷	لذین	الذین	〃	۱۴	آید	اید
۷۸	۶	الفقر	الفقیر	۱۰۹	۱۶	البفال	الغسال	〃	۱۶	!	!
〃	〃	یک	یکلک	۱۱۰	۳	درہنر نظر	در نظر	〃	〃	درن	درین
۸۳	۶	راندہند	راہ ندہند	۱۱۱	۲	علی جنوبہم	وعلی جنوبہم	۱۴۵	۱۴	تبر	بدتر
〃	۱۰	لغزش	لغرش	〃	۱۷	المنائب	النائب	۱۴۶	۱۷	بجث	بحث
۸۶	۱۸ح	من	مومنین	〃	۱۹ح	راستادہ	استادہ	〃	〃	شکل	بشکل
۸۷	۶	ثنا	شاہ	۱۱۲	۲	مغفناہ	معنیً	۱۴۹	۵	و	او
۸۸	۵	بدیدم	بدیدیم	۱۱۳	۱۴	ہرگزیدہ	برگزیدہ	۱۵۰	۱۴	سرور	مسرور
〃	۸	کتیتم	کیمستم	۱۱۴	۱۴	یزقھا اللہ	یرزقھا	۱۶۳	۳	ازیں	ازایں
۹۳	۱۳	فہمیدہ	فہمید	〃	۲۰ح	سپردہم	سیزدہم	〃	۱۴	باقی تحریر	باقی تا تحریر
〃	۱۵	احمد	احمد شاہ	۱۱۵	۱۹ح	الحالق	الحقایق	۱۶۴	۱۲	بانحضرت	بانحضرات
۹۴	۱۴	جبرت	حیرت	〃	۱۸ح	اند	اندر	۱۶۵	۷	اولیت	البیت
〃	۲۱ح	کردو	کرددد	۱۱۷	۱۶ح	بودز	بوزند	۱۶۹	۹	قلندر	قلندریہ
۹۶	۶	جامن	جاامن	۱۱۸	۲۱ح	دمن	مومن	۱۷۲	۱۵ح	برائے قدم	بر قدم
۹۷	۱۶	مرادط	مربوط	۱۲۰	۴	باثورہ	ماثورہ	۱۷۶	۲۱ح	رامضاں	رمضان
۹۸	۱۴	علی کل قدیر	علی قدیر	۱۲۱	۱۰	باشدکہ	باشد	۱۸۴	۱۱	لاالہ الا کلہ	لا الٰہ غیرہ کلمہ
〃	〃	لھیل سمجھا	لھیل کھا	۱۲۴	۲	اللہ اللہ	الا اللہ	۱۹۱	۴	بہیں	بہیں
۱۰۱	۹	درجال	درحال	۱۲۵	۱	کنتوف	مکشوف	〃	۹	متفرقیہ	متفرقہ
〃	۲۱ح	خودر	خودرا	۱۲۹	۲۱	ولایت	وولایت	〃	۱۴	دوازہ	دوازدہ
۱۰۴	۳	صبعیں	اصبعین	۱۳۱	۲۰ح	تفصل	تفصیلی	۱۹۹	۱۳	دنیا دریں	دنیا و دین
۱۰۵	۶	عیر	غیر	۱۳۲	۴	جہرزہ	جہرازہ	۲۰۱	۱۰	بادشا	بادشا
۱۰۶	۱۸ح	شایخ	مشایخ	۱۳۸	۲	شدہرگز	شدوہرگز				
〃	〃	یکصد	سنہ یکصد	〃	۱۶	ی	ی				



باہتمام چودہری عاصم رضا فاروقی